
گفتمان های استراتژیک
تبلیغی و آموزشی
قرآن کریم
به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتمان‌های تبلیغی قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گفتمان‌های تبلیغی قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث(تفسیر موضوعی المیزان)

مشخصات کتاب

گفتمان‌های تبلیغی قرآن از دیدگاه قرآن و حدیث(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهـدی امیـن

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

فهـــرسـت مطـالـب

تقدیم به

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـةِاللّهِ فِیالاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم
الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَالاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَیْنَالاَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ فی غَیْبَتِــکَ وَ فِراقِــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ

(۶)

مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل‌تقدیر و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم

بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّهالاعظم ارواحنافداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب‌نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) گفتمان‌های آموزشی قرآن

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای

(۱۶) گفتمان‌های آموزشی قرآن

سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّــرُونَ

این قـرآنـی اسـت کـریـم

در کتــــابــی مکنـــــون

که جز دست پــاکــان و فهـم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ _ ۷۹/ واقعه)

این کتـاب به منزله یـک «کتـاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخـاب و تلخیـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصـلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردیـد. هر فصل نیز به سـرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیـر المیــزان انتخــاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحــاظ زمــانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخــر ســال ۱۳۵۷ شــروع و حــدود ۳۰ ســال دوام داشتــه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبــارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمــاده چـاپ و نشــر گـردیـده است.

هــدف از تهیه این مجموعــه و نوع طبقه‌بنـدی مطـالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشــن داشتــه باشنــد.

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) گفتمان‌های آموزشی قرآن

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشـکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسـرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسـی این تفسیر گرانمایه بود. لـذا این ضـرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعــارف در دستــرس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلــدات گــردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۲۱)

اصـــول ایــن مطــالــب بـا تــوضیــح و تفصیــل در «تفسیر المیزان» موجود است کــه خـواننــده می‌توانـد برای پی گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هــر مطلــب با ذکــر شمــاره مجلــد و شـماره صفحه مربوطه و آیه مـورد استناد

در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) گفتمان‌های آموزشی قرآن

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) گفتمان‌های آموزشی قرآن

فصل اول:درس‌هایی از گفتمان‌های پیامبران الهی

گفتمان‌ها، الگوهای اخلاق و ادب خدایی

ادب الهی که خدای سبحان انبیاء و فرستادگانش را به آن مؤدب نموده همان هیأت زیبای اعمال دینی است که از غرض و غایت دین حکایت می‌کند. آن غرض، عبودیت و بندگی است. البته این عبودیت در ادیان حق از جهت زیادی دستورات و کمی آن و هم‌چنین از جهت مراتب کمال که در آن ادیان است فرق می‌کند.

(۲۵)

خدای‌تعالی محاورات بسیاری از نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، شعیب، یوسف، سلیمان، عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، حکایت کرده و نیز محاورات آن‌ها را در حالات مختلفی که داشتند، آشکار و پنهان، بشارت و انذار و امثال آن نقل فرموده است.

در قرآن کریم از این نوع ادب بسیار زیاد دیده می‌شود، از آن جمله ادبی است که خدای‌تعالی از اولین پیامبر صاحب کتاب و شریعت خود، نوح علیه‌السلام در محاوره‌ای که بین او و قومش واقع شده، چنین حکایت می‌کند:

«قالُوا یٰنُوحُ قَدْ جٰدَلْتَنٰا فَأَکْثَرْتَ جِدٰلَنٰا فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰآ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقینَ...!»

ـ ای نوح! عمری است که با ما بگومگو می کنی و این بگومگو را از حد گذراندی،

(۲۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

کار را یکسره کن، کار را یکسره کن! اگر راست می گویی آن عذابی را که همواره به مـا وعـده مـی‌دادی بیـاور!

نـوح گفـت:

ـ تنها خدا است که اگر بخواهد آن را بر سرتان می‌آورد، ـ و اگر خواست بیاورد ـ شما نمی‌توانید از آمدنش جلوگیری کنید! هم چنان که اگر او بخواهد گمراهتان کند، نصیحت یک عمر من به شما، هر چه هم بخواهم نصیحت کنم، سودی به حالتان نخواهد داشت! پروردگار شما اوست و به سوی او بازمی گردید!»

(۳۲تا۳۴ / هود)

هم‌چنین موسی علیه‌السلام در مراجعتش از طور به سوی قوم خود با این که سرشار از

گفتمان‌ها، الگوهای اخلاق و ادب خدایی (۲۷)

غیظ و غضب بود، در ذکر پروردگارش چنین رعایت ادب را نموده است:

«فَرَجَعَ مُوسی اِلی قَوْمِه غَضْبانَ اَسِفا...!»

«موسی خشمگین و اندوهگین سوی قوم خود بازگشت و گفت:

ـ ای قـــوم !

ـ مگر پروردگارتان شما را وعده نیکو نداده بود آیا این مدت به نظرتان طولانی نمود، یا خواستید غضب خدا شما را بگیرد که از وعده من تخلف کردید؟»

(۸۶/طه)

از یوسف علیه‌السلام هم چنین ادبی در آیه شریفه زیر نقل شده است:

«وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِه وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ

(۲۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

مَعاذَ اللّهِ اِنَّهُ رَبّی اَحْسَنَ مَثْوایَ اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّلِمُونَ!»

«و آن زنی که یوسف در خانه وی بود او را از نفسش مراوده می کرد، درها را محکم بست و گفت: بیا! گفت:

ـ پناه به خدا! که او مربی من است! و منزلت مرا نیکو داشته است!

که ستم‌کاران رستگار نمی‌شوند!» (۲۳ / یوسف)

از سلیمان نبی چنین ادبی را حکایت می کند که:

«فَلَمّا رَاهُ مُسْتَقِرّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَاَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرُ وَمَنْ

گفتمان‌ها، الگوهای اخلاق و ادب خدایی (۲۹)

شَکَرَ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِه وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبّی غَنِیٌّ کَریمٌ!»

و آن کسی که از کتاب اطلاعی داشت گفت:

ـ من آن را قبل از آن که نگاهت برگردد (در یک چشم به هم زدن) نزدت می‌آورم!

و چون تخت را نزد خویش پابرجا دید گفت:

ـ این از کرم پروردگار من است تا بیازمایدم که آیا سپاس می‌دارم یا کفران می کنم، هر که سپاس دارد برای خویش می‌دارد هر

که کفران کند پروردگارم بـی‌نیـاز و کـریـم است!» (۴۰ / نمـل)

سلیمـانی که ملك عظیمـی به او داده شـده، سلیمـان نافـذالامر و دارنده آن

(۳۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

قدرت عجیبی که وقتی دستور احضار تخت بلقیس ملکه سباء را از سباء به فلسطین صادر می‌کند در کوتاه‌ترین چشم به هم زدنی پیش رویش احضـار و نصـب می‌شود، در عیـن حـال تکبر و نخـوت عارضـش نمی‌شود، پروردگارش را از یاد خود نمی‌برد و بدون هیچ مکثی در حضور کرسی‌نشینان درباریش به بهترین وجه بر پروردگار خـود ثنا می‌گوید.

خواننـده عزیز! لازم است بعـد از تـدبر در این آیات و پی بردن به ادب انبیاء نظری هم به آیـات راجع به نمـرود، فرعون و دیگران انـداختـه و طرز گفتار و رفتار آنان را با رفتـار و گفتـار انبیـاء مقـایسه نماید!(۱)

۱- المیـــــزان، ج: ۶، ص: ۳۴۵ و ۴۰۸.

گفتمان‌ها، الگوهای اخلاق و ادب خدایی (۳۱)

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی

انبیاء چه در آن موقعی که با خـدای خود خلوت می‌کرده‌اند و چه آن موقعی که با مردم مواجه می‌شده‌اند در هر دو حال ادب الهی را که همان جنبه بندگی است از دست نمی‌دادند:

از جملـه آداب انبیـاء ادبی است کـه در معـاشــرت و محـاوره بـا مـردم آن را مراعـات می‌کردنـد. یکی از مظـاهر آن، همـان احتجاجاتی است که با کفـار داشتنـد و در قـرآن کـریـم نقل شده است.

(۳۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

هم‌چنین محـاوراتی است که بـا مؤمنین داشـته‌اند و نیز مختصـری از سیره منقوله از آن‌هـا است، چه اگر در بیانـات مختلفی که آن حضـرات با سرکشان و جهال داشتند، جستجو کنید، نمی‌توانید چیزی را که خوش‌آیند کفار نباشد و یا ناسزا و اهانتی، در آن بیابید! آری با این همه مخالفت و فحش و طعنه و استهزاء و سخریه که از آنان می‌دیدند جز به سلام از آنان جدا نمی‌شدند:

«وَ اذا خـاطَبَهُـمُ الْجـاهِلُـونَ قـالُـوا سَـلامـا!»

«و چون جهالت پیشگان، خطابشان کنند سخن ملایم می‌گویند!» (۶۳ / فرقان)

از قوم عاد و پیغمبرشان هود علیه‌السلام حکایت کرده و می‌فرماید:

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۳۳)

«تنهـا چیزی که دربـاره تو می‌گوییم این است که برخی از خـدایان مـا تو را آسیب رسانیـده (و عقـل تو را به جرم بـدگویی از بتان مغشوش گردانیـده») هود به آن‌ها گفت من خدا را گواه می‌گیرم و شـما هم گواهی دهید که از این پس من از شـما و خدایانی که می‌پرستید بیزارم!» (۵۴/هود)

و از قـــول آزر چنیــن حکـــایــت مـی‌کنــد:

«گفت: ای‌ابراهیم آیااز خـدایان من روی برمی‌تابی؟ اگر دست‌برنداری سـنگسارت می‌کنم و روزگاری دراز از من دور شو! ابراهیم گفت: سلام بر تو، زودا که از پروردگارت برایت آمرزش خواهم که او به من مهربان است!» (۴۶ و ۴۷ / مریم)

از قــوم شعیــب چنیــن حکـایــت مـی‌کنــد:

«بزرگان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را سفیه و بی‌خرد می‌یابیم و گمان

(۳۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

می کنیم که تو سخت از دروغ گویان باشی، (در پاسخ آنان) گفت ای قوم من اصلاً در گمراهی نیستم (شما به خطا می‌روید) ولیکن فرستاده خدای جهانیانم، پیام خدا را بـه شمـا می‌رسـانم و برای شما پند گوی دلسوزم و خیرخواه شمـا هستـم!»

(۶۶ تا ۶۸ / اعراف)

در تسلیـت رسـول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در نسبت‌هـایی کـه از کهـانـت و دیوانگی و شـاعری به او دادند می‌فرماید:

«پس تـو به دعوت خـود ادامـه بـده، چون تو هر تذکری می‌دهی به حق است،

و آن طور که تکـذیب گران به تو نسبت می‌دهند و کاهن و مجنونت می‌خوانند نیستی! و یا می گویند شاعری است که امیدواریم و منتظریم مرگش برسد و از مزاحمش آسوده گردیم!

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۳۵)

بگـو: منتظـر باشیـد، که من هم با شمـا از منتظـرانـم!» (۲۹ تا ۳۱ / طـور)

و نیـــــز فـــرمـــوده:

«... آن مردم ستم‌کار به مردم می گویند که شما جز مفتون سحر و ساحری را پیشوای خود قرار نداده‌اید! بنگر تا چه نسبت‌هایی را از جهل خودشان بر تو می‌دهنـد، که از گمـراهی خود هیچ راه خلاصی نمی‌یابند!» (۴۷ و ۴۸ / اسراء)

و هم‌چنین انواع و اقسام زخم زبان‌ها و تهمت‌ها و اهانت‌های دیگری که در قرآن کریم از آنان حکایت شـده و هیـچ نقل نکرده که یکی از انبیاء علیهم‌السـلام در مقابل این آزارها خشـونتی و یا بـد زبـانی کرده باشد، بلکـه در مقابل، گفتار صواب، منطق شیوا و خلـق خوش از خود نشان می‌دادند!

آری این بزرگواران پیرو تعلیم و تربیتی بودند که بهترین گفتار و زیباترین ادب را

(۳۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

تلقینشان می کرد و از همین تعلیم الهی است دستوری که به موسی و هارون داده و فرموده:

«اِذْهَبـا اِلی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغی. فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّنا لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَوْ یَخْشی ـ به سوی فرعون برویـد که او سـر به طغیان برداشـته است. و با او سخنی نرم بگویید، بـاشـد کـه پنـد گیـرد یا خشـوع و خشیـت یـابـد!» (۴۳ و ۴۴ / طـه)

و به رسول گرامیش صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«وَ اِمّـا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغـاءَ رَحْمَـةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوهافَقُـلْ لَهُـمْ قَوْلاً مَیْسُورا ـ و چنان‌چه از ارحام و فقیران ذوی الحقوق اکنون اعراض می کنی و توجه به حقوقشـان نتوانی کرد، چون فعلاً نـدار هستی، ولی در آتیه به لطف خـدا امیـدواری، بـاز به گفتار خـوش و زبان شیرین آن‌ها را از خود دلشاد کن!» (۲۸ / اسراء)

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۳۷)

از جمله آداب انبیاء علیهم‌السـلام در باب محاوره و خطاب این است که خود را همیشه جزو مردم و یکی از ایشان حساب می کردند و بـا هر طبقه‌ای از طبقـات آنـان به قـدر پـایه فهم‌شـان صـحبت می کردنـد و این حقیقت از محـاوراتی که به حکـایت قرآن با مردم مختلف داشته‌اند به خوبی استفاده می‌شود و از طریق شیعه و سنی هر دو روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«مـا گـروه پیغمبـران اسـاس کـارمـان بر ایـن است که با مـردم به قدر عقلشـان صحبت کنیم!»

این را هم باید دانست که اصولاً مبعوث شدن به نبوت مبنی بر اساس هدایت به حق و بیان حق و انتصار برای آن است. بنابراین انبیاء علیهم‌السلام ناچار باید خودشان در دعوت به حق مجهز به حق و برکنار از باطل باشند و از هر چیزی که مایه گمراهی است

(۳۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بپرهیزنـد، چه موافق میل مردم باشـد و چه نباشـد و چه باعث طوع و رغبت آنان شود و چه مایه کراهت و ناخوشیشان، علاوه بر این

که از ناحیه خدای‌تعالی هم به منظور نصرت حق شدیدترین نهی و بلیغ‌ترین تحذیر برای انبیاء گرامش حتی از پیروی زبانی و عملی باطل صادر شده‌است، چون معلوم‌است‌که باطل چه درطریق حق‌واقع‌شود و چه در غیر آن، باطل است و دعوت به حق با تجویز باطل جمع نمی‌شود، اگر چه این باطل در طریق حق باشد، آری، حقی که باطل کسی، به آن هدایت کند حق از جمیع جهات نیست!

با این وضع کوچک‌ترین سهل‌انگاری و رودربایستی و خدعه‌ای در حق روا نیست، چنان که کمترین احترامی برای باطل نیست!

و از همین جهت پروردگار متعال، رجال دعوت و اولیای دین خود را که همان انبیاء علیهم‌السلام هستند به چیزهایی که راه ایشان را به پیروی حق و یاری آن نزدیک

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۳۹)

و آسان می‌سازد مجهز کرده و خود فرموده است:

«ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ سُنَّةَ اللّهِ فِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ اَمْرُ اللّهِ قَدَرا مَقْدُورا. اَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّااللّهَ وَ کَفی بِاللّهِ حَسیبا!»

«بر پیغمبر اسلام هیچ حربی در خصوص عملی که خدا بر شخص او واجب کرده نیست، این سنتی است از خدا که در امت‌های قبل نیز جاری بوده و امر خدا اندازه‌دار و سنجیده است. کسانی که رسالت‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از احدی به جز خدا نمی‌ترسند و خدا برای حسابرسی کافی است!»

(۳۸ و ۳۹ / احزاب)

(۴۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بدین‌وسیله خبر داده که انبیاء علیهم‌السلام در آن چه خداوند برایشان واجب کرده، به ستوه نمی‌آمدند و در راه امتثال اوامر خدا، از احدی جز او نمی‌ترسیده‌اند. از این بیان می‌توان استفاده کرد که آن بزرگواران در راه اظهار حق، هیچ چیزی را مانع نمی‌دیدند، اگر چه حق کارشان را به هر جا که تصور شود بکشاند و آنان را به هر مخاطره‌ای که تصور شود بیاندازد، سپس آنان را در آن کاری که قیام به آن نموده‌اند وعده نصرت داده و فرمود:

«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلینَ، اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ، وَ اِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ!» (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافات)

ادب تنها در گفتار پسندیده و جایز و عمل صالح محقق می‌شود! تشخیص این که چه گفتار و چه عملی پسندیده است، در مسلک‌های مختلف زندگی و آراء و عقاید مختلفی که

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۴۱)

جوامع مختلف بشری از آن‌ها متشکل می‌شود مختلف می‌شود، لیکن در مجتمع دینی چون مستند آن دعوت الهی است، دعوت الهی هم در اعتقاد و عمل تنها و تنها تابع حق است، حق هم هرگز با باطل آمیخته و به آن مستند نمی‌شود و کمک آن را نمی‌پذیرد، از این جهت در چنین مجتمعی قهرا حق، اظهار و متابعت می‌شود. وقتی مجتمع دینی چنین مجتمعی بود، ادب هم در آن، عبارت از این خواهد بود که اگر سلوک طریق حق راه‌های متعددی داشت بهترین راه آن سلوک شده و به خوش‌ترین صورتی رعایت شود.

مثلاً اگر ممکن بود هم به نرمی و هم به خشونت صحبت شود البته به نرمی صحبت می‌شود. اگر ممکن بود در کار نیک هم عجله کرد و هم کندی نمود، البته عجله خواهد شد، چنان که در قرآن کریم نیز به این دو معنا امر شده، و درباره رعایت احسن فرموده: «أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذوُا بِأَحْسَنِها!» (۱۴۵ / اعراف) و نیز فرموده: «فَبَشِّرْ عِبادِ. اَلَّذینَ

(۴۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

یَسْتَمِعُونَ الْقَـوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اوُلئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَ اوُلئِکَ هُمْ اُولُوا الاْلْبابِ!»
(۱۷ و ۱۸ / زمر)

پس روشـــن شـــد کـه در بـاطـل و هم چنین در حقـی که آمیختـه بـا باطل است، ادب نیست و هر چیزی که حق محض نباشـد ضلالت است و ولی حق آن را نمی‌پسنـدد، کمـا این که فـرمـود: «فَمـاذا بَعْـدَ الْحَقِّ اِلاَّ الضَّـلالُ!» (۳۲ / یونس)

و این همان است که انبیاء حق را به صـراحت قول و صدق کلام می‌خواند، اگر چه در بعض موارد با این رویه رسوم سازشـکاری و ادب‌های دروغی که در اجتماعات غیر مذهبی است مخالفند و از آن راضی نیستند! (۱)

۱- المیـــزان، ج: ۶، ص: ۳۷۸ تا ۴۲۱ .

نمونه‌هایی از تعلیمات ادب و اخلاق خدایی (۴۳)

(۴۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

فصل دوم :گفتمان پیامبران نسل اول بشر با بزرگان جوامع فاسد نابود شده

۱ ـ گفتمان‌های نوح علیه‌السلام

پیغـــام نـــوح در گفتمـــان با نســـل اولیـــه بشـــر

(۴۵)

«لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحـا اِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ اِنّیآ اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ...!»

«به راستی نوح را به سوی قومش فرسـتادیم، وی گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی برای شـما نیست بپرستید که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم!»

«بزرگان قوم او گفتند: ما تو را در ضلالتی آشکار می‌بینیم!»

«گفت: ای قوم! در من ضلالت نیست بلکه پیغمبری از جانب پروردگار جهـانیـــانـم!»

«کـه پیغـامهـای پـروردگـار خویش را بـه شـما می‌رسـانم، شـما را نصـیحت می‌کنـم و از خـدا چیـزهـا می‌دانـم که شـمـا نمـی‌دانیـد!»

(۴۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«مگر در شـگفتید از این که مردی از خودتان را از ناحیه پروردگارتان تـذکری آمـده باشـد تا شـما را بیم دهـد؟ و در نتیجه مردمی پرهیزکار شده، شاید بدین‌وسیله رحمت ببینید!»

«قوم نوح او را تکـذیب کرده و او را بـا کسـانی که همراهش بودنـد که در کشتی نشانـده نجـاتش دادیم و کسـانی که آیـات مـا را تکذیب کرده بودند غرق کردیم، چه آنـان گـروهی کـوردل بـودنــد!» (۵۹ تا ۶۴ / اعراف)

نــوح علیه‌السلام اولیــن پیغمبـری است که تفصیــل نهضت او در قـرآن ذکر شده است.

نــوح علیه‌السـلام بـه خـاطـر ایـن کـه به مـردم بفهمـانـد که او خیـرخـواه آنـان است و می‌خـواهـد مـراتب دلسـوزی خـود را نسبت به آنان برساند می‌گوید: ای قـوم مــن !

گفتمان‌های نوح علیه‌السلام (۴۷)

آن گاه اولین پیشنهادی که به آنان می‌کند این است که بیاید به دین توحید بگرایید، سپس آنان را انذار نموده و تهدید می‌کند.

و چون مقصودش از این عـذاب، عذاب روز قیامت است، پس در حقیقت در دو جمله اول دو تا از اصول دین را که همان توحید و

معاد است به آنان گوشزد نموده، بعدا در جمله «یا قَوْمِ لَیْسَ بی ضَلالَةٌ وَ لکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ!» به اصل سوم از اصول دین یعنی مسأله نبوت اشاره می‌نماید.

«قالَ الْمَلاَءُ مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَریکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ!» کلمه ملأبه معنای اشراف و بزرگان قوم است و این طبقه از افراد اجتماع را از این نظر ملأـ گفته‌اند که هیبت آنان دل‌ها و زینت و جمال‌شان چشم‌ها را پر می‌کند و اگر با این تأکید شدید نسبت ضلالت به او داده‌اند، برای این است که این طبقه هرگز توقع نداشتند که یک نفر پیدا شود و بر بت‌پرستی آنان

(۴۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

اعتراض نموده، صریحا پیشنهاد ترک خدایانشان را کند و از این عمل انذارشان نماید، لذا وقتی با چنین کسی مواجه شده‌اند تعجب نموده، او را با تأکید هر چه تمام‌تر گمراه خوانده‌اند!

«قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بی ضَلالَةٌ...!» نوح علیه‌السلام در جواب آنان گمراهی را از خود نفی نموده و در جمله «وَ لکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ!» خود را پیغمبری مبعوث از طرف خدای سبحان معرفی می‌کند.

اگر خدا را به وصف رب‌العالمین ستوده، برای این است که نزاع بر سر ربوبیت بوده، آنان به غیر از خدا برای هر شأنی از شؤون عالم مانند آسمان و زمین و انسان و غیر آن ارباب دیگری‌داشتندوآن‌جناب باذکر این‌وصف ربوبیت را منحصربه‌خدای‌تعالی نمود.

«اُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ اَنْصَحُ لَکُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ!» او رسالت و پیغام

گفتمان‌های نوح علیه‌السلام (۴۹)

را به صیغه جمع ذکر کرد تا بفهماند که او تنها مبعوث به توحید و معاد نشده، بلکه احکام بسیار دیگری نیز آورده، چون نوح علیه‌السلام از پیغمبران اولواالعزم و صاحب کتاب و شریعت بوده است.

سپس می‌فرماید: من خیرخواه شمایم و با شما نصیحت‌هایی دارم که شما را به خداوند و اطاعت او نزدیک و از استنکاف از پرستش او دور می‌سازد!

آن گاه می‌فرماید: و من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید و مقصودش از آن چیزها معارفی است که خداوند از سنن جاری در عالم و از آغاز و انجام عالم به وی آموخته است، مانند وقایع قیامت، جزئیات مسأله ثواب و عقاب، اطاعت و معصیت بندگان، رضا و غضب و نعمت و عذابش.

«لِیُنْذِرَکُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ!» ـ این ذکر (دین) به این جهت برای شما

(۵۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

فرستاده شده تا رسول، شما را انذار نموده، به این وسیله وظیفه خود را ادا نماید و شما نیز از خدا بترسید، تا در نتیجه رحمت الهی شامل حالتان شود، چون تقوا و ترس از خدا آدمی را نجات نمی‌دهد، بلکه باید رحمت الهی هم دستگیر بشود.

این سه جمله از کلام نوح علیه‌السلام مشتمل است بر اجمالی از معارف عالی الهی!(۱)

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح!

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ...!»

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۲۱۸ .

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۵۱)

«ما نوح را نیز به‌این پیام فرستاده‌بودیم که ای‌مردم من برای‌شمابیم‌رسانی روشنم!»

«تهدیدتان می‌کنم ـ که زنهار! جز اللّه را بندگی نکنید، که بر شما از عذاب روزی دردناک می‌ترسم!»

«بزرگان کفار قومش در پاسخ گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و ما نمی‌بینیم که تو را پیروی کرده باشند مگر افراد اراذل و فرومایه‌ای از ما، که رأیی نپخته دارند و اصلاً ما هیچ برتری در شما نسبت به خود نمی‌بینیم، بلکه بر عکس، شما مسلمانان را مردمی دروغگو می‌پنداریم!»

«نوح در پاسخ آنان گفت: ای قوم شما که می‌گویید من بشری چون شمایم و فرستاده خدا نیستم، به من خبر دهید اگر فرضا از ناحیه پروردگارم معجزه‌ای دال بر رسالتم داشته باشم و او از ناحیه خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده، آیا من می‌توانم شما را به پذیرش آن مجبور سازم، هر چند که از آن کراهت داشته باشید؟»

(۵۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«و ای مردم! من در برابر نبوت از شما مالی درخواست ندارم، چون پاداش من جز به عهده خدا نیست و من هرگز افرادی را که ایمان آورده‌اند ـ و شما آنان را اراذل می‌خوانید ـ به خاطر شما از خود طرد نمی‌کنم، چون آنان پروردگار خود را دیدار می‌کنند ـ حسابشان با خدا است نه با من ـ ولی شما را قوم جاهلی می‌بینم که گمان کرده‌اید شرافت در توانگری است و فقرا اراذلند!»

«و این مردم! اگر فرضا آنان را طرد کنم چه کسی از عذاب خدا، یاریم می‌کند، چرا متذکر نمی‌شوید؟»

«و اما این که گفتید، من اصلاً هیچ برتری از شما ندارم، من آن برتری که در نظر

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۵۳)

شما است ندارم چون نمی‌گویم خزینه‌های زمین و دفینه‌هایش مال من است، از سوی دیگر از نظر معنویت هم برتری ندارم و نمی‌گویم غیب می‌دانم و نیز نمی‌گویم من فرشته‌ام و درباره آن‌هایی که در چشم شما خوار می‌نمایند ـ و خدا بهتر داند که در ضمائر ایشان چیست ـ نمی‌گویم هرگز خدا خیری به ایشان نخواهد داد، چون اگر چنین ادعایی بکنم. از ستمکاران خواهم بود!»

«گفتند: ای نوح! عمری است که با ما بگو مگو می‌کنی و این بگو مگو را از حد گذراندی، کار را یکسره کن! اگر راست می‌گویی آن عذابی را که همواره به ما وعده می‌دادی بیاور!»

«نوح گفت: تنها خدا است که اگر بخواهد آن را بر سرتان می‌آورد و اگر خواست بیاورد شما نمی‌توانید از آمدنش جلوگیری کنید!»

(۵۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«هم‌چنان که اگر او بخواهد گمراهتان کند، نصیحت یک عمر من به شما هر چه هم بخواهم نصیحت کنم سودی به حالتان نخواهد داشت، پروردگار شما اوست و به سوی او باز می‌گردید!»

«نه، مسأله این نیست که تو و پیروانت مال دنیا ندارید ـ و یا چنین و چنان نیستید ـ بلکه علت و بهانه واقعی آن‌ها این است که می‌گویند: دعوت تو، از خدا نیست و به خدا افترا بسته‌ای، بگو اگر افترایش بسته باشم جرمش به عهده من است، ولی من عهده‌دارم جرم‌هایی که شما می‌کنید نیستم!» (۲۵ تا ۳۵ / هود)

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ!» این جمله اجمالی است برای فهماندن این که نوح علیه‌السلام چه رسالت‌هایی داشته و آن چه داشته و از ناحیه پروردگارش

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۵۵)

رسانده، انذارهایی روشن بوده، پس خود آن جناب قهرا نذیری مبین بوده است.

در این تعبیر یک نکته اضافی نیز هست و آن بیان وضع خودش است که فهمانده خیال نکنید من همه کاره عالمم، نه، من تنها پیام و رسالتی از ناحیه خدای‌تعالی ـ همه‌کاره عالم ـ دارم و آن این است که شما را از عذاب او انذار کنم. خلاصه آن نکته

این است که من تنها یک نامه‌رسان و یک واسطه هستم.

سران قوم و اشراف و ریش‌سفیدان در متن پاسخ خود اصلاً دلیلی که نوح علیه‌السلام بر مسأله توحید آورده بود را متعرض نشده و از دستپاچگی حرف خود را زدند که آن نفی رسالت نوح علیه‌السلام و تکبر و گردن‌کشی خود از اطاعت آن جناب بود.

حاصل پاسخی که خدای تعالی از آنان حکایت کرده این است که گفتند: هیچ دلیلی نیست بر این که اطاعت کردن از تو بر ما واجب باشد، بلکه دلیل بر خلاف آن هست.

(۵۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

مدلول حجت اول این است که دلیلی بر وجوب متابعت کردن از تو نیست و این حجت به سه طریق بیان شده: اول این که گفتند: «ما نَریکَ اِلّا بَشَرا ـ نمی‌بینیم تو را به جز یک بشر معمولی...» دوم این که گفتند: «وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ ـ نمی‌بینم کسی به جز اراذل تو را پیروی کند...» و سوم این که گفتند: «وَ ما نَری لَکُمْ عَلَیْنا ـ نمی‌بینیم شما بر ما فضیلتی داشته باشید!»

خواسته‌اند بگویند: ما می‌بینیم که پیروان تو همه افرادی بی‌سر و پا و پست از این مردمند و اگر ما نیز تو را پیروی کنیم مثل آن‌ها خواهیم شد، که این با شرافت ما منافات داشته و از قدر و منزلت اجتماعی ما می‌کاهد.

لازمه گفتار آنان این است که رسالت آن جناب باطل باشد، چون عقیده عوام مردم این است که هر سخنی اگر حق و نافع باشد اول پولدارها و اشراف و نیرومندان آن را می‌پذیرند و اگر این طبقه سخنی را رد کنند و طبقه پست جامعه یعنی بردگان و مستمندان که بهره‌ای از مال و جاه و مقام اجتماعی ندارند آن را بپذیرند، آن سخن خیری ندارد.

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۵۷)

«قالَ یقَوْمِ اَرَءَیْتُمْ اِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبّی....» این آیه شریفه و سه آیه بعدش پاسخی را که نوح علیه‌السلام به استدلال کفار داده بیان می‌کند. می‌فرماید: ای قوم اگر من فرضا دارای بصیرتی از ناحیه پروردگارم باشم و او رحمتی از ناحیه خود به من داده و آن را بر شما مخفی کرده باشد و شما به خاطر جهل و بی‌رغبتی‌تان نسبت به پذیرفتن حق، آن رحمت را درک نکرده باشید، آیا می‌توانم شما را در درک آن مجبور بسازم؟

«وَ اتینی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ...!» ظاهرا نوح علیه‌السلام در این جمله به کتاب و علمی اشاره کرده که خدای تعالی به وی داده بود و در قرآن کریم مکرر آمده که نوح علیه‌السلام

(۵۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

دارای کتاب و علمی بوده و هم چنین درجای دیگر قرآن نیز از علم و کتاب به رحمت تعبیر شده است.

«وَ ما اَنَا بِطارِدِ الَّذینَ‌ءامَنُوآا اِنَّهُمْ مُلقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنّیآ اَریکُمْ قَوْما تَجْهَلُونَ!» این جمله پاسخ از آن گفتار مشرکین است که گفته بودند: «وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ‌اِلاَّ‌الَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا بَادِیَ الرَّأْیِ...!» و در این پاسخ، تعبیر زشت کفار از مؤمنین را که آنان را به عنوان تحقیر، اراذل خواندند مبدل کرد به تعبیر محترمانه «الَّذینَ‌ءامَنُوآا» تا در مقابل تحقیر کفار، ایمان مؤمنین را تعظیم نموده، به ارتباطی که مؤمنین با پروردگار خود دارند اشاره کرده باشد.

نوح علیه‌السلام در این پاسخش، طرد مؤمنین را نفی کرده و فرمود: این کار را نمی‌کنم و علت آن را چنین ذکر کرد که: مؤمنین پروردگار خود را دیدار می‌کنند و با ذکر این علت

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۵۹)

اعلام داشت که خود کفار نیز روزی را در پی دارند که در آن روز به پروردگار خود رجوع نموده، پروردگارشان به حساب اعمالشان می‌رسد و طبق کرده‌هایشان به آنان جزا می‌دهد ـ خوب باشد، بد باشد بد ـ پس حساب این مؤمنین با پروردگارشان است و غیر او هیچ کس هیچ اختیاری ندارد. لیکن قوم نوح به علت نادانیشان توقع داشتند که فقراء و مساکین و ضعفاء از مجتمع خیر

دینی طرد و از نعمت دین که در حقیقت شرافت و کرامت آدمی است محروم باشند.

سران کفار قوم نوح معتقد بودند به این که طبقه ضعیف در مجتمع انسانی، به عنوان انسانی منحط و یا حیوانی به صورت انسان است و اگر به درون مجتمع انسان‌ها داخل شده و در زندگی شریک آن‌ها می‌شود برای این است که انسان‌های واقعی یعنی طبقه اشراف از نیروی کاری او بهره‌مند شده و کارهای دشواری را که در زندگی دارند

(۶۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

به دوش او بگذارند و معلوم است که عکس این قضیه هرگز رخ نمی‌دهد، یعنی طبقه اشراف هیچ‌گاه خدمتی به طبقه ضعیف نمی‌کنند، بلکه این طبقه از هر کرامت و احترامی محروم و از حظیره شرافت مطرود و از رحمت و عنایت مأیوس هستند.

«قالُوا یَنُوحُ قَدْ جدَلْتَنا فَاَکْثَرْتَ جِدلَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنآ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّدِقینَ!» این آیه شریفه حکایت گفتاری است از سران کفر پیشه قوم نوح که بعد از ناتوانیشان از پاسخ منطقی و ابطال حجت نوح و ابطال مسلکی که ایشان را به سوی آن می‌خواند، به زبان آوردند، که در واقع خواسته‌اند از باب به اصطلاح تعجیز بگویند: تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی و آن عذابی که ما را به آن تهدید می‌کردی نمی‌توانی بیاوری !

احتجاج‌هایی که در آیات مورد بحث از نوح علیه‌السلام حکایت شده در طول صدها سال واقع شده است.

بزرگان فاسد قوم، مخاطب اصلی گفتمان‌های نوح! (۶۱)

«وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِآی اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَکُمْ اِنْ کانَ اللّهُ یُریدُ اَنْ یُغْوِیَکُمْ...!» گویا فرموده: امر شما محول به خدای تعالی است، اگر خواست عذابتان کند آن عذاب را می‌آورد و عذاب او را هیچ چیزی دفع نمی‌کند و بر مشیت او هیچ کس و هیچ‌چیز غالب نمی‌شود، پس شما نه می‌توانید او را عاجز کنید و نه نصح و خیرخواهی من سودی به حالتان خواهد داشت! (۱)

گفتمانی که منجر به نفرین قوم نوح شد!

«کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلینَ،»

۱- المیزان، ج: ۱۰، ص: ۲۹۳ .

(۶۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«اِذْ قالَ لَهُمْ اَخوهُمْ نُوحٌ اَلا تَتَّقُونَ...!»

«قوم نوح نیز پیغمبران را دروغ‌گو شمردند،»

«وقتی که برادرشان نوح به آن‌ها گفت: چرا از خدا نمی‌ترسید!»

«که من پیغمبری خیرخواه شمایم!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«برای پیغمبری خود از شما مزدی نمی‌خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«گفتند: چگونه به تو ایمان بیاوریم در حالی که فرومایگان پیروت کرده‌اند!»

«گفت: من چه دانم که چه می‌کرده‌اند!»

گفتمانی که منجر به نفرین قوم نوح شد! (۶۳)

«که اگر فهم دارید حسابشان جز به عهده پروردگار من نیست!»

«و من این مؤمنان را دور نخواهم کرد!»

«کـه مـن جز بیـم‌رسـانی آشکـــار نیستـم!»

«گفتند: ای نوح اگر بس نکنی سنگسار می‌شوی!»

«گفت: پروردگارا قوم من دروغگویم می‌شمارند!»

«بیـن مـن و آن‌هـا حکـم کـن و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات بخش!»

«پس او و همراهانش را در کشتی پر از جمعیت و حیـوانـات نجـات دادیم،»

«سپس باقی‌ماندگان را غرق کردیم،»

«که در این عبـرتـی است و بیشتـرشان ایمـانآور نبودند،»

«و پروردگارت نیرومند و فرزانه است!» (۱۰۵ تا ۱۲۲ / شعراء)

(۶۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومینَ!» مقصود از این که قوم نوح گفتند: اگر ای نوح منتهی نشوی این است که اگر دعوتت را ترک نکنی مرجوم خواهی شد. مـرجـوم از رجـم است که به معنـای سنگسـار کـردن کسـی است.

«قالَ رَبِّ اِنَّ قَوْمی کَذَّبُونِ. فَافْتَحْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحا وَ نَجِّنی وَ مَنْ مَعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ...!» این جمله آغاز کلام نوح علیه‌السلام است و جمله «رَبِّ اِنَّ قَوْمی کَذَّبُونِ،» جلوتر ذکر شـده تا مقـدمه باشد برای مطالب بعد و این معنا را برساند که دیگر کار از کار گذشـته و تکذیب به طور مطلق از آنان تحقق یافته، به طوری که دیگر هیچ امیدی به تصـدیق و ایمـان در آنـان نمـانده است.

«فَاَنْجَیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ،» یعنی او و همراهانش را در سفینه‌ای

گفتمانی که منجر به نفرین قوم نوح شد! (۶۵)

مشحـون یعنـی مملـو از ایشـان و از هـر جنبنـده‌ای یـک جفـت نجـات دادیـم!

«ثُمَّ اَغْرَقْنا بَعْدُالْباقینَ!» یعنی بعد از نجات دادن ایشان بقیه قوم او را غرق کردیم!(۱)

گفتمانی که منجر به ساختن کشتی نوح شد!

«وَ لَقَـدْ اَرْسَلْنـا نُـوحـا اِلـی قَـوْمِـهِ فَقـالَ یـا قَوْمِ اعْبُدوُا اللّهَ ما لَکُمْ مِـنْ اِلـهٍ غَیْـرُهُ اَفَـلا تَتَّقُونَ!»

«فَقالَ الْمَلَاءُالَّذینَ کَفَروُا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُریدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ

۱– المیزان، ج: ۱۵، ص: ۴۱۲.

(۶۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

عَلَیْکُـمْ وَ لَـوْ شـاءَ اللّهُ لَاَنْزَلَ مَلائِکَةً ما سَمِعْنا بِهذا فی ابائِنَا الاَوَّلینَ...!»

«همانا ما نوح را به رسالت به سوی امتش فرستادیم نوح به قوم خود گفت: خـدا را بپـرستیـد که جز آن ذات یکتا شـما را خـدایی نیست آیا هنوز نمی‌خواهید خدا ترس شوید؟»

«اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم چنین گفتند که این شخص نیست جز آن که بشری است مانند شما که می‌خواهد بر شـما برتری یابد و اگر خدا می‌خواست رسولی بر بشر بفرستد حتما از جنس ملائکه می‌فرستاد ما این سخنان را کـه این شخـص می‌گـویـد از نیـاکـان خـود نشنیـده‌ایم!»

«او نیست جز مردی مبتلا به جنون پس انتظار برید به آن (با او مدارا کنید،) تا مرگش برسد!»

گفتمانی که منجر به ساختن کشتی نوح شد! (۶۷)

«نوح گفت: پروردگارا! مرا بر اینان که تکذیبم کردند یاری فرما!»

«ما هم به او وحی کردیم که زیر نظر ما و به دستور ما کشتی را بساز هر وقت دیدید که فرمان ما آمد و آب از تنور فوران کرد پس

در آن کشتی سوار شو و از هر جانداری یک نر و یک ماده همراه خود راه بده و اهل خودت را هم سوار کن مگر آن کفاری که فرمان ما به هلاکتشان رفته و زنهار که از باب شفاعت درباره ستم‌کاران با من سخنی بگویی که البته همه باید غرق شوند!»

«پس چون در کشتی مستقر شدی بگو ستایش خدای را که ما از ظلم ستم‌کاران نجات داد!»

«و نیز بگو پروردگارا مرا به منزل مبارکی فرود آر که تو بهترین فرودآورنده‌ای!»

«همانا در این حکایت آیت‌ها است و ما بندگان را به این گونه

(۶۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حوادث آزمایش خواهیم کرد.» (۲۳ تا ۳۰ / مؤمنون)

این که نوح علیه‌السلام به امت بت‌پرست خود فرمود: «اعْبُدوُا اللّهَ!» در معنای این است که فرموده باشد: «اعبدوا اللّه وحده ـ تنها خدای را بپرستید!»

«فَقالَ الْمَلَاءُالَّذینَ کَفَروُا مِنْقَوْمِهِ ماهذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ...حَتّی حینٍ!» کلمه ملأبه‌معنای بزرگان و اشراف قوم است. اصلاً از اشراف قوم نوح کسی به‌او ایمان نیاورده بود.

سیاق دلالت می‌کند بر این که ملأ و بزرگان قوم نوح، مطالب این دو آیه را در خطاب به عموم مردم می‌گفته‌اند تا همه را از نوح روی‌گردان نموده علیه او تحریک و بر آزار و اذیتش تشویق کنند، تا شاید به این وسیله ساکتش سازند.

حجت‌های بزرگان قوم نوح هر چند حجت‌های جدلی و دارای اشکال است و لیکن این

گفتمانی که منجر به ساختن کشتی نوح شد! (۶۹)

بزرگان از آن‌ها بهره‌مند می‌شدند، چون عوام را از این که به گفته‌های نوح متوجه شوند و دل بدهند، با همین حرف‌ها منصرف می‌کردند و آنان را در ضلالت باقی می‌گذاشتند .

«قالَ رَبِّ انْصُرْنی بِما کَذَّبوُنِ!» نوح علیه‌السلام از خدا درخواست نصرت می‌کند که: خدایا! عوض و بدل تکذیب ایشان تو مرا یاری بده!

«فَاَوْحَیْنا اِلَیْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِاَعْیُنِنا وَ وَحْینا...!» معنای کشتی ساختن در برابر دیدگان خدا این است که کشتی ساختنش تحت مراقبت و محافظت خدای تعالی باشد و معنای کشتی ساختن به وحی خدا این است که باتعلیم او و دستورات غیبی که به تدریج می‌رسد باشد.

«فَاِذاجاءَ اَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ...!» مراد از امر به طوری که گفته شد حکم قطعی است که خدا بین او و قومش راند و آن غرق شدن قوم او بود.

(۷۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

فوران تنور که خود محل آتش است علامت و نشانه آمدن عذاب بوده و این نشانه عجیبی بوده که از تنورهای آتش چون فواره، آب به طرف بالا فوران کند.

«فَاسْلُکْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ!» سلوک در کشتی به معنای راه دادن و داخل کردن در آن است. یعنی: دو جفت نر و ماده از هر نوع داخل کشتی کن! «وَ اَهْلَکَ اِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ!» داخل کشتی کن دو جفت از هر نوع و خانواده‌ات را! مراد از اهل خاصه و خانواده است و از ظاهر کلام برمی‌آید که مراد از آن هم خانواده او و هم مؤمنین به اویند، چون در سوره هود گروندگان و مؤمنین به او را با خانواده او کرده و در این جا همه را با کلمه اهل تعبیر آورده، پس معلوم می‌شود در این جا همه آن‌هایی که با نوح به کشتی درآمدند اهل آن جناب به حساب آمده‌اند. و مراد از «مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ،» همسر او و پسر او است، چون نوح از این جمله همان را فهمیده بود و این

گفتمانی که منجر به ساختن کشتی نوح شد! (۷۱)

دو تن کافر بودند و فرزندش از سوار شدن بر کشتی امتناع ورزید و با این که به کوه پناهنده شد غرق گشت و قضای حتمی درباره‌اش جریان یافت.

«وَ لا تُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ!» در این جمله نوح علیه‌السلام را نهی می‌کند از سخن گفتن باخدا و این کنایه است از نهی شدید از وساطت و شفاعت، گویا فرموده: من تو را نهی می‌کنم از این که با من درباره این کفار حرفی بزنی، تا چه رسد به این که وساطت کنی، چون غضب من شامل آنان شده، شمولی که هیچ‌چیز آن را دفع نمی‌کند!

«فَاِذَا اسْتَوَیْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ... اَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ!» خدای‌تعالی به نوح تعلیم می‌دهد که بعد از جای گرفتن در کشتی خدا را بر این نعمت از قوم ظالمان نجاتش داد حمد گوید.

و اگر خدای عز و جل از نقل داستان نوح و طوفانش تنها به فرمان خود اکتفا کرد که

(۷۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

فرمان به غرق آنان داد و دیگر از غرق شدن آنان چیزی نفرمود، برای اشاره به این بوده که آن چنان محو و نابود شدند که خبری از ایشان باقی نماند که به گفته آید! و نیز اشاره به عظمت قدرت الهی است! و هم برای این بوده که مردم دیگر را از سخط خود بیمناک سازد و کفار و نابودی آنان را امری ناچیز و بی‌اهمیت جلوه دهد و به همین جهت است که از داستان هلاکت آن‌ها چیزی نگفت و به سکوت گذراند.(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۵، ص: ۳۲.

گفتمانی که منجر به ساختن کشتی نوح شد! (۷۳)

گفتمان پایان دهنده به سرنوشت شوم قوم نوح

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ! اِنّا اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ!»

«قالَ یا قَوْمِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ!»

«اَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ اَطیعُونِ...!»

«به نام خدایی که رحمتی عام و خاص و محدود و نامحدود دارد!»

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم که قوم خود را قبل از آن که عذابی دردناک فراشان گیرد انذار کن!»

«او به قوم خود گفت: ای مردم من برای شما بیم‌رسانی روشنگرم!»

(۷۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«و دعوتم این است که اللّه را بپرستید و از عذابش پروا نموده مرا اطاعت کنید!»

«تا گناهانی از شما را بیامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می‌شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می‌دانید که اجل خدایی وقتی برسد تأخیر نمی‌پذیرد!»

«اما هر چه بیشتر تذکر داد کمتر به نتیجه رسید تا به کلی از هدایت قومش مأیوس شد گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز دعوت کردم!»

«ولی دعوتم جز زیادتر شدن فرارشان فایده‌ای نداد!»

«و من هر چه دعوتشان کردم تا تو ایشان را بیامرزی انگشت‌ها به گوش نهاده جامه به سر کشیدند و بر عناد خود اصرار و به وجهی ناگفتنی استکبار ورزیدند!»

«این بار به بانگ بلند دعوتشان کردم!»

«و نوبتی علنی و گاهی سری آن هم به چه زبانی دعوت نمودم!»

«مثلاً به ایشان این‌طور گفتم که از پروردگارتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمـرزنده است!»

«کـه اگر چنیـن کنیـد ابـر آسمان را مرتب بر شما می‌باراند!»

«و به وسیله اموال و فرزندان یاریتان می‌کند و برایتان باغ‌ها رویانیده و نهرها جاری می‌سازد!»

«راستـی شما را چه می‌شود که برای خدا عظمتی قائل نیستید؟»

«با این که اوست که شما را به اشکال و احوالی مختلف آفرید!»

«آیـا ندیدید که چگونه خدا هفت طبقه آسمان را خلـق کرد؟»

«و مـاه را در آن‌ها نـور و خورشید را چراغ فروزنده قرار داد!»

«آری و خـدا بود که شما را چـون گیـاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید!»

«و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خـارج می‌کند!»

«و خدا است که زمین را برایتان گسترد!»

«تا بعضی از قسمت‌هـای آن را بـا راه‌هـای باریـک و فراخ و یا کوهی و دشتی طی کنید!»

«نوح سپس اضافه کرد پروردگارا! ایشان نافرمانیم کردند و فرمان کسانی را بردند کـه مـال و اولاد به جـز خسـارت برایشان بار نیاورد!»

«آری و خـدا بود که شما را چـون گیاه از زمیـن به نحوی ناگفتنی رویانید!»

«و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین

خـارج می‌کند!»

«و خـدا است که زمین را برایتان گسترد!»

«تا بعضـی از قسمت‌های آن را بـا راه‌هـای بـاریک و فراخ و یا کوهی و دشتی طـی کنید!»

«نوح سپس اضافه کرد پروردگارا! ایشان نافرمانیم کردند و فرمان کسانی را بـردنـد که مـال و اولاد به جـز خسـارت برایشـان بار نیاورد!»

«بـارالهـا! نیـرنگی عظیـم کـردنـد!»

«و به مردم گفتن آلهه خود را ترک می‌گویید مخصوصا بت ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را؟»

«و آن‌هـا گـروه بسیاری را گمراه کردند،

خداوندا! ستمگران را جز ضلالت بیشتر سزا مده!» (۱ تا ۲۴ / نوح)

این سوره اشاره دارد به رسالت نوح به سوی قومش و به اجمالی از دعوتش و این که قوم او اجابتش نکردند و در آخر به پروردگار خود شکوه نمود و نفرینشان کرد و برای خود و پدر و مادر خود و هر مرد و زنی که با ایمان داخل خانه‌اش شود استغفار کرد و به این که در آخر عذاب بر آن قوم نازل شده، همگی غرق شدند.

جمله «اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ...» دلالت دارد بر این که قوم نوح به خاطر شرک و گناهان در معرض عذاب بوده‌اند، چون انذار به معنای ترساندن است و ترساندن همواره از خطر محتملی است که اگر هشدار و تحذیر نباشد حتما می‌رسد!

جمله «اَنِ اعْبُدوُا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ اَطیعُونِ!» ایشان را به اصول سه گانه دین دعوت

گفتمان پایان‌دهنده به سرنوشت شوم قوم نوح (۷۹)

می‌کند. دستور اول به توحید، دوم به تصدیق معاد، که اساس تقوی است، دعوت می‌کند، چون اگر معاد و حساب و جزای آن نبود، تقوای دینی معنای درستی نمی‌داشت و دستور سوم به تصدیق اصل نبوت که همان اطاعت بی‌چون و چرا است می‌خواند.

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِروُا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّارا...!» دعوت قوم را به این که استغفار کنید تعلیل کرده به این که: آخر پروردگارتان غفار است! و می‌فهماند علاوه بر این که کثیرالمغفرهٔ است، مغفرت سنت مستمری او است!

این آیات به طوری که ملاحظه می‌فرمایید نعمت‌های دنیایی را می‌شمارد و از نوح علیه‌السلام حکایت می‌کند که به قوم خود وعده فراوانی نعمت‌ها و تواتر آن را می‌دهد، به شرطی که از پروردگار خود طلب مغفرت گناهان کنند!

پس معلوم می‌شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصائب و گرفتاری‌ها و

(۸۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

گشوده شدن درب نعمت‌های آسمانی و زمینی دارد، می‌فهماند بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند، به زندگی پاکیزه و گوارایی می‌رسند و اگر به عکس عمل کنند عکس آن را خواهند داشت!

«قالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلّا خَسارا!» در این‌جا نوح علیه‌السلام به شکایتی که قبلاً از قوم خود می‌کرد برگشته، قبلاً به طور تفصیل گفته بود که: من چگونه قومم را دعوت کردم و به آنان چه مطالبی گفتم، گاهی به بانگ بلند، گاهی آهسته (تا آخر آیات) و قبل از این تفصیل به طول اجمال هم شکایت کرده و گفته بود: «رَبِّ اِنّی دَعَوْتُ قَوْمی لَیْلاً وَ نَهارا. فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعآءی اِلّا فِرارا!»

پس این که دوباره به طور اجمال شکوه کرد، خواسته است بفهماند: بزرگان قومش

گفتمان پایان‌دهنده به سرنوشت شوم قوم نوح (۸۱)

و توانگران عیاش، مردم را علیه او می‌شورانند و بر مخالفت و آزار او تحریک می‌کنند.

جمله «وَ لا تَزِدِ الظّالِمینَ اِلاّ ضَلالاً!» نفرین نوح علیه‌السلام به آنان است، از خدا می‌خواهد گمراهیشان را بیشتر کند، البته این گمراهی ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است، پس آن جناب در این نفرین خود از خدا می‌خواهد کفار را به جرم کفر و فسقشان مجازات کند، البته این غیر آن نفرینی است که در آیات بعد کرده و از خدا هلاکتشان را خواسته است.

«مِمّا خَطیئاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نارا فَلَمْ یَجِدوُا لَهُمْ مِنْ دوُنِ اللّهِ اَنْصارا!»

«وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّارا!»

«اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدوُا اِلّا فاجِرا کَفّارا!»

«رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ

(۸۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وَ لا تَزِدِ الظّالِمینَ اِلاّ تَبارا!»

«و آن قوم از کثرت کفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ درافتادند و جز خدا برای خود هیچ یار و یاوری نیافتند!»

«و نوح عرض کرد پروردگارا! اینک که قوم از کفر و عناد دست نمی‌کشند تو هم این کـافـران را هـلاک کن و از آن‌ها دیـاری بر روی زمین بـاقی مگذار!»

«که اگر از آن‌ها هر که را باقی گـذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه می‌کنند و فـرزنـدی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد!»

«آن گاه به درگاه خدا دعا کرد که بار الها! مرا به پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه (یا به کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیـامـرز و ستم‌کاران را جز بر هـلاک و عـذابشان میفزای!» (۲۵ تا ۲۸ / نوح)

قـوم نـوح به خـاطـر معـاصـی و ذنوبشان به وسیلـه طوفان غرق شده و داخل آتشی شدند که با هیچ مقیاسی نمی‌توان عذابشان را انـدازه‌گیری کرد.

«اِنَّکَ اِنْ تَـذَرْهُمْ یُضِلّوا عِبـادَکَ وَ لا یَلِدوُا اِلاّ فـاجِرا کَفّارا!» این آیه درخواست هلاکت تـا آخرین نفر آنـان را تعلیل می‌کنـد و حاصـلش این است که: اگر درخواست کردم که همه آنـان را هلاک کنی، برای این بود که هیـچ فایـده‌ای در بقـای آنان نیست نه برای مؤمنین و نه برای فرزنـدان خودشان، اما برای مؤمنین فایده ندارد، برای این که اگر زنده بمانند آن چند نفر مؤمن را هم گمراه می‌کننـد و اما برای فرزنـدان خود فایـده ندارد، دلیلش این است که اینان فرزند صالح نمی‌آورند، اگر بیاورند فرزندانی فاجر و کافر می‌آورند!

نوح علیه‌السلام این معنا را که کفار در آینده جز فاجر و کفار نمی‌زایند را از راه وحی فهمیده بود.

«رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنـا وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ...!» منظور از «دَخَلَ بَیْتِیَ» مؤمنین از قوم او است و منظور از جمله «وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ» تمامی زن‌ها و مردهای مؤمن تا روز قیامت است!

«وَ لا تَزِدِ الظّالِمیـنَ اِلاّ تَبـارا!» کلمه تبـار به معنـای هلاکت است و ظاهرا مراد از تبار آن هلاکتی است که در آخرت باعث عـذاب آخرت شـود و چنین هلاکتی همـان ضـلالت است و در دنیـا بـاعث نـابودی گردد و آن غرق شـدن بود، که هر دو عـذاب قبلاً در نفرینش آمـده بـود و این نفرین آخرین کلامی است که قرآن کریم از جناب نقل کرده است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲۰، ص: ۳۷.

۲ ـ گفتمان‌های هود علیه‌السلام

گفتمان‌های هود، دومین پیامبر بعد از طوفان نوح و اصلاح نسل بشر

«وَ اِلـی عـادٍ اَخـاهُـمْ هُـودا قـالَ یـا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْـرُهُ اَفَلا تَتَّقُـونَ...؟»

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستـادیم، گفت: ای قوم! خـدای یگانه را که جـز او خـدایی ندارید بپرستید، چرا پرهیزکاری نمی‌کنید؟»

«بزرگان قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را دستخوش سفاهت می‌بینیم و از دروغ‌گویانت می‌پنداریم!»

«گفت: ای قـوم! من دستخـوش سفـاهـت نشده‌ام بلکه پیغمبری از ناحیه

پروردگار جهانیانیم!»

«که پیغام‌های پروردگار خویش به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم!»

«مگر شگفت دارید که شما را از پروردگارتان به وسیله مردی از خودتان تذکاری آمده باشد تا شما را بیم دهد؟ به یاد آرید آن دم که شما را از پس قوم نوح جانشین آنان کرد و جثه‌های شما را درشت آفرید، نعمت‌های خدا را به یاد آرید شاید رستگار شوید!»

«گفتند: مگر به سوی ما آمده‌ای تا خدا را به تنهایی بپرستیم و آن‌چه را پدران ما می‌پرستیدند واگذاریم؟ اگر راست می‌گویی عذابی را که از آن بیمان می‌دهی بیار!»

«گفت: عذاب و غضب پروردگارتان بر شما وقوع یافت، چرا با من بر سر نام‌هایی

گفتمان‌های هود علیه‌السلام (۸۷)

که شما و پدرانتان ساخته و روی یک مشت سنگ و چوب گذاشته‌اید در حالی که خداوند حجتی درباره آن‌ها نازل نکرده، مجادله می‌کنید؟ منتظر باشید که من نیز با شما انتظار آن عذاب را می‌برم!»

«پس او را با کسانی که همراه وی بودند به رحمت خویش نجات دادیم و نسل کسانی را که از آیه‌های ما را تکذیب کرده بودند و مؤمن نبودند، قطع کردیم!»

(۶۵ تا ۷۲ / اعراف)

هود علیه‌السلام اولین پیغمبر بعد از نوح است که خدای تعالی در کتاب مجیدش نام می‌برد و از کوشش او در اقامه حقه و قیامش بر علیه بت‌پرستی تشکر می‌کند و در چند جا از کلام مجیدش بعد از شرح داستان قوم نوح، داستان قوم هود که همان قوم عاد است و نیز قوم ثمود را ذکر می‌کند.

(۸۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

قوم هود بیشتر از قوم نوح بی‌شرمی و وقاحت کردند، چه آنان (قبل از طوفان) نوح علیه‌السلام را تنها مردی گمراه دانستند، اینان (بعد از طوفان) هود را مردی سفیه خواندند.

(قوم هود از نسل همان ساکنان کشتی نوح بودند که بعد از طوفان تنها مردم خداپرست روی زمین بودند لیکن این نسل اصلاح شده با کمال تعجب بعد از گذشت زمانی مجددا به بت‌پرستی روی آورند!)

هود علیه‌السلام وقار نبوت را از دست نداد و ادبی را که انبیاء در دعوت الهی خود باید رعایت کنند فراموش نفرمود و با کمال ادب فرمود: «یا قوم!» و این لحن، لحن کسی است که نهایت درجه مهربانی و حرص بر نجات مردمش را دارد.

«لَیسَ بی سَفاهَةٌ وَ لکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ!» (۶۷ / اعراف) به طوری که می‌بینید در رد تهمت سفاهت از خود و اثبات ادعای رسالت خویش، هیچ تأکیدی به کار

گفتمان‌های هود علیه‌السلام (۸۹)

نبرد، برای این که اولاً در مقابل مردمی لجوج، لجبازی و اصرار نکرده باشد، در ثانی بفهماند که ادعایش آن قدر روشن است که هیچ احتیاجی به تأکید ندارد.

«اُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ!» یعنی من از جهت این که فرستاده‌ای هستم به سوی شما، کاری جز تبلیغ پیام‌های پروردگارم ندارم و از آن‌چه شما درباره‌ام می‌پندارید، به کلی منزه هستم. آری، من در آن چه شما را به سوی آن می‌خوانم حیله‌گر نبوده، نسبت به آن دین حقی که به آن مبعوث شده‌ام، خائن نیستم و چیزی از آن را زیر و رو نکرده، جز تدین شما را به دین توحید یعنی دینی که نفع و خیر شما در آن است چیز دیگری نمی‌خواهم! و در برابر این که آنان او را دروغ‌گو شمردند، خود

را امین نامید.

«اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جآءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ...؟» (۶۹ / اعراف) هود علیه‌السلام در این جمله مانند

(۹۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نوح علیه‌السلام تعجب قوم را بی‌مورد دانسته و از نعمت‌های الهی دو نعمت را که بسیار روشن بوده، ذکر فرموده است، یکی این که خداوند آنان را پس از انقراض قوم نوح، خلیفه خود قرار داده و دیگر این که به آن‌ها درشتی هیکل و نیروی بدنی فراوانی ارزانی داشته است.

از همین جا معلوم می‌شود که قوم هود، دارای تمدن بوده و تقدم بر سایر اقوام داشته و قوه و قدرت بیشتری را دارا بودند.

«قالُوآا اَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما کانَ یَعْبُدُ ابآؤُنا...؟» قوم هود برای این که او را به نوعی از استهزاء ساکت کنند، مسأله تقلید از پدران را به رخ او کشیدند.

«قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ...!» هود علیه‌السلام در جواب قوم خود گفت: این اصراری که شما در پرستش بت‌ها و تقلید کورکورانه از پدران خود می‌ورزید، باعث

گفتمان‌های هود علیه‌السلام (۹۱)

دوری شما از خدا و غضب خدا بر شما گشت و سبب شد آن عذابی که از در انکار می‌گفتید: چه وقت نازل می‌شود؟ به همین زودی بر شما نازل گردد، پس منتظر آن باشید و من هم با شما انتظار آن را دارم!

«اَتُجادِلُونَنی فی اَسْمآءٍ سَمَّیْتُمُوها اَنْتُمْ وَ ابآؤُکُمْ مانَزَّلَ اللّهُ بِهامِنْ سُلْطانٍ؟» آیا با یک مشت اوهام که اسم گذاریش به اختیار خود انسان است، می‌خواهید ادعای مرا که توأم با دلیل و برهان قطعی است جواب دهید؟

این طرز بیان در استدلال بر بطلان مسلک بت‌پرستی در قرآن کریم فراوان به چشم می‌خورد. این خود لطیف‌ترین بیان و برنده‌ترین حجتی است بر بطلان این مسلک، در حقیقت برگشت ادعایش به خیال و فرض نامگذاری می‌شود.

و از بدیهی‌ترین جهالت‌ها است که انسان در مقابل برهان لجاجت ورزیده به یک مشت موهومات و فرضیات اعتماد کند.

(۹۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

این طرز بیان، تنها در مسأله پرستش جریان ندارد، بلکه اگر در آن دقت شود در هر چیزی که انسان به آن اعتماد نماید و آن را در قبال خدای‌تعالی موجودی مستقل پنداشته، در نتیجه به آن دلبستگی پیدا نماید، آن را اطاعت کند و به سویش تقرب بجوید، این بیان جریان دارد. (۱)

جزئیات گفتمان‌های هود با قوم عاد

۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۲۲۲ و ج: ۱۰، ص ۴۴۰.

جزئیات گفتمان‌های هود با قوم عاد (۹۳)

«کَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلینَ!»

«اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ هُودٌ اَلا تَتَّقُونَ...!»

«قوم عاد نیز پیغمبران را دروغ‌گو شمردند،»

«وقتی برادرشان هود به ایشان گفت چرا از خدا نمی‌ترسید؟»

«که من پیغمبری خیرخواه شمایم!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«برای پیغمبری خود، مزدی نمی‌خواهم چون مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!»

«چرا در هر مکانی به بیهـوده نشـانی بنـا می‌کنیـد؟»

«و قصرها می‌سازید؟ مگر جاودانه زنده خواهید بود؟»

(۹۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«و چـون سختـی می‌کنیـد مـاننـد ستـم‌گران سختـی و خشـم می‌کنیـد!»

«از خـدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«از آن کسـی کـه آن چـه می‌دانیـد کمکتـان داده اسـت بتـرسیـد!»

«با چهـارپـایـان و فـرزنـدان یـاریتـان کـرده!»

«با باغستـان‌ها و چشمـه‌سارها،»

«کـه مـن بر شما از عـذاب روزی بزرگ می‌ترسم!»

«گفتند: چـه مـا را پنـد دهی یا از پندگویان نباشی برای ما یکسان است!»

«این بت‌پرستی رفتار گذشتگان است!»

«و ما هـرگـز مجازات نخواهیم شد!»

«و آن‌ها هود را دروغ‌گو شمردند و ما هلاکشان کردیم که در این عبرتی

جزئیات گفتمان‌های هود با قوم عاد (۹۵)

هست و بیشتـرشـان مـؤمـن نبـودند!»

«و همـانـا پـروردگـارت نیرومند و رحیم است!» (۱۲۳ تا ۱۴۰ / شعراء)

قـوم عـاد مردمی از عرب بسـیار قـدیم و عرب اوائـل یعنی اوائـل پیـدایش ایـن نژاد بودنـد کـه در احقـاف از جزیرةالعرب زنـدگی می‌کردند و دارای تمدنی مترقی و سرزمین‌هایی خرم و دیاری معمور بودند، به جرم این که پیامبران را تکذیب کرده، به نعمت‌های الهی کفران ورزیـده و طغیـان کردنـد، خـدای تعـالی به وسیله بادی عقیم هلاکشان ساخته و دیـارشـان را ویـران و دودمانشان را خراب کرد.

«اِنَّ فی ذلِـکَ لَآیَـةً وَ ما کـانَ اَکْثَـرُهُـمْ مُـؤْمِنیـنَ. وِ اِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ!»

(۱۲۱و۱۲۲ / شعراء)

(۹۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

این آیه دلالت می‌کنـد بر این که بیشتر امت‌ها و اقوام، از آیات خدا روی گردان بوده‌اند و خدای سـبحان به خاطر همین جرم این‌ها و بـه ملاـک ایـن کـه خـودش عزیز است مجـازاتشـان کـرده و می‌کنـد و بـه خـاطـر ایـن که نسبت به مـؤمنین رحیم اسـت، مـؤمنـان را نجـات می‌دهـد! (۱)

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد!

«وَ اِلی عـادٍ اَخـاهُـمْ هُودا قالَ یقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ اِنْ

۱- المیزان، ج: ۱۵، ص ۴۱۹.

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد! (۹۷)

اَنْتُمْ اِلّا مُفْتَرُونَ...!»

«و نیز ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم و او به قوم خود گفت: ای قوم! خدا را بپرستید که هیچ معبودی غیر او ندارید و به جز افتراء هیچ دلیلی بر خدایی خدایانتان وجود ندارد!»

«ای مردم! من از شما در برابر دعوتم مزدی نمی‌خواهم، پاداش من جز به عهده خدایی که مرا آفریده نیست آخر چرا تعقل نمی‌کنید؟»

«و نیز گفت: ای مردم! از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا باران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید!»

«گفتند: ای هود! تو بر نبوت خود شاهدی برای ما نیاوردی و ما هرگز به خاطر

(۹۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

گفتار تو از خدایانمان دست برنداشته و به تو ایمان نخواهیم آورد!»

«و جز این درباره تو نظر نمی‌دهیم که به نفرین بعضی از خدایان ما دچار بیماری روانی شده‌ای! هود گفت: من اللّه را شاهد دارم و خود شما نیز شاهد باشید که من از شرک ورزیدنتان بیزارم!»

«شما همه دست به دست هم داده، با من هر نیرنگی که می‌خواهید بزنید و بعد از اخذ تصمیم مرا مهلتی ندهید!»

«من بر خدا، پروردگار خود و پروردگار شما توکل و اعتماد دارم پروردگاری که هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن که زمام اختیارش به دست او است چون سنت او در همه مخلوقات واحد و صراط او مستقیم است!»

«و در صورتی که از پذیرفتن دعوتم اعتراض کنید من رسالت خود را به شما

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد! (۹۹)

رساندم و آن چه برای ابلاغ آن به سوی شما گسیل شده بودم ابلاغ نمودم! شما اگر نپذیرید پروردگارم قومی غیر شما را می‌آفریند تا آن را بپذیرند و شما به خدا ضرری نمی‌زنید چون پروردگار من نگهدار هر موجودی است ـ او چگونه از ناحیه شما متضرر می‌شود؟»

«همین که فرمان عذاب ما صادر شد و عذابمان نازل گردید هود و گروندگان به وی را مشمول رحمت خود نموده ما نجات دادیم و به راستی از عذابی غلیظ و دشوار نجات دادیم!»

«و این قوم عاد که اثری به جای نگذاشتند آیات پروردگارشان را انکار نموده، فرستادگان او را نافرمانی کردند و گوش به فرمان هر جباری عناد پیشه دادند ـ و در نتیجه از پروردگار خود غافل شدند!»

(۱۰۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«نتیجه‌اش این شد که برای خود لعنتی در دنیا تو آخرت به جای گذاشتند و خلاصه این سرگذشت این شد که قوم عاد به پروردگار خود کفر ورزیدند و گرفتار این فرمان الهی شدند که مردم عاد قوم و معاصر هود پیامبر از رحمت من دور باشند!»

(۵۰ تا ۶۰ / هود)

«یُرْسِلِ السَّمآءَ عَلَیْکُمْ مِدْرارا» (۵۲ / هود) هود علیه‌السلام به قوم خود گفت: اگر از خدای‌تعالی طلب مغفرت کنید و به سوی او برگردید او از آسمان برای شما رحمت فراوان می‌فرستد.

«وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً اِلی قُوَّتِکُمْ!» (۵۲ / هود) مراد از این زیاد کردن قوت، زیادتی در نیروی ایمان بر نیروی بدن‌ها است است یعنی اگر چنین کنید ما نیروی شما را دو

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد! (۱۰۱)

چندان می‌کنیم یکی نیروی بدن و یکی هم نیروی ایمانتان را چون مردم قوم هود نیروی بدنی داشتند و بدن‌هایشان قوی و محکم

بود اگر ایمان می‌آوردند نیروی ایمانشان نیز به نیروی بدن‌هایشان اضافه می‌شد.

«وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمینَ!» (۵۲ / هود) یعنی عبادت کردنتان در برابر آلهه‌ای که به جای خدای تعالی اتخاذ کرده‌اید جرمی است از شما و معصیتی است که شما را مستوجب آن می‌کند که سخط الهی و عذابش بر شما نازل گردد و چون چنین است پس باید هر چه زودتر از جرمی که کرده‌اید استغفار نموده و با ایمان آوردنتان به سوی خدا برگردید تا او شما را رحم کند و ابرهای بارنده را با باران‌های مفید برایتان بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید.

از این آیه دو نکته استفاده می‌شود: یکی این که آیه شریفه اشعار و بلکه دلالت

(۱۰۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

می‌کند بر این که قوم هود گرفتار خشکسالی بوده‌اند و آسمان از باریدن بر آنان دریغ می‌ورزیده و در نتیجه گرانی و قحطی در بین آنان پدید آمده است.

نکته دوم این که می‌فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسان‌ها با حوادث عالم برقرار است، حوادثی که با زندگی انسان‌ها تماس دارد، اعمال صالح باعث می‌شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد و اعمال زشت باعث می‌شود بلاها و محنت‌ها پشت سر هم بر سر انسان‌ها فرود آید و نقمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود.

«قالُوا یهُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِکیآ الِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ وَ ما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنینَ!» (۵۳ / هود) هود علیه‌السلام در آیه «یقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ...»، از مردمش دو چیز خواسته بود: یکی این که خدایان دروغین را ترک نموده و به عبادت خدای تعالی برگردند و یکتاپرست شوند و دوم این که به او ایمان بیاورند و اطاعتش کنند و خیرخواهی‌هایش را بپذیرند.

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد! (۱۰۳)

مردم در پاسخ آن جناب هر دو پیشنهادش را رد کرده و گفته‌اند: تو دلیل و معجزه‌ای بر دعوت خود نداری تا ما ناگزیر باشیم دعوت تو را بپذیریم و هیچ موجبی نیست که گوش دادن به سخنی را که چنین وصفی دارد بر ما واجب کند.

آن گاه برای این که آن جناب به طور کلی از اجابت آنان مأیوس شود نظریه خود را برایش شرح داده و گفتند: فکر ما درباره تو جز به این نرسیده که بعضی از خدایان ما تو را آسیب رسانده‌اند و به خاطر این که تو به آن‌ها توهین و بدگویی کرده‌ای بلایی از قبیل نقصان عقل یا دیوانگی بر سرت آورده‌اند و در نتیجه عقلت را از دست داده‌ای، پس دیگر اعتنایی به سخنان دعوت گونه تو نیست.

«قالَ اِنّی آ اُشْهِدُ اللّهَ وَ اشْهَدُوآا اَنّیبَریآءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ. مِنْ دُونِهِ فَکیدُونی جَمیعا ثُمَّ لا

(۱۰۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

تُنْظِرُونِ!» (۵۴و۵۵/هود) این آیه پاسخ هود علیه‌السلام را حکایت می‌کند که آن جناب در پاسخ، ازشرکاءآنان بیزاری‌جسته پس تحدی‌می‌کند که‌اگر راست‌می‌گویید‌که شما‌صاحب‌نظر و من بی‌عقلم پس همه فکرهایتان را جمع کنید و مرا از بین ببرید و مهلتم ندهید.

«فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ مآ اُرْسِلْتُ بِهآ اِلَیْکُمْ!» (۵۷ / هود) اگر از ایمان آوردن به من اعراض می‌کنید و به هیچ وجه حاضر نیستید امر مرا اطاعت کنید، ضرری به من نمی‌زنید زیرا من وظیفه الهی خود را انجام داده و رسالت پروردگارم را ابلاغ نمودم و حجت بر شما تمام شده و نزول بلا بر شما حتمی گشت.

خدای تعالی سپس وبال امر آنان را بیان کرده، می‌فرماید: «وَاُتْبِعُوا فی هذِهِ‌الدُّنْیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیمَةِ!» یعنی به خاطر آن سه خصلت نکوهیده، لعنت در همین دنیا و در قیامت دنبالشان کرد و از رحمت خدا دور شدند، مصداق این لعن همان عذابی بود که

گفتمانی که منجر به هلاکت قوم عاد شد! (۱۰۵)

آن‌قدر تعقیبشان کرد تا به آن‌ها رسید و از بینشان برد، ممکن هم هست مصداقش آن گناهان و سیئاتی باشد که تا روز قیامت علیه آنان در نامه اعمالشان نوشته می‌شود و تا قیامت هر مشرکی پیدا شود و هر شرکی بورزد، گناهش به حساب آنان نیز نوشته می‌شود چون سنت‌گذار کفر بودند.

«اَلا اِنَّ عادا کَفَرُوا رَبَّهُمْ! اَلا بُعْدا لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ!» (۶۰ / هود) (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۰، ص ۴۴۰.

(۱۰۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

۳ ـ گفتمان‌های صالح علیه‌السلام

گفتمان صالح با جانشینان قوم نابود شده عاد

«وَ اِلیثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحاقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْجآءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَکُم ایَةً فَذَرُوها تَأْکُلْ فیاَرْضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوآءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذابٌ اَلیمٌ...!»

«و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی ندارید بپرستید، که شما را از پروردگارتان حجتی آمد، این شتر خدا است که معجزه‌ای برای شما است، بگذاریدش تا در زمین خدا چرا کند و زنهار! به آن آسیب مرسانید که به عذابی دردناک دچار شوید!»

(۱۰۷)

«به یاد آرید زمانی را که خداوند پس از قوم عاد شما را جانشین آنان کرد و در این سرزمین جایتان داد و اینک در دشت‌های آن کوشک‌ها می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید، به یاد آرید نعمت‌های خدا را و در این سرزمین فساد نینگیزید!»

«بزرگان قومش که گردنکشی کرده بودند به کسانی که زبون به شمار می‌رفتند (به آن‌هایی که مؤمن شده بودند،) گفتند: شما چه می‌دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش است؟ گفتند: شما چه می‌دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش؟ گفتند: ما به آیینی که وی را به ابلاغ آن فرستاده‌اند مؤمنیم!»

«کسانی که گردنکشی کرده بودند گفتند: ما آیینی را که شما بدان گرویده‌اید منکریم!»

(۱۰۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«پس شتر را بکشتند و از فرمان پروردگار خویش سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر تو پیغمبری عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیار!»

«پس دچار زلزله شده و در خانه‌های خویش بی‌جان شدند!»

«آن‌گاه صالح از آنان دور شد و گفت: ای قوم! من پیغام پروردگار خویش را رسانیدم و به شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید!»

(۷۳ تا ۷۹ / اعراف)

این آیات کریمه داستان صالح پیغمبر علیه‌السلام و قوم او را که همان قوم ثمود بودند شرح می‌دهد. ثمود یکی از امت‌های قدیمی عرب بوده که در سرزمین یمن در احقاف می‌زیسته‌اند. صالح علیه‌السلام سومین پیغمبری است که به دعوت توحید و علیه وثنیت قیام

گفتمان‌های صالح علیه‌السلام (۱۰۹)

کرد و ثمود را که مانند قوم هود (از میان همان نسل اصلاح شه ساکن کشتی نوح و بعد از هلاکت قوم عاد) بت‌پرست شده بودند به دین توحید فراخواند و در راه خدا آزارها و محنت‌ها دید تا آن که سرانجام خدای عز و جل بین او و قومش این چنین حکم کرد که قومش را هلاک ساخته و او و مؤمنین به او را نجات دهد.

«وَ اذْكُرُوآا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ عادٍ...!» (۷۴ / اعراف) صالح در این جمله قوم خود را به تذکر و یادآوردن نعمت‌های خدا دعوت می کند، هم‌چنان که هود قوم عاد را به آن دعوت می‌نمود.

و از جمله نعمت‌هایی که به یاد آنان می‌آورد این است که خداوند آنان را جانشین قوم عاد و سایر امت‌های گذشته قرار داده و در زمین مکنتشان داده و اینک قسمت‌های جلگه زمین و هم‌چنین کوهستانی آن را اشغال نموده و در آن خانه و آبادی به وجود

(۱۱۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

آورده‌اند، آن گاه تمامی نعمت‌ها را در جمله «فَاذْكُرُوآا الاآءَ اللّهِ» خلاصه می کند. گویا پس از این که فرمود: نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید و تعدادی از آن نعمت‌ها را بر شمرد، برای بار دوم فرمود: با این همه نعمت‌ها که خداوند در دسترس شما قرار داده، جا دارد که آن نعمت‌ها را به یاد بیاورید: «وَ لاتَعْثَوْا فِی‌الاَرْضِ مُفْسِدینَ!»

«قَدْجآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...!» یعنی برای شما شاهدی که شهادتش قطعی است آمد: «هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُم ايَةً...!» مقصود از ناقه همان ماده شتری است که خداوند آن را به عنوان معجزه برای نبوت صالح از شکم کوه بیرون آورد و به همین عنایت بود که آن را ناقه خدا نامید. «فَذَرُوها تَأْكُلْ فی اَرْضِ اللّهِ ـ پس بگذارید تا در زمین خدا بچرد!»

آیه شریفه، مخصوصا جمله «فیاَرْضِ اللّهِ» به طور تلویح می‌فهماند که قوم صالح، از آزاد گذاشتن ناقه در چریدن و گردش کردن، اکراه داشتند و گویا این معنا بر آنان

گفتمان‌های صالح علیه‌السلام (۱۱۱)

گران می‌آمده و نمی‌خواستند زیر بار آن بروند، لذا توصیه کرده که از آزادی آن جلوگیری نکنند و تهدید فرموده که اگر آسیبی به آن رسانیده یا آن را بکشند به عذاب دردناکی دچار می‌شوند.

«قالَ الْمَلَاءُ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ امَنَ مِنْهُمْ...،» از قوم صالح، تنها مستضعفین به وی ایمان آورده بودند. مستکبران قوم او شتر را بکشتند و از فرمان پروردگار خویش سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر تو پیغمبری عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیار!

پس دچار زلزله شده و در خانه‌های خویش بی‌جان شدند. آن‌گاه صالح از آنان دور شد و گفت:

ـ ای قوم! من پیغام پروردگار خویش را رسانیدم و به شما خیرخواهی کردم، ولی

(۱۱۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

شما خیرخواهانم را دوست نمی‌دارید!(۱)

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلينَ!»

«اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صالِحٌ اَلا تَتَّقُونَ...!»

«ثمودیان نیز پیغمبران را دروغ‌گو شمردند،»

«برادرشان صالح به ایشان گفت: چرا نمی‌ترسید؟»

۱ـ المیزان، ج:۸، ص ۲۲۸و ج:۱۰، ص:۴۵۹.

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۱۳)

«که من پیغمبری خیرخواه شمایم!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«برای پیغمبری از شما مزدی نمی‌خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!»

«آیا تصور می‌کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمت‌هایی که این‌جاست می‌مانید؟»

«در باغستان‌ها و چشمه‌سارها،»

«و کشتزارها و نخلستان‌هایی که گل لطیف دارد،»

«که در کوه‌ها با مهارت خانه‌ها می‌تراشید و در آن به عیش و نوش می‌پردازید:»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

(۱۱۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«و فرمان اسراف کاران را اطاعت مکنید!»

«که در این سرزمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند!»

«گفتند: حقا تو جادوگر شده‌ای!»

«تو جز بشری مانند ما نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور!»

«گفت: این شتری است برای او سهمی از آب است و برای شما نیز سهم روز معینی،»

«آزاری به آن نرسانید که عذاب روزی بزرگ به شما می‌رسد!»

«آن را کشتند و پشیمان شدند،»

«و دچار عذاب شدند که در این عبرتی هست و بیشترشان مؤمن نبودند!»

«و پروردگارت نیرومند و رحیم است!» (۱۴۱ تا ۱۵۹ / شعراء)

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۱۵)

«کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلینَ!» ثمودیان نیز پیغمبران را دروغ‌گو شمردند، حضرت صالح به ایشان گفت: من پیغمبری خیرخواه شمایم، از خدا بترسید و اطاعتم کنید! من برای پیغمبری از شما مزدی نمی‌خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست! شما در این نعمت‌هایی که در سرزمینتان احاطه‌تان کرده مطلق‌العنان رها نمی‌شوید و چنین نیست که از آن‌چه می‌کنید بازخواست نگردید و از هر مؤاخذه الهی ایمن باشید!

«وَ لا تُطیعُوا اَمْرَالْمُسْرِفینَ. اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ!» ظاهرا مراد از امر مسرفان و اطاعت امر آنان، تقلید عامیانه و پیروی کورانه ایشان در اعمال و روش زندگی است، آن روشی که آنان سلوکش را دوست می‌دارند. و مراد از مسرفین، اشراف و بزرگانی هستند که دیگران آنان را پیروی می‌کنند خطابی هم که در آیه است

(۱۱۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«اطاعت مکنید!» به عموم تابعین ایشان است که آن‌ها هستند که صالح علیه‌السلام امید داشت از پیروی بزرگان دست برندارند و لذا خطاب را متوجه ایشان کرد، نه اشراف، چون از ایمان آوردن اشراف مأیوس بود.

و اما مسرفین چه کسانی بوده‌اند؟ آیه بعدی ایشان را عبارت دانسته از کسانی که از مرز حق تجاوز نموده، از حد اعتدال بیرون شده‌اند و توصیفشان فرموده به «اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ،» و این خود اشاره به علت حقیقی حکم است. معنایش این است که از خدا بپرهیزید و امر مسرفان را اطاعت مکنید، برای این که ایشان مفسد در زمینند و اصلاح‌گر نیستند و معلوم است

که با فساد، هیچ ایمنی از عذاب الهی نیست و از سوی دیگر او عزیز و انتقام گیرنده است!

توضیح این که عالم هستی در عین تضاد و تزاحمی که بین اجزایش هست به نحو

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۱۷)

خاصی به هم مرتبط و پیوسته است و آن رشته ارتباط خاص، اجزای عالم را هم آغوش و هماهنگ یکدیگر کرده و در اثر این هم آغوشی و هماهنگی هر موجودی را به نتیجه و اثر رسانده است، عینا مانند دو کفه ترازو، که در عین ناسازگاری با هم و اختلاف شدیدی که با هم دارند، به طوری که هر یک به هر قدر به طرفی متمایل شود آن دیگری به همان قدر به طرف مخالف آن متمایل می‌شود، در عین حال هر دو در تعیین وزن کالاـ متوافقند و منظور از ترازو هم همین است، عالم انسانی هم که جزئی از عالم کون است این چنین است، یک فرد انسانی با آن قوا و ادوات مختلف و متضادی که دارد، این قطرت را دارد که افعال و اعمال خود را تعدیل کند، به طوری که هر یک از قوایش به حظ و بهره‌ای که دارد برسد و عقلی دارد که با آن میان خیر و شر تمیز داده، حق هر صاحب حقی را به آن برساند.

(۱۱۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پس عالم هستی و تمام اجزای آن با نظامی که در آن جاری است به سوی غایات و نتایجی صالح پیش می‌رود، نتایجی که برای همان نتایج خلق شده و باز این عالم هستی که مجموعش به سوی یک هدف در حرکت است، هر یک از اجزایش راهی جداگانه دارد غیر از آن راهی که سایر اجزاء دارند، راهی که آن جزء با اعمال مخصوص به خودش آن راه را طی می‌کند، بدون این که از وسط راه به سوی چپ و راست آن متمایل گشته، یا به خاطر افراط و تفریط به کلی از آن منحرف شود، چون اگر متمایل و یا منحرف بشود در نظام طرح شده خللی روی می‌دهد و به دنبال آن غایت خود آن جزء و غایت همه عالم رو به تباهی می‌گذارد.

و این هم ضروری و واضح است، که بیرون شدن یک جزء از آن خطی که برایش ترسیم شده و تباهی آن نظمی که برای آن و غیر آن لازم بوده، باعث می‌شود سایر

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۱۹)

اجزاء با آن هماهنگی نکنند و در عوض با آن بستیزند، اگر توانستند آن را به راه راستش برمی‌گردانند و به وسط راه و حد اعتدال بکشانند که هیچ و اگر نتوانستند، نابودش نموده آثارش را هم محو می‌کنند، تا صلاح خود را حفظ نموده و عالم هستی را بر قوام خود باقی بگذارند و از انهداف و تباهی نگه بدارند.

انسان‌ها نیز که جزئی از اجزای عالم هستی هستند، از این کلیت مستثنی نیستند، اگر بر طبق آن چه که فطرتشان به سوی آن هدایتشان می‌کند رفتار کردند، به آن سعادتی که بر ایشان مقدر شده می‌رسند و اگر از حدود فطرت خود تجاوز نمودند، یعنی در زمین فساد راه انداختند، خدای سبحان به قحط و گرفتاری و انواع عذاب‌ها و نقمت‌ها گرفتارشان می‌کند، تا شاید به سوی صلاح و سداد بگرایند.

و اگر هم‌چنان بر انحراف و فساد خود بمانند و به خاطر این که فساد در دل‌هایشان

(۱۲۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

ریشه دوانیده از آن دل برنکنند، آن وقت به عذاب استیصال گرفتارشان می‌کند و زمین را از لوث وجودشان پاک می‌سازد.

این بدان جهت است که وقتی صالح باشند، قهرا عملشان هم صالح می‌شود و چون عمل صالح شد، با نظام عام عالمی موافق می‌شود و با این اعمال صالح، زمین برای زندگی صالح می‌شود.

پس از آن‌چه گذشت روشن گردید که: اولاً، حقیقت دعوت انبیاء همانا اصلاح حیات زمینی انسانیت است. ثانیا، جمله «وَ لا تُطیعُوا اَمْرَالْمُسْرِفینَ. اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ...» در عین این که بیانی است ساده، در عین حال حاجتی است برهانی.

و شاید در این که بعد از جمله «اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ» مجددا فرمود: «وَ لا یُصْلِحُونَ» اشاره باشد به این که از انسان‌ها به خاطر این که بشر و دارای فطرت

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۲۱)

انسانیتند انتظار می‌رود که زمین را اصلاح کنند و لیکن بر خلاف توقع، از فطرت خود منحرف گشته، به جای اصلاح افساد کردند.

«قالُوا اِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرینَ!» به حضرت صالح گفتند: تو از کسانی هستی که نه یک بار و دو بار، بلکه پی در پی جادو می‌شوند و تو را آن قدر جادو کرده‌اند که دیگر عقلی برایت نمانده! تو جز بشری مانند ما نیستی اگر راست می گویی معجزه‌ای بیاور!

گفت: این شتری است برای او سهمی از آب است و برای شما نیز سهم روز معینی، آزاری به آن نرسانید که عذاب روزی بزرگ به شما می‌رسد!

«فَعَقَرُوها فَاَصْبَحُوا نادِمینَ ـ آن را کشتند و پشیمان شدند!» (۱۵۷ / شعراء)

کشتن ناقه را به همه قوم نسبت داده، با این که مباشر در آن بیش از یک نفر نبود و این بدان جهت است که بقیه قوم نیز مقصر بودند، چون به عمل آن یک نفر رضایت داشتند.

(۱۲۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرموده: ای مردم دو چیز همه مردم را در یک عمل خیر و یک عمل زشت جمع می کند، به طوری که یک عمل، عمل همه محسوب می‌شود، اول رضایت و دوم نارضایی، همچنان که ناقه صالح را بیش از یک نفر پی نکرد، ولی خدای تعالی عذاب را بر همه قوم نازل کرد، چون همه به عمل آن یک نفر راضی بودند.(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۵، ص: ۴۲۷.

جزئیاتی از گفتمان حضرت صالح با قوم ثمود (۱۲۳)

گفتمان منجر به کشتار ناقه الهی صالح

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلی ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحا اَنِ اعْبُدُوا اللّهَ فَاِذاهُمْ فَریقانِ یَخْتَصِمُونَ...!»

«و به ثمودیان برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید آن وقت دو گروه شدند که با یکدیگر مخاصمه می کردند،»

«گفت: ای قوم چرا شتاب دارید که حادثه بد پیش از حادثه خوب فرا رسد، چرا از خدای یکتا آمرزش نمی‌خواهید، شاید مورد لطف و رحمت خدا قرار گیرید!»

«گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد زده‌ایم، گفت: فال بد و نیک شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید!»

(۱۲۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند،»

«گفتند: بیایید قسم یاد کنید به خدا که شبانه او را با کسانش از میان برداریم آن‌گاه به خونخواه و ولی دم وی گوییم ما هنگام هلاک لسان او حاضر نبودیم و ما راست گویانیم!»

«آن‌ها نیرنگی کردند و ما نیز در آن حال که غافل بودند تدبیری کردیم!»

«بنگر عاقبت نیرنگشان چه شد که ما همگیشان را با قومشان هلاک کردیم!»

«اینک خانه‌هایشان برای آن ستم‌ها که می کردند خالی مانده که در این برای گروهی که بدانند عبرتی است!»

«و کسانی را که ایمان داشتند و پرهیزکار بودند نجات دادیم!» (۴۵ تا ۵۳ / نمل)

گفتمان منجر به کشتار ناقه الهی صالح (۱۲۵)

«وَ کانَ فِی الْمَدینَهِٔ تِسْعَهُٔ رَهْطٍ...،» یعنی، در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند.

«قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ اَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَ لِوَلِیِّه ما شَهِدْنا مَهْلِکَ اَهْلِه وَ اِنّا لَصادِقُونَ!» آن جمعیتی که فساد می‌کردند به خدا سوگند خوردند و گفتند: ما شبانه او و اهل او را می‌کشیم، آن گاه صاحب خون آنان را اگر به خونخواهی برخاست و ما را تعقیب کرد، می‌گوییم که ما حاضر و ناظر در هلاکت اهل او نبوده‌ایم و ما راست می‌گوییم و معلوم است که اگر شاهد و ناظر هلاکت اهل او نباشند، شاهد هلاکت خود او هم نیستند.

«وَ مَکَرُوا مَکْرا وَ مَکَرْنا مَکْرا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ!» (۵۰ / شعراء) مکر قوم صالح این بود که بر قصد سوء و کشتن صالح و اهل او تواطی و اتفاق کنند و سوگند

(۱۲۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بخورند و اما مکر خدای‌تعالی این بود که هلاکت همه آنان را تقدیر کند!

«فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُٔ مَکْرِهِمْ اَنّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعینَ!» عاقبت مکرشان اهلاک خود و قومشان بود، جهتش این است که مکر آنان استدعا و اقتضای مکر الهی را به عنوان مجازات دارد و همین مستوجب هلاکتشان و هلاکت قومشان گردید!(۱)

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود

«وَ اِلی ثَمُودَ اَخاهُمْ صلِحا قالَ یقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ هُوَاَنْشَأَکُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا

۱- المیزان، ج: ۱۵، ص: ۵۳۰.

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۲۷)

اِلَیْهِ اِنَّ رَبّی قَریبٌ مُجیبٌ...!»

«و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم او نیز به قوم خود گفت: ای مردم! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، او است که شما را از زمین (از مواد زمینی) ایجاد کرد و با تربیت تدریجی و هدایت فطری به کمالتان رسانید، تا با تصرف در زمین آن را قابل بهره‌برداری کنید، پس، از او آمرزش بخواهید و سپس به‌سویش بازگردید که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده دعایتان است!»

«گفتند: ای صالح! جامعه ما بیش از این به تو چشم امید دوخته بود و انتظار این سخن را از تو نداشت، آخر چگونه ما را از پرستش خدایانی که پدران ما آن‌ها را می‌پرستیدند نهی می‌کنی، با این که این دعوت تو، هم سنت جامعه و بنیان ملیت ما را منهدم می‌کند و هم حجتی قانع کننده و یقین‌آور به همراه ندارد و ما همچنان

(۱۲۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نسبت به درستی آن در شکی حیرت‌آوریم!»

«صالح گفت: ای مردم! از در انصاف به من خبر دهید در صورتی که پروردگارم حجتی به من داده و مرا مشمول رحمت خاصی از خود نموده باشد آیا اگر نافرمانیش کنم کیست که مرا در نجات از عقوبت او یاری نماید؟ نه تنها کسی نیست، بلکه جلب رضایت شما با نافرمانی خدا باعث زیادتر شدن خسران من خواهد بود!»

«و ای مردم! این ماده شتر که در اجابت درخواست شما مبنی بر این که معجزه‌ای بیاورم، از شکم کوه درآورده‌ام، آیت و معجزه‌ای برای شما است، بگذارید در زمین خدا بچرد، مبادا که مزاحم او شوید که در این صورت عذابی نزدیک، شما را می گیرد!»

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۲۹)

«ولی قوم ثمود، آن حیوان را کشتند، صالح اعلام کرد که بیش از سه روز زنده نخواهید ماند، در این سه روز هر تمتعی که می‌خواهید ببرید که عذابی که در راه است قضایی است حتمی و غیرقابل تکذیب!»

«همین که امر عذاب فرا رسید ما به رحمت خود صالح و گروندگان به وی را از عذاب و خواری آن روز نجات دادیم! آری پروردگار تو (ای محمد) همان نیرومندی است که شکست نمی‌پذیرد!»

«(بعد از سه روز) صیحه آسمانی، آن‌هایی را که ظلم کرده بودند بگرفت و همگی به صورت جسدهایی بی‌جان درآمدند.»

«تو گویی اصلاً در این شهر ساکن نبودند پس مردم عالم بودند که قوم ثمود پروردگار خود را کفران کردند و آگاه باشند که فرمان دور باد از رحمت خدا قوم

(۱۳۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

ثمود را بگرفت!» (۶۱ تا ۶۸ / هود)

این که حضرت صالح علیه‌السلام به قوم خود گفت: «هُوَاَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فيها،» در مقام بیان دلیلی است که آن جناب در دعوت خود به آن دلیل استدلال می‌کرده، دعوتش این بود که: «يقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ ـ شما خدا را بپرستید که به جز او هیچ معبودی ندارید!» دلیلش این است که او است که شما را در زمین و از زمین ایجاد کرد و آبادی زمین را به دست شما سپرد.

کیش وثنیت بر این اساس استوار است که معتقدند هیچ رابطه‌ای بین خدای‌تعالی و انسان‌ها وجود ندارد و رابطه خدای تعالی تنها با این موجودات شریف که مورد پرستش ما بوده و واسطه بین ما و خدای تعالی هستند برقرار است و

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۳۱)

این واسطه‌ها در کار خود یعنی در تأثیربخشیدن و شفاعت کردن مستقل می‌باشند.

ولی جناب صالح این پندار غلط را تخطئه کرده است چون وقتی بنا باشد خدای‌تعالی ما را ایجاد کرده و آبادی زمین را به دست ما سپرده باشد پس بین او و ما انسان‌ها نزدیک‌ترین رابطه وجود دارد و این اسبابی که خدای تعالی در این عالم نظام منظم و جاری کرده، هیچ یک از خود استقلال ندارد تا ما انسان‌ها به آن‌ها امید ببندیم و یا از خشم و شر آن‌ها دلواپس باشیم.

پس تنها کسی که واجب است امیدوار رضای او و ترسان از خشم او باشیم خدای‌تعالی است، چون اوست که انسان را آفریده و او است که مدبر امر انسان و امر هر چیز دیگر است.

به همین جهت است که دنبال آن اضافه کرد: «فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ!» یعنی

(۱۳۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وقتی ثابت شد که خدای تعالی تنها معبودی است که بر شما واجب است او را بپرستید و غیر او را رها کنید!

«قالُوا يصالِحُ قَدْ كُنْتَ فينا مَرْجُوّا قَبْلَ هذا اَتَنْهينآ اَنْ نَعْبُدَ مايَعْبُدُ ءَابآؤُنا...؟» (۶۲ / هود) در جواب او گفتند: ای صالح، قوم ثمود از تو امید داشتند که از افراد صالح این قوم باشی و با خدمات خود به مجتمع ثمود سودرسانی و این امت را به راه ترقی و تعالی وادار سازی چون این قوم از تو نشانه‌های رشد و کمال مشاهده کرده بود ولی امروز به خاطر کج سلیقگی‌ای که کردی و به خاطر بدعتی که با دعوت خود نهادی از تو مأیوس شد.

علت مأیوس شدن قوم ثمود از تو این است که تو این قوم را دعوت می کنی به توحید و نهی می کنی از این که سنتی از سنن قومیت

خود را اقامه کنند و می گویی که

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۳۳)

روشن‌ترین مظاهر ملیت خود را محو سازنـد با این‌که سنت بت‌پرستی از سـنت‌های مقـدس این مجتمع قومی ریشه‌دار بوده و اصـلی ثابت دارند و دارای وحدت قومیت هستند آن هم قومیتی دارای اراده و استقامت در رأی.

«وَاِنَّنا لَفی شَکٍّ مِمّا تَدْعُونآ اِلَیْهِ مُریبٍ!» (۶۲ / هود) تو برای اثبات حقانیت دعوتت هیچ حجت روشنی نیاورده‌ای تا شک ما را مبدل به یقین کند در نتیجه ما هم‌چنان دربـاره دعوتی که می کنی در شکیم و با وجود این شک، نمی‌توانیم دعوتت را بپذیریم.

«قـالَ یقَوْمِ اَرَءَیْتُمْ اِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبّی وَ ءاتینی مِنْهُ رَحْمَهً...؟» (۶۳ / هود)

شما به من بگوییـد که اگر من از ناحیه خـدای تعالی به آیتی معجزه‌آسا مؤیـد باشم که از صـحت دعوتم خبر دهـد و نیز اگر خدای تعالی رحمت و نعمت رسالت را به من ارزانی داشته و مرا مأمور تبلیغ آن رسالت کرده باشد و با این حال من امر او را عصیان

(۱۳۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

ورزم و شـما را در خواسته‌ای که داریـد اطاعت کنم و با شـما در آن چه از من می‌خواهید که همان تـرک دعـوت باشد مـوافقت کنـم چه کسی مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد؟

«وَ یقَوْمِ هـذِه ناقَهُ اللّهِ لَکُمْ ءایَهً فَذَرُوها تَأْکُلْ فیآ اَرْضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوآءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذابٌ قَریبٌ!» (۶۴ / هود) در این آیه شریفه کلمه نـاقه به کلمه جلاله‌اللّه اضافه شـده و این اضافه، اضافه ملکی و به معنای آن نیست که خـدا ماده شتر دارد بلکه اضافه تشـریفی است، نظیر اضـافه در بیت‌اللّه و کتـاب‌اللّه و این نـاقه آیتی بوده معجزه برای نبوت صالـح علیه‌السـلام که خـدای تعـالی به وسیله این آیت، نبوت آن جناب را تأیید کرده و این معجزه را به درخواست قوم ثمود از شکم صخره کوه بیرون آورد.

صالـح بعـد از اظهار این معجزه به قوم ثمود فرمود: این ناقه بایـد آزادانه در زمین خـدا بچرد. آن‌ها را تحذیر کرد و زنهار داد از این که آن حیوان را به نحوی اذیت کنند،

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۳۵)

مثـلاً آن را بـزننـد و یا زخمـی کنند و یا بکشنـد و به ایشان خبر داد که اگر چنین کننـد عـذابـی نـزدیک و بی‌مهلت آنان را خواهد گرفت!

«فَعَقَرُوهـا فَقالَ تَمَتَّعُوا فی دارِکُمْ ثَلثَهَ اَیّامٍ ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ!» مراد از این که فرمود: «تَمَتَّعُوا فی دارِکُمْ ـ در شـهر خود تمتع کنید!» (۶۵ / هود) عیش و تنعم در حیات و زنـدگی دنیـا است، چـون خـود حیـات دنیـا متـاع است، یعنی مـایه تمتع است.

«فَلَمّا جآءَ اَمْرُنـا نَجَّیْنـا صلِحـا...،» (۶۶ / هـود) ما صـالـح و گروندگان او را از شـر آن قـوم و از رسـوایـی امـروز نجـات دادیـم.

صیحـه آسمـانی ستـم‌کـاران را گـرفت و آن چنان در دیارشان به رو درافتـادنـد که گـویی اصلاً در آن مکان اقامتی نداشتند!

«اَلاآ اِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا! رَبَّهُمْ اَلا بُعْدا لِثَمُودَ!» (۶۸ / هود)(۱)

(۱۳۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

۱- المیزان، ج: ۱۰، ص: ۴۵۹.

گفتمانی منتهی به نابودی، سرانجام شوم قوم ثمود (۱۳۷)

فصل سوم :گفتمان‌های ابراهیم علیه‌السلام و معاصرین او

اولین گفتمـان انسـانی ساده، گفتمان ابراهیم با پدر و قوم خود

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهیمُ لِاَبیهِ ءَ ازَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنامـا ءالِهَةً اِنّیٓ اَریکَ وَ قَوْمَکَ فیضَلـلٍ مُبینٍ!»
«وَ کَذلِکَ نُریٓاَ اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ...!»
«و به یاد آور وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت:
(۱۳۸)
ـ آیا بت‌هایی را خدایان خود می گیری؟
ـ من ترا و قوم ترا در گمراهی آشکار می‌بینم!
و این چنین به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم و برای این که از یقین‌کنندگان گردد!
پس همین که شب او را پوشانید ستاره‌ای را دید، گفت:
ـ این پروردگار من است! سپس همین که غروب کرد، گفت:
ـ من غروب کنندگان را دوست ندارم!
پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرد، گفت:
ـ این پروردگار من است، سپس ماه‌که غروب کرد، گفت:
ـ اگر پروردگار من، مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود!
اولین گفتمان انسانی ساده، گفتمان ابراهیم با پدر (۱۳۹)
ـ پس از آن که خورشید را دید که طلوع کرد، گفت:
ـ این پروردگار من است این بزرگ‌تر است پس آن گاه که خورشید نیز غروب کرد، گفت:
ـ ای قوم! من از آن چه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم!
ـ من رو آوردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، در حالی که میانه‌رو هستم و از مشرکان نیستم!
و قوم او با وی محاجه کردند. گفت:
ـ آیا با من درباره خدا محاجه می‌کنید و حال آن که مرا هدایت کرده و من از کسانی که شریکش قرار می‌دهید نمی‌ترسم مگر این که پروردگار من چیزی بخواهد، علم پروردگارم به همه چیز وسعت دارد، آیا متذکر نمی‌شوید؟
(۱۴۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم
ـ و چگونه من از شریکان (یا از شرک) شما بترسم در حالی که شما نمی‌ترسید از این که برای خدا بدون دلیل شریک قرار دادید پس کدام یک از این دو طایفه به امن سزاوارتر است اگر می‌دانید؟
ـ کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نپوشانیدند أمن از آن ایشان است و راه یافتگان ایشانند!
این است حجت ما که به ابراهیم علیه قومش دادیم هر که را بخواهیم درجاتی بالاـ می‌بریم زیرا پروردگار تو حکیم و علیم است!» (۷۴ تا ۸۳ / انعام)
اگر داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام را که در آیات ده‌گانه مورد بحث و هم‌چنین در آیاتی از سوره مریم و انبیاء و صافات حکایت شده به دقت مطالعه کنیم، خواهیم دید که
اولین گفتمان انسانی ساده، گفتمان ابراهیم با پدر (۱۴۱)
آن جناب در احتجاج با پدر و قومش حالتی شبیه به حالت انسان ساده‌ای را داشته است:
این‌جا ابراهیم علیه‌السلام عینا مانند یک انسان ساده می‌پرسد: این سنگ و چوبی که در برابرش خاضع می‌شوید چیست؟ و مانند کسی که هیچ چیزی ندیده و از دین و بی‌دینی حکایتی نشنیده، می‌پرسد: در برابر این ستارگان و آفتاب و ماه چه می‌کنید؟ و چرا

چنین می‌کنید؟ از پدر و قومش می‌پرسد: «این تندیس‌ها چیست که شما را در خدمتشان معتکف‌اید؟» (۵۲ / انبیاء) و نیز می‌پرسد: «ما تعبدون؟» در جواب می‌گویند: «بتانی می‌پرستیم و در خدمت آن‌ها معتکفیم!» دوباره می‌پرسد: «آیا چون آنان را به پرستش می‌خوانید ندای شما را می‌شنوند؟ یا سودتان دهند یا زیان زنند؟! گفتند: نه بلکه پدران خویش را دیده‌ایم که چنین می‌کرده‌اند!» (۷۱ تا ۷۴ / شعراء)

این سنخ گفتار، همان‌طوری که ملاحظه می‌کنید گفتار کسی است که تاکنون نه بتی

(۱۴۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

دیده و نه بت‌پرستی و حال آن که در مهد وثنیت و محیط بت‌پرستی یعنی بابل کلدان بار آمده و رشد یافته است.

از سیاق این آیات و آیات دیگری که مناظرات ابراهیم علیه‌السلام را با پدر و قومش درباره توحید حکایت می‌کند برمی‌آید که وی قبل از آن ایام، دور از محیط پدر و قومش زندگی می‌کرده، لذا به آن چه که مردم از جزئیات و خصوصیات موجودات و هم‌چنین از سنن و آداب معموله با خبر بودند، او با خبر نبوده و در اوایل رشد و تمیزش از آن جا و مکانی که داشته، بیرون آمده و به پدر خود پیوسته است و در آن موقع بوده که برای اولین بار چشمش به بت‌ها می‌افتد و از پدرش می‌پرسد که این چیست؟ و وقتی آن جواب را می‌شنود شروع می‌کند به مشاجره و خدشه‌دار کردن الوهیت بت‌ها و پس از قانع کردن پدر به سر وقت قوم رفته، آنان را نیز قانع می‌کند، آن‌گاه به سراغ پرستش ارباب

اولین گفتمان انسانی ساده، گفتمان ابراهیم با پدر (۱۴۳)

بت‌ها یعنی کواکب و خورشید و ماه رفته یکی پس از دیگری را پروردگار خود فرض نمود تا این که همه غروب کردند، آن‌گاه ربوبیت آن‌ها را باطل نموده و در اثبات توحید خالص چنین گفت: «اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ حَنیفا وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ!» (۷۹ / انعام)(۱)

گفتمان‌های ابراهیم، الگو برای رسول‌اللّه

«وَ تِلْکَ حُجَّتُنآ ءَاتَیْنهآ اِبْرهیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجتٍ مَنْ

۱- المیزان، ج: ۷، ص: ۲۲۰.

(۱۴۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نَشآءُ اِنَّ رَبَّکَ حَکیمٌ عَلیمٌ...!»

«این است حجت ما که به ابراهیم علیه قومش دادیم هر که را بخواهیم درجاتی بالا ـ می‌بریم زیرا پروردگار تو حکیم و علیم است...!» (۸۳ / انعام)

در آیات دهگانه‌ای که به آیه فوق ختم می‌شود پروردگار متعال حجت‌هایی را ذکر می‌کند که آن را به پیغمبر عظیم‌الشأن خود حضرت ابراهیم علیه‌السلام داده بود تا با آن علیه مشرکین احتجاج نموده و آنان را به دینی که خدایش به سوی آن هدایت نموده یعنی دین توحید دعوت کند.

این آیات در حقیقت بیان عالی‌ترین و کامل‌ترین مصداق ایمان و قیام به دین فطرت و نشر عقیده توحید و پاکی از شرک و دوگانگی است. این همان هدف مقدسی است که

گفتمان‌های ابراهیم، الگو برای رسول‌اللّه (۱۴۵)

ابراهیم برای آن قیام نمود و در روزگاری که مردم سنت توحید را که نوح و انبیای بعد از او گوشزدشان کرده بودند از یاد برده و دنیا در تیول وثنیت درآمده بود برای روشن کردن آن احتجاج کرد.

پس این آیات با حجت‌هایی که در آن‌ها بر دین فطرت اقامه شده در حقیقت برای مزید بینایی رسول خدا است نسبت به ادله‌ای که در همین سوره و قبل از این آیات خدا بـه او تلقیـن نمـود و در چهـل جـا فرموده: این طـور بگـو و چنین اسـتدلال کن! گویا فرموده در موقعی که با قوم خود روبرو می‌شوی و ادله توحید و نفی شرک را که ما تلقینت کردیم برایشان می‌آوری به یاد آر آن دلیل‌هـایی را که ابراهیم برای پـدر و قومش آورد و در نظر آور آن حجت‌هایی را که ما به او آموخته و بـدان وسیله به ملکوت آسمان‌ها و زمین آگاهش ساختیم.

زیرا ابراهیم اگر با قوم خود به محاجه می‌پرداخت به سبب علم و حکمتی بود که ما ارزانیش داشتیم، نه به فکر تصنعی که از چهار دیوار تصور و خیال تجاوز ننموده و همیشـه مشـوب به تکلـف و بـه خـودبستگـی‌هایی است که فطـرت صـاف و خـداداد بشر مخالف آن است. (۱)

۱- المیـــــزان، ج: ۷، ص: ۲۲۱.

بت شکن! و استدلال‌های او علیه آئین پـرستش بت!

«وَ لَقَدْ اتَیْنا اِبْراهیمَ رُشْـدَهُ مِـنْ قَبْلُ وَ کُنّا بِـه عـالِمیـنَ!»

«اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِه ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ...؟»

«و به تحقیق که ما در گذشته به ابراهیم آن رشدی را که می‌توانست داشته باشد دادیم و مـا دانـای حـال او بـودیـم!»

«وقتی به پدر و به قومش گفت: این تصویرها چیست که به عبادت آن‌ها کمر بسته‌اید؟»

«گفتند: پـدران خـویـش را پـرستش‌گـر آن‌هـا یـافتیـم!»

«گفت: شمـا با پـدرانتـان در ضـلالتـی آشکـارا بـوده‌ایـد!»

«گفتند: آیا به حـق سـوی ما آمـده‌ای یا تو نیز از بازیگرانی؟»

«گفت: نه، بلکه پروردگارتان آسمان‌ها و زمین است که ایجادشان کرده است و من بـر این مطـالب گـواهی می‌دهـم!»

«بـه خـدا سـوگنـد پس از آن که پشت کنیـد و بروید، در کار بت‌هایتان حیلـه‌ای می‌کنـم!»

«و بتان را قطعه‌قطعه کرد، مگر بزرگشان را شاید به او مراجعه کنند.»

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده که هر که بوده از ستم‌گران بوده است!»

«گفت: شنیدیم جوانی هست که ابراهیمش نامند و او بت‌ها را به بدی یاد می‌کند!»

«گفتند: او را بـه محضـر مردمان بیـاورید شـاید گـواهی دهنـد!»

«گفتند: ای ابـراهیـم آیا تـو با خـدایـان مـا چنیـن کـرده‌ای؟»

«گفت: بلکه این بزرگشان چنین کرده است ببینید اگر می‌توانند سخن گویند از خـودشان بپرسیـد!»

«در این هنگام مـردم به ضمیـرهای خـویش مراجعه کردند و گفتند: شما خـودتان ستم‌گرانید!»

«سپس سر به زیر انداختند و گفتند: تو که می‌دانی که اینان سخن نتوانند گفت!»

«گفت: پس چرا غیر خدا چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان نرساند پـرستش می‌کنیـد؟»

«قباحت بر شما و بر آن چه غیر از خدا می‌پرستید چرا به کار خود نمی‌اندیشید؟»

«گفتند: اگر اهل عمل هستید باید وی را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید!»

«گفتیم: ای آتش بر ابراهیم خنک و سالم باش!»

(۱۵۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«در بـاره او قصـد نیـرنگـی کـردنـد و ما خـود آنـان را زیان‌کار کردیم!»

«او و لـوط را با مهـاجـرت بـه سـرزمینـی که در آن جـا برای همه جهانیان برکت نهاده‌ایم نجات دادیم!»

«و اسحاق و یعقوب را اضافه به او بخشیدیم و همه را مردانی صالح قرار دادیم!»

«و آنان را پیشوایان نمـودیم تا به فـرمـان مـا رهبـری کننـد و انجام کارهای نیک و نماز و زکات دادن را به آنان وحی کردیم و همه پرستندگان بـودند!» (۵۱ تا ۷۳ / انبیاء)

«مـا بـه ابراهیـم دادیـم آن‌چـه را کـه وی مستعد و لایق آن بـود و آن عبـارت بـود از رشـد و رسیدنش بـه واقـع و مـا او را از پیش می‌شناختیم!» مراد از آن‌چه خدای سبحان به ابراهیم

بت شکن! و استدلال‌های‌او علیه آئین‌پرستش بت! (۱۵۱)

داد، همـان دین توحیـد و سـایر معـارف حقه است که ابراهیم علیه‌السـلام بـدون تعلم از معلمی و یـا تـذکـر مـذکـری و یـا تلقیـن ملقنی، با صفـای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد.

«اِذْ قـالَ لاَِبیهِ وَ قَوْمِه ما هـذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ؟» مقصود آن جناب از کلمه این تماثیل همان بت‌هایی است که به منظور پرسـتش و پیشـکش قربانی نصب کرده بودنـد و پرسـش آن جناب از حقیقت آن‌ها برای این بود که از خاصیت آن‌ها سـردرآورد، چون این سؤال را در اولین بـاری که به داخـل اجتمـاع قـدم نهـاد کرده، وقتی وارد اجتمـاع شـده، اجتماع را اجتماعی دینی یافته که سنگ و چوب‌هایی را می‌پرستیدنـد و با این همه سؤال او دو سؤال است یکی از پدر و دیگری از قوم و سؤالش از پدر قبل از سؤال از مردم بوده است.

«قالُوا وَجَدْنا اباءَنا لَها عابِدینَ!» (۵۳ / انبیاء) این جمله جوابی است که مردم به وی

(۱۵۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

دادند و چون برگشت سؤال آن جناب از حقیقت اصـنام به سؤال از علت پرسـتش آن‌ها است لذا ایشان هم در پاسخ دست به دامان سنت قومی خود شده، گفتند: این عمل از سنت دیرینه آباء و اجدادی ما است!

«قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ اباؤُکُمْ فی ضَـلالٍ مُبینٍ!» (۵۴ / انبیـاء) وجه این که در ضـلال مبین بـوده‌انـد، همـان است کـه بـه زودی در محـاجـه با قوم و بعـد از شکسـتن بت‌هـا، خـاطـرنشان می‌کنـد و می‌فرمایـد: «آیا به جای خدا چیزی را می‌پرستید که نه منفعتـی برایتـان دارد و نه ضرری؟»

«قـالُوا اَجِئْتَنـا بِـالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللاّعِبیـنَ!» (۵۵ / انبیـاء) شـیوه مردم مقلـد و تـابع بـدون بصیـرت همیـن است که وقتـی می‌بیننـد شخصـی منکـر روش و سنت ایشـان است، تعجـب می‌کننـد و به هیـچ وجـه احتمـال نمی‌دهند که ممکـن است

بت شکن! و استدلال‌های‌او علیه آئین‌پرستش بت! (۱۵۳)

آن شخص درست بگوید، لذا مردم زمان ابراهیم هم از او می‌پرسند: «راستی نمی‌دانی این‌ها چیستنـد و یا شوخی می‌کنی؟»

«قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الاَْرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ!» ابراهیم علیه‌السـلام به طوری که ملاحظه می‌کنید حکـم می‌کنـد بـه ایـن کـه رب مردم، رب آسـمان‌ها و زمیـن است و همیـن رب، آن کسـی اسـت کـه آسـمـان‌هـا و زمیـن را بیـافـریده و او اللّه تعالی است.

در این تعبیر مقابله کاملی در برابر مذهب مردم در دو مسأله ربوبیت و الوهیت نموده است، چون مشرکین معتقدند که یک و یا چند اله دارند، غیر آن اله که آسمان و زمین دارد و همه آن آلهه غیر اللّه سبحان است. مشرکین اللّه تعالی را اله خود و اله آسمان‌ها و زمین نمی‌دانند، بلکه معتقدند که اللّه تعالی اله آلهه و رب ارباب و خالق همه است.

(۱۵۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پس این که فرمود: «بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ...» مذهب مشرکین را در الوهیت از همه جهاتش رد کرده و اثبات نموده که هیچ معبودی نیست جز اللّه تعالی و این همان توحید است!

آن‌گاه با جمله «وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ!» از این حقیقت کشف کرده که وی متصرف به این حقیقت و ملتزم به لوازم و آثار آن است و بر آن شهادت می‌دهد شهادت اقرار و التزام، آری علم به هر چیز، غیر التزام به آن است و چه بسیار می‌شود که از هم جدا می‌شوند.

با این شهادت جواب از پرسش قبلی ایشان را هم داد و آن این بود که راستی و جدی منکر بت‌ها است، یا شوخی می‌کند؟ جواب داد که نه بلکه به آن یقین و تدین دارم!

بت شکن! و استدلال‌های او علیه آئین‌پرستش بت! (۱۵۵)

«وَ تَاللّهِ لَاَکیدَنَّ اَصْنامَکُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرینَ!» این که فرمود: «پس از آن که پشت کنید و بروید،» دلالت دارد بر این که مردم آن شهر گاهگاهی دسته‌جمعی به بیرون شهر می‌رفتند، حال یا عیدشان بوده و یا مراسمی دیگر و در آن روز شهر خالی می‌شده و ابراهیم علیه‌السلام می‌توانسته نقشه خود را عملی کند.

سیاق داستان و طبع این کلام اقتضا دارد که جمله «وَ تَاللّهِ لَاَکیدَنَّ اَصْنامَکُمْ!» به معنای تصمیم عزم آن جناب علیه بت‌ها باشد!

«فَجَعَلَهُمْ جُذاذا اِلاّ کَبیرا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُونَ!» ابراهیم علیه‌السلام بت‌ها را قطعه‌قطعه کرد، مگر بزرگ‌تر از همه را، که آن را خرد نکرد.

و از ظاهر سیاق برمی‌آید که اظهار امید ابراهیم علیه‌السلام در جمله «لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُونَ،» به منظور بیان آن صحنه‌ای است که عملش آن را مجسم می‌کند، چون عمل وی یعنی

(۱۵۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

شکستن همه بت‌ها و سالم گذاشتن بت بزرگ عمل کسی است که می‌خواهد مردم ببینند که چه بر سر بت‌هایشان آمده و بت بزرگشان سالم مانده، ناگزیر نزد آن رفته آن را متهم کنند، که این کار زیر سر او است، مثل کسی که مردمی را بکشد و یکی از آن‌ها را زنده نگهدارد، تا او به دام بیفتد.

«قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِالِهَتِنا اِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمینَ!» (۵۹ / انبیاء) استفهامی که مردم کردند به داعی تأسف و در عین حال تحقیق از مرتکب جرم است و جمله «اِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمینَ،» نظریه‌ای است که مردم علیه مرتکب این جرم داده‌اند و آن این است که هر که بوده مردی ستمکار بوده، که باید به جرم ستمی که کرده سیاست شود، چون هم به خدایان توهین و ظلم کرده و حق آن‌ها را که همان تعظیم است پامال کرده و هم به مردم ظلم کرده و حرمت خدایان ایشان را رعایت نکرده و مقدسات آنان را

بت شکن! و استدلال‌های او علیه آئین‌پرستش بت! (۱۵۷)

توهین نموده و هم به خودش ظلم کرده چون که به کسانی تعدی کره که نباید می‌کرد و عملی مرتکب شده که نباید می‌شد.

«قالُوا سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ اِبْراهیمُ ـ ما شنیدیم جوانی هست که به خدایان بد می‌گوید و نامش ابراهیم است!» (۶۰ / انبیاء) اگر کسی این کار را کرده باشد قطعا او کرده، چون جز او کسی چنین جرأتی به خود نمی‌دهد!

«قالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلی اَعْیُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ!» مراد از آوردن ابراهیم «عَلی اَعْیُنِ النّاسِ» این است که او را در محضر عموم مردم و منظر ایشان احضار کنند. معلوم می‌شود این انجمن در همان بتخانه بود به شهادت این که ابراهیم در جواب می‌فرماید: «بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا...!» (۶۳ / انبیاء) و به آن اشاره می کند.

و گویا مراد از این که گفتند: «لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ!» این است که مردم همه شهادت دهند

(۱۵۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

که از او بدگویی به بت‌ها را شنیده‌اند و به این وسیله او را وادار به اقرار بکنند.

«قالُوا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هذا بِالِهَتِنا یا اِبْراهیمُ؟» (۶۲ / انبیاء) منظور از سؤال تعیین فاعل است. در این که گفتند: «به خدایان ما» اشاره است به این که مردم می‌دانستند که ابراهیم جزو پرستندگان بت نیست.

«قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ!» (۶۳ / انبیاء) ابراهیم گفت: از شاهد حال که همه خرد شده‌اند و تنها بزرگشان سالم مانده، بر می‌آید که این کار کار همین بت بزرگ باشد! این را به آن جهت گفت: تا زمینه برای جمله بعدی فراهم شود که گفت: از خودشان بپرسید! در جمله: «فَسْئَلُوهُمْ اِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ!» حواله داده که حقیقت حال را از خود بت‌ها بپرسید، که آن کسی که این بلا را بر سرشان آورده که بود؟ تا اگر می‌توانند حرف بزنند ـ پاسخشان را بدهد؟!

بت شکن! و استدلال‌های او علیه آئین پرستش بت! (۱۵۹)

«فَرَجَعُوا اِلی اَنْفُسِهِمْ فَقالُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظّالِمُونَ!» (۶۴ / انبیاء) مردم وقتی کلام ابراهیم علیه‌السلام را شنیدند و منتقل شدند به این که اصنام جماداتی بی‌شعورند که حرف نمی‌زنند، حجت بر آنان تمام و هر یک از حضار در دل خود را خطاکار دانسته، حکم کرد به این که ظالم او است، نه ابراهیم!

«ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ یَنْطِقُونَ!» (۶۵ / انبیاء) گفتند: تو که می‌دانی که این‌ها حرف نمی‌زنند! این دفاع که از خود می کنی دلیل بر این است که کار زیر سر خود تو است و تو این ظلم را مرتکب شده‌ای!

بعد از این که از دهانشان جست که: این بت‌ها حرف نمی‌زنند و ابراهیم آن را شنید، به دفاع از خود نپرداخت، از اول هم قصد نداشت که از خود دفاع کند، بلکه از کلام آن‌ها برای دعوت حقه خود استفاده کرده، با لازمه گفتار آنان، علیه آنان احتجاج نموده،

(۱۶۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حجت را بر آنان تمام کرد و گفت: پس این اصنام بی‌زبان اله و مستحق عبادت نیستند: «قالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئا وَ لایَضُرُّکُمْ...اَفَلا تَعْقِلُونَ!»

(۶۶و۶۷/انبیاء)

لازمه بی‌زبان بودن اصنام این است که هیچ علم و قدرتی نداشته باشند و لازمه آن همه این است که هیچ نفع و ضرری نداشته باشند و لازمه این هم این است که عبادت و پرستش آن‌ها لغو باشد، چون عبادت یا به امید خیر است و یا از ترس شر و در اصنام نه امید خیری هست نه ترسی از شر، پس اله نیستند!

و جمله «اُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ!» (۶۸ / انبیاء) اظهار انزجار و بیزاری آن جناب از ایشان و از خدایان ایشان است و این را بعد از ابطال الوهیت آن‌ها اظهار نمود همچنان که شهادتش بر وحدانیت خدای‌تعالی را بعد از اثبات آن اظهار

بت شکن! و استدلال‌های او علیه آئین پرستش بت! (۱۶۱)

نمود و فرمود: «قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا الِهَتَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ!» (۶۸ / انبیاء) به منظور تحریک عواطف دینی و عصبیت مردم گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید و امر آن‌ها را بزرگ بدارید و کسی را که به آن‌ها اهانت کرده مجازات کنید! این تهییج و

تحـریـک از جملـه «اِنْ کُنْتُـمْ فـاعِلیـنَ ـ اگر مـرد عملیـد؟» به خـوبی نمایان است.

«قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْدا وَ سَلاما عَلی اِبْراهیمَ!» (۶۹ / انبیـاء) این جمله حکایت خطابی تکوینی است که خـدای‌تعالی به آتش کرد و با همیـن خطـاب خاصیـت آتش را که سوزاننـدگی و نابودکننـدگی است از آن گرفت و آن را از راه معجزه برای ابراهیم علیه‌السـلام خنک و سالم گردانید.

« وَ اَرادُوا بِه کَیْدا فَجَعَلْناهُمُ الاَْخْسَرینَ!» (۷۰ / انبیاء) یعنی علیه ابراهیم حیله اندیشیدند تا نورش را خاموش کنند و حجتش را باطل و خنثی سازند، پس ما ایشان را

زیانکـارتر قرار دادیم، چون کیـدشان باطـل و بی‌اثر گشت و خسـارت و زیـان بیشترشـان این بود که خـدا ابراهیم را بر آنـان غلبـه داده، از شـرشان حفظ فرمود و نجات داد.(۱)

گفتمان ابراهیم با نمرود، بعد رهایی از آتش!

«اَلَـمْ تَـرَ اِلَـی الَّـذی حـاجَّ اِبْـراهیـمَ فی رَبِّهِ اَنْ اتیهُ اللّهُ الْمُلْکَ اِذْ قـالَ اِبْراهیمُ رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ قـالَ اَنـا اُحْیی وَ اُمیتُ قالَ اِبْراهیمُ فَاِنَّ اللّهَ یَـأْتـی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْـرِقِ فَـأْتِ بِهـا مِنَ الْمَغْـرِبِ فَبُهِـتَ الَّذی کَفَرَ

۱- المیزان، ج: ۱۴، ص: ۴۱۴.

وَ اللّهُ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ!»

«مگر نشـنیدی سرگذشت آن کسی را که خدا به او سلطنت داده بود و غرور سلطنت کارش را به جایی رساند که باابراهیم در مورد پروردگارش بگومگو کرد، ابراهیم گفت: خـدای من آن کسـی است که زنـده می‌کنـد و می‌میراند، او گفت: من زنـده می‌کنـم و می‌میـرانـم، ابـراهیـم گفـت: خـدای یکتـا، خورشـید را از مشـرق بیرون می‌آورد تـو آن را از مغرب بیـاور در ایـن جـا بـود که کـافـر مبهـوت شـد و خـداونـد گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند!» (۲۵۸ / بقره)

این کسـی که با ابراهیم در خصوص پروردگار ابراهیم بحث و محاجه می‌کرده پادشاه معاصـر او یعنی نمرود بود و بنا به گفته تاریخ و روایات یکی از سلاطین بابل

قدیم بوده است.

بـا دقت در سیاق آیه و مضـمون آن و مقایسه‌اش با آن چه امروز و همه روزه در میان بشـر جریان دارد، معنای آیه به دست می‌آید که محـاجه و بگومگـویی که در این آیه، خـدای تعـالی از ابـراهیم علیه‌السـلام و پـادشـاه زمـانش نقـل کرده بر سـر چه چیز بـوده است.

نمرود هم ماننـد قومش برای خـدا الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خـدایانی دیگر نیز بود، لیکن با این حال خود را هم اله می‌دانسـت و بلکه خـود را از بالاـترین خـدایان می‌پنـداشت. به همین جهت بـود که در پاسـخ ابراهیم علیه‌السـلام و احتجـاج کرد و درباره سایر خدایان چیزی نگفت.

پـس معلـوم مـی‌شـود خـود را بـالاتـر از همـه آن‌هـا مـی‌دانسـت!

از این جا این نتیجه به دست می‌آید که محاجه و بگومگویی که بین نمرود و

ابراهیم علیه‌السلام واقع‌شده این‌بوده که‌ابراهیم علیه‌السلام فرموده‌بوده که رب من تنهااللّه‌است و لاغیر!

و نمرود در پاسخ گفته بود که: خیر، من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم و به همین جهت موقعی که ابراهیم علیه‌السلام علیه ادعای او چنین استدلال کرد که: «رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ ـ پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند،» او در جواب ابراهیم علیه‌السلام گفت: «من زنده می‌کنم و می‌میرانم،» و خلاصه برای خود همان وصفی را ادعا کرده و قائل شده که ابراهیم علیه‌السلام آن را وصف پروردگار خود می‌دانست، تا آن جناب را مجبور کند به این که باید در برابرش خاضع شود و به عبادتش بپردازد.

آری باید تنها او را بپرستند نه خدا را و نه هیچ آلهه‌ای دیگر را، به همین جهت می‌بینیم در پاسخ آن جناب نگفت: «اَنَا اُحْیی وَ اُمیتُ ـ من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم،» و با نیاوردن واو عطف فهماند که اصلاً زنده کننده و میراننده منم، نه این که خدا هم با من

(۱۶۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

شرکت داشته باشد و نیز نگفت: آلهه نیز زنده می‌کنند و می‌میرانند، چون خود را بزرگ‌ترین آلهه می‌دانست.

وقتی کلام به این جا رسید و نمرود نتوانست با سخن منطقی و به حق معارضه کند دست به نیرنگ زد، خواست تا با مغالطه، امر را بر حاضران مجلس مشتبه سازد و لذا گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم! با این که منظور ابراهیم علیه‌السلام از جمله «رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ،» حیات و موتی بود که در این موجودات جاندار و با اراده و شعور می‌بینیم.

اگر نمرود کلام آن جناب را به همین معنا می‌گرفت دیگر نمی‌توانست پاسخی بدهد ولیکن مغالطه کرد و حیات و موت را به معنای مجازی آن گرفت و یا به معنایی اعم از معنای حقیقی و مجازی و دستور داد دو نفر زندانی را آوردند یکی را امر کرد تا کشتند و دیگری را زنده نگه داشت و سپس گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم و به این وسیله امر را بر حاضرین مشتبه کرد.

گفتمان ابراهیم با نمرود، بعد رهایی از آتش! (۱۶۷)

آن‌ها هم تصدیقش کردند و ابراهیم نتوانست به آن‌ها بفهماند که این مغالطه است و منظور او از احیا و اماته این معنای مجازی نبود و حجت نمرود نمی‌تواند معارض با حجت وی باشد و اگر می‌توانست وجه این مغالطه را بیان کند احدی از حضار تصدیقش نمی‌کند، به همین جهت از این حجت خود صرف نظر نموده و به حجت دیگر دست زد، حجتی که خصم نتواند با آن معارضه کند و آن حجت این بود که فرمود: «فَاِنَّ اللّهَ یَأْتی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ!» و وجه این حجت این است که هر چند خورشید در نظر نمرود و نمرودیان و یا حداقل نزد بعضی از آنان یکی از خدایان است چنان که گفتگوی ابراهیم علیه‌السلام با کواکب و ماه نیز ظهور در این معنا دارد، لیکن در عین

(۱۶۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حال خود آنان قبول دارند که خورشید و طلوع و غروب آن مستند به خدا است، که در نظر آنان رب‌الارباب است.

کوتاه سخن این که وقتی ابراهیم علیه‌السلام این پیشنهاد را کرد، نمرود مبهوت شد و دیگر نتوانست پاسخی بدهد، چون نمی‌توانست بگوید: مسأله طلوع و غروب خورشید که امری است مستمر و یکنواخت، مسأله‌ای است تصادفی و در اختیار کسی نیست، تا تغییرش هم به دست کسی باشد و نیز نمی‌توانست بگوید این عمل مستند به خود خورشید است، نه به خدای تعالی، چون خودش خلاف این را ملتزم بود و باز نمی‌توانست بگوید این خود من هستم که خورشید را از مشرق می‌آورم و به مغرب می‌برم، چون اگر این ادعا را می‌کرد فورا از او می‌خواستند که برای یک بار هم که شده قضیه را به عکس کند و لذا خدای تعالی سنگ به دهان او گذاشت و لالش کرد.

گفتمان ابراهیم با نمرود، بعد رهایی از آتش! (۱۶۹)

آری خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند! (۱)

گفتمان تهدیدآمیز پدر، ترک قوم و بیزاری ابراهیم از شــرک!

«وَاذْكُرْ فِی الْكِتابِ اِبْراهیمَ اِنَّهُ كـانَ صِدّیقا نَبِیّا،»

«اِذْ قالَ لِاَبیهِ یا اَبَـتِ لِـمَ تَعْبُـدُ مـا لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْكَ شَیْئا!»

«یا اَبَتِ اِنّـی قَـدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِكَ فَاتَّبِعْنی اَهْدِكَ صِراطا سَوِیّا...!»

«در این کتاب ابراهیم را یاد کن که وی بسیار راستگــو و پیغمبر خــدا بــود،»

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۵۳۱.

(۱۷۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«آن دم کـه بـه پـدرش گفـت: ای پـدر! چرا بـتی را پرسـتش می‌کنی کـه نـه می‌شـنود و نـه می‌بینــد و نــه تــو را از چیــزی بی‌نیـاز می‌کنـد!»

«ای پدر! علمی برای مــن آمــده که برای تو نیامده مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هــدایــت کنـــم!»

«ای پــدر! بنــدگی شیطــان مکن که شیطــان عاصی درگاه خدای رحمان است!»

«ای پــدر! من بیــم آن دارم که از خــدای رحمــان عــذابــی بــه تــو رســد و دوستــدار شیطـــان شـــوی!»

«گفت: ای ابراهیم مگر از خدایان من روی‌گردانی؟ اگر بس نکنی تو را سنگسار می‌کنم و آن گاه بـایــد مــدتی دراز از من جـدا شوی!»

«ابراهیم گفت: سلام بر تو باد!»

گفتمان‌تهدیدآمیزپدر، ترک‌قوم و بیزاری‌ابراهیم... (۱۷۱)

«برای تو از پروردگارم آمــرزش خـواهــم خـواست که او به مـن مهـربان است!»

«و از شـما و آن چه سوای خدا می‌خوانید کناره می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم شـــایــد در مــورد دعـای پـروردگارم کم اطلاع نباشم!»

«و همین که از آن‌هـا و بت‌هـا که به جـای خـدا می‌پرسـید کناره گرفت اسـحاق و یعقوب را بـدو بخشـیدیم و هر یک را پیامبر قرار دادیم!»

«و از رحمت خویش به آن‌ها عطا کردیم و ذکر خیر بلند آوازه‌ای به ایشان دادیم!»

(۴۱ تا ۵۰ / مریم)

این آیـات به پـاره‌ای از داسـتان ابراهیم علیه‌السـلام اشـاره می‌کنـد و آن عبارت است از احتجاجش با پـدر درباره بت‌ها، با حجت و هدایت فطری و معرفت یقینی که خدایش داده

(۱۷۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بود و نیز اشاره به داسـتان کناره‌گیری از پـدر و از مردم و خدایانشان و این که خداوند به او اسـحاق و یعقوب را داد و به کلمه باقیه در نسلش اختصاص داد و برای او و اعقاب او و یــاد خیــری در آینــدگــان گــذاشت که تا روزگاری هست نامش را به نیکی ببرند!

در این آیـات ابراهیم علیه‌السـلام در خطابی که با پـدر خود دارد دو نکته را خاطرنشان می‌سازد، اول این که طریقه و مسـلک او در پرسـتش بت‌هـا طریقه‌ای لغو و باطـل است، دوم این که نزد او علم و معرفتی است که نزد پـدرش نیست و بر او لازم است که از وی پیــروی کنــد تا به راه حــق دلالتش نمــاید، زیرا او در خطر ولایت شیطان قرار دارد!

«قـالَ اَراغِبٌ اَنْتَ عَنْ ءَالِهَتی یـا اِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنی مَلِیّا!» (۴۶/مریـم) در این آیـه پـدر ابراهیم او را تهدیـد به

بدترین کشتن‌ها کرده و آن سنگسار است که با آن افراد رانده شده را شکنجه کرده، می‌کشند. آزر، ابراهیم را با این کلام

گفتمان‌تهدیدآمیزپدر، ترک‌قوم و بیزاری‌ابراهیم... (۱۷۳)

خود از خود طرد کرده است.

«قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّا!» (۴۷ / مریم) ابراهیم علیه‌السلام در مقابل تهدید پدر و بدیش به او سلام کرد، سلامی که در آن احسان و امنیت باشد و نیز به او وعده استغفار داد تا از پروردگارش برای او طلب آمرزش کند. در مقابل تهدید او گفت دهری طولانی از من کناره بگیر، گفت: من از شما و این بت‌ها که می‌پرستید کناره می‌گیرم! اما این که سلام کرد، چون سلام دأب و عادت بزرگواران است، با تقدیم آن جهالت پدر را تلافی کرد، او وی را به خاطر حرف حقی که زده بود تهدید به رجم و طرد کرد، ولی وی او را وعده امنیت و سلامتی و احسان داد.(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۴، ص: ۷۲.

(۱۷۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش

«وَ اِبْراهیمَ اِذْقالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدوُااللّهَ وَاتَّقُوهُ ذلِکُمْ‌خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ...!»

«و به یاد آور ابراهیم را که به قوم خود گفت: خدا را بپرستید و از او بترسید که این برای شما اگر بدانید بهتر است!»

«شما به جای خدا بت‌هایی می‌پرستید و تهمت‌ها می‌تراشید با این که آن چه به جای خدا می‌پرستید هیچ رزقی را برای شما مالک نیستند، پس رزق را از نزد خدا بطلبید و او را عبادت نموده و شکرش به جای آورید که به سویش بازمی‌گردید!»

«و به فرض که مرا تکذیب کنید اولین امت نیستید که پیامبر خود را تکذیب کردند زیرا قبل از شما امت‌ها بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و یک پیامبر جز ابلاغ روشن وظیفه‌ای ندارد!»

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۷۵)

«آیا نمی‌بینید که خدا خلقت خلایق را آغاز کرده و سپس آن را اعاده می‌کند و این برای خدا آسان است!»

«بگو در زمین سیر کنید و نیک نظر کنید که چگونه خدا خلق را آفرید، خداوند همین‌جور نشاه دیگر پدید می‌آورد که خدا بر هر چیز قادر است!»

«هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد رحم می‌کند و همه به سوی او برگردانیده می‌شوید!»

«و شما نمی‌توانید خدا را در زمین و نه در آسمان به ستوه آورید و به غیر خدا سرپرست و یاوری ندارید!»

«و کسانی که به آیات خدا و دیدار او کفر ورزیدند آنان از رحمت من مأیوسند و آنان عذابی دردناک دارند!»

(۱۷۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«ولی از ناحیه مردمش جز این پاسخی نبود که بگویند: او را بکشید یا بسوزانید! پس خدا ابراهیم را از آتش آنان نجات داد، به درستی در همین سرگذشت آیت‌هایی است برای مردمی که ایمان آورند!»

«ابراهیم بار دیگر گفت: به خاطر دوستی با یکدیگر در زندگی دنیا به جای خدا بت‌ها گرفتید، ولی در روز قیامت همین دوستی‌ها به دشمنی مبدل گشته و به یکدیگر کفر می‌ورزیدند و یکدیگر را لعنت می‌کنید و سر منزلتان آتش است و از یاوران کسی را ندارید!»

«لوط به ابراهیم ایمان آورد و اعلام داشت که من به سوی پروردگارم از شما دوری می‌جویم که عزیز و حکیم تنها اوست!»

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۷۷)

«ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب عطا کردیم و در ذریه او نبوت و کتاب قرار دادیم و اجر او را در دنیا دادیم و در آخرت هم از صالحان است!» (۱۶تا۲۷/عنکبوت)

این که ابراهیم علیه‌السلام به قومش فرمود: «اعْبُدُوا اللّهَ وَ اتَّقُوهُ!» آنان را به دین توحید دعوت و از عذاب خدا انذار کرده است.

در وثنیت یعنی کیش بت‌پرستی خدا اصلاً پرستیده نمی‌شود و وثنی‌ها غیر خدا را می‌پرستند، چون معتقدند که خدا ممکن نیست پرستیده شود، مگر از طریق سبب‌های فعاله در عالم، که مقرب درگاه خدایند، مانند ملائکه و جن. بنابراین دعوت بت‌پرست به پرستش خدا (اعْبُدُوا اللّهَ!) دعوت او به دین توحید است، هر چند که گفته نشود تنها خدا را بپرستید.

(۱۷۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«اِنَّما تَعْبُدوُنَ مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْثانا وَ تَخْلُقوُنَ اِفْکا...!» (۱۷ / عنکبوت) این جمله بطلان بت‌پرستی را بیان می‌کند و می‌رساند که تنها پرستش خدا عبادت حقیقی است و الوهیت بت‌ها صرف دعوی است و هیچ حقیقتی ندارد.

«اِنَّالَّذینَ تَعْبُدوُنَ مِنْ دوُنِاللّهِ لایَمْلِکُونَ لَکُمْرِزْقا!» (۱۷ / عنکبوت) این‌هایی که شما به جای خدا می‌پرستید، که مجسمه مقربین درگاه خدا از ملائکه و جن هستند، از این رو معبود شما شده و شما آن‌ها را می‌پرستید که از شما راضی شوند و در نتیجه روزی به شما بدهند و روزیتان را فراوان سازند، ولیکن باید بدانید که این‌ها مالک رزقی برای شما نیستند و آن کس که مالک رزق شما است خدا است، که سبب امتداد بقای شماست، چون اوست که شما را آفریده و نیز رزقتان را خلق کرده و آن رزق را سبب امتداد بقای شما قرارداده، چون ملکیت تابع خلقت و ایجاد است!

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۷۹)

«فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدوُهُ وَ اشْکُروُا لَهُ!» (۱۷ / عنکبوت) یعنی حال که رزق شما نزد خدا است و غرض شما هم از عبادت رزق است، پس رزق را از خدا بخواهید، چون اوست که مالک رزق شماست، پس غیر او را نپرستید، بلکه تنها خدا را بپرستید و او را شکرگزارید که به شما رزق داده و به انواع نعمت‌ها بهره‌مند ساخته و شکر منعم در برابر آن چه انعام کرده واجب است!

«اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ!» در این جمله فهمانده که این که گفتیم خدا را عبادت کنید، نه برای این که به شما رزق دهد، بلکه برای این که به سویش بازمی‌گردید و از شما حساب می‌کشد، چون اگر قیامتی و رجوعی و حسابی نبود، برای عبادت خدا هیچ علت قانع‌کننده‌ای وجود نداشت، چون رزق و امثال آن هر یک برای خود اسباب خاص طبیعی دارد و رزق نه با عبادت زیاد می‌شود و نه با کفر نقصان می‌پذیرد، پس تنها ملاک عبادت سعادت اخروی است که با ایمان و کفر و عبادت و شکر و ترک عبادت و کفران مختلف می‌شود، پس باید مسأله رجوع به خدا باعث عبادت و شکر شود، نه طلب رزق!

(۱۸۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«وَ اِنْ تُکَذِّبُوا فَقَدْ کَذَّبَ اُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ ما عَلَی الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ!» (۱۸/عنکبوت) می‌گوید: تکذیب از شما بعید نیست، بلکه انتظارش هم می‌رفت، برای این که این عمل همانند سنت جاری در همه امت‌های مشرک وجود دارد و بنای مشرکین همیشه بر آن بوده، شما هم یکی از آن‌ها و آخرین آن امت‌هایید و در این میان هیچ وظیفه‌ای متوجه من نیست، چون من رسول هستم و بدان جهت که رسولم جز ابلاغ، هیچ مسؤولیتی ندارم!

«اَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِیءُ اللّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ اِنَّ ذلِکَعَلَی اللّهِ یَسیرٌ!» (۱۹/عنکبوت) آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی‌دانند؟ یعنی باید بدانند که کیفیت آن دو مثل

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۸۱)

هم است و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده.

و در جمله «اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ!» اشاره به اعاده بعد از ایجاد است و این جمله می‌خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند و حال آن که در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه‌ای به خانه دیگر و جای دادن آن‌ها در دارالقرار! آیه شریفه در مقام احتجاج بر مسأله معاد است، که عبارت است از اعاده عین آن‌چه فانی کرده!

«وَ ما اَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ فِی الاَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ!» (۲۲ / عنکبوت) این آیه وصف آنان را در قیامت بیان می‌کند هم‌چنان که آیه قبل وصف خدای سبحان را در آن روز بیان می‌کرد. یعنی شما نمی‌توانید خدا را در آن روز عاجز کنید و فرار نموده و از تحت

(۱۸۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حکومت و سلطنتش خارج شوید و در اقطار زمین و آسمان پنهان گردید.

«وَ ما لَکُمْ مِنْ دوُنِ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ!» (۲۲ / عنکبوت) یعنی شما امروز به غیر خدا هیچ سرپرستی که عهده‌دار امورتان باشد و از خدا بی‌نیازتان کند و هم‌چنین نصیری که شما را با یاری خود تقویت نموده و کمبود نیرویتان را جبران کند و شما را بر خدای سبحان غلبه دهد، ندارید!

«فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلّا اَنْ قالُوا اقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ فَاَنْجیهُ اللّهُ مِنَ النّارِ...!» (۲۴/عنکبوت) بکشید و بسوزانید! کلام یکی از دو طایفه قوم ابراهیم است، که طایفه‌ای گفتند بکشید و طایفه‌ای دیگر گفتند بسوزانید. و مراد از کشتن، کشتن با شمشیر و امثال آن است و این تردید و اختلاف، مربوط به ابتدای مشورت آنان است، ولی سرانجام حرف‌ها یکی شد، که باید او را آتش زد، هم‌چنان که در سوره انبیاء آیه ۶۸

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۸۳)

فرموده: «قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا الِهَتَکُمْ!»

«وَ قالَ اِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْثانا مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا...!» از آن‌جایی که مردم بر بت‌پرستی خود هیچ دلیلی نداشتند، دیگر بهانه‌ای برایشان نماند جز این که نسبت به کسانی که مورد احترامشان بود استناد بجویند، مانند پدران برای فرزندان، رؤسا برای پیران، دوستان در نظر دوستان و بالاخره امت برای تک‌تک افراد، پس یگانه چیزی که سنت‌های قومی را سر پا نگه می‌دارد و باعث می‌شود که متروک نگردد همین ملاحظات است!

پس پیروی از سنت بت‌پرستی در حقیقت یکی از آثار علاقه‌های اجتماعی است، که عامه آن را از تک‌تک افراد مشاهده می‌کنند و خیال می‌کنند که این عمل صحیح است و علاقه قومیت وادارشان می‌کند که از آن تقلید کنند و آن را برای خود نیز سنت قرار دهند

(۱۸۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و این سنت قرار دادن متقابلاً آن علاقه قومیت را حفظ می‌کند و اتحاد و اتفاق و یک‌پارچگی یک قوم را محفوظ می‌دارد.

این حال و وضع عامه مردم است و اما خواص قوم، آن‌ها هم چه بسا به حجتی اعتماد کنند که در حقیقت هیچ حجیت ندارد، مثل این که بگویند: خدا بزرگ‌تر از آن است که حس انسانی بدان احاطه یابد و یا وهم و یا عقل او را در خود بگنجاند و چون چنین است، ما نمی‌توانیم در عبادت که یک نوع توجه است به او توجه کنیم و لازم است چیز دیگری را که مورد عنایت اوست از قبیل جن یا ملائکه بپرستیم، تا آن‌ها ما را به خدا نزدیک کنند و نزد او وساطت و شفاعت ما را کنند!

پس آیه مورد بحث خطابی است از ابراهیم علیه‌السلام به عامه قومش که: بت‌پرستی شما هیچ دلیلی ندارد، مگر علاقه قومیت، شما می‌خواهید به این وسیله امر زندگی خود را اصلاح کنید.

پایان گفتمان‌های ابراهیم و پاداش مبارزاتش (۱۸۵)

و لذا می‌بینیم قوم ابراهیم علیه‌السلام ، وقتی آن جناب دلیل بت‌پرستی را از ایشان می‌پرسد در جوابش می گویند: بلکه ما پدران خود را یافتیم که چنین می کردند.

«ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب عطا کردمی و در ذریه او نبوت و کتاب قرار دادیم و اجر او را در دنیا دادیم و در آخرت هم از صالحان است!» (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۶، ص: ۱۶۶.

(۱۸۶)

گفتمان‌های لوط علیه‌السلام

گفتمان لوط با مرتکبین فاحش بی‌سابقه

«وَ لُوطا اِذْقالَ لِقَوْمِهآ اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمینَ...؟»

«و به یاد آر زمانی را که لوط به قوم خود گفت: چرا این کار زشتی را می کنید که هیچ‌یک از جهانیان پیش از شما نکرده‌اند؟»

«شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می کنید، بلکه شما گروهی اسراف پیشه‌اید!»

«پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: از دهکده خویش بیرونشان کنید، که

گفتمان لوط علیه‌السلام (۱۸۷)

اینان خود را پاکیزه قلمداد می کنند!»

«پس او را با کسانش نجات دادیم، مگر زنش را که قرین بازماندگان بود!»

«آن‌گاه بارانی عجیب بر آنان باراندیم، بنگر تا عاقبت بدکاران چسان بود!»

(۸۰ تا ۸۴ / اعراف)

لوط علیه‌السلام از پیروان شریعت ابراهیم علیه‌السلام بوده، به خلاف هود و صالح که از پیروان شریعت نوح علیه‌السلام بودند. ابراهیم او را به سوی اهل سدوم و اقوام مجاور آنان فرستاد تا آنان را که مشرک و از بت‌پرستان بودند، به دین توحید دعوت کند.

قوم لوط عمل زناشویی با زنان را ترک گفته و به مردان اکتفاء می کردند و این عمل را از آن‌جایی که تجاوز و انحراف از قانون فطرت است، اسراف نامیده و فرمود: «بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ!» (۸۱ / اعراف)

(۱۸۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

از آن جایی که عمل مزبور، فاحشه بی‌سابقه‌ای بوده از در تعجب و استبعاد می‌پرسد: «آیا شما چنین کاری را مرتکب می‌شوید؟»

«ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمینَ!» (۸۰ / اعراف) یعنی هیچ‌یک از امم و اقوام روی زمین مرتکب چنین گناهی نشدند. این جمله دلالت دارد بر این که تاریخ پیدایش این عمل منتهی به همین قوم می‌شود!

«وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهآ اِلّآ اَنْ قالُوآ...» یعنی از آن جایی که جواب درستی از این سؤال نداشتند لاجرم او را تهدید به تبعید نموده، گفتند: «اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِكُمْ!» و این خود دلیل بر سفاهت قوم لوط است، که اصلاً متعرض جواب از سؤال لوط نشده، در مقام جواب چیزی گفتند که هیچ ربطی به سؤال او نداشت، چون جواب از سؤال لوط یا به اعتراف به آن است و یا به این است که با دلیل آن را ابطال کنند و قوم لوط چنین

گفتمان لوط علیه‌السلام (۱۸۹)

نکردنـد، بلکه او را به خاطر این که مردی غریب و خوش‌نشین در شهر است، خوار شمرده و کلامش را بی‌ارزش دانسته، گفتند: شهر از ما است و این مرد در این شهر خوش‌نشین است و کس و کاری ندارد، او را نمی‌رسد که به کارهای ما خرده‌گیری کند.

«فَاَنْجَیْناهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرینَ،» (۸۳ / اعراف) این آیه و هم‌چنین آیه «فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ،» (۳۶ / ذاریات) دلالت دارند بر این که جز اهل خانه لوط هیچ‌کس در آن قریه ایمان نیاورده بودند. کلمه غابرین کنایه از هلاکت است، یعنی همسر او هم جزو از بین‌رفتگان است.

آن گاه بـارانی عجیب بـر آنان ببـاراندیم، بنگـر تا عـاقبت بـدکـاران چسـان بـود!

ایـن آیـه خطـاب به پیغمبـر اسـلام صلی‌اللهعلیه‌وآله است و تا او و امتـش عبـرت بگیرند!(۱)

۱- المیـــــــزان، ج: ۸، ص: ۲۳۲.

(۱۹۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

گفتمان لـوط با مرتکبین فاحش در انظار عمومی

«وَ لُوطا اِذْ قالَ لِقَوْمِه اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ...!»

«و لوط را به یاد آر هنگامی که به قوم خود گفت: شما که چشم دارید و زشتی و نتایج شوم این کار را می‌بینید چرا این کار زشت را می‌کنید!»

«چرا شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می‌کنید، راستی که شما گروهی جهالت پیشه‌اید!»

«جواب قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از دهکده خویش بیرون

گفتمان لوط با مرتکبین فاحش در انظار عمومی (۱۹۱)

کنید که آنان مردمی هستند که پاکیزه‌خویی می‌کنند!»

«پس وی را با کسانش نجات دادیم مگر زنش که او را در ردیف باقیماندگان به شمار برده بودیم!»

«آن‌گـاه بـارانی عجیـب بر آنان بـاراندیم و بـاران بیم‌یافتگان چقدر بد بود!»

(۵۴ تا ۵۸ / نمل)

«وَ لُوطا اِذْ قالَ لِقَوْمِه اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ!» کلمه فاحشهٔ به معنای رخصتی است که بی‌نهایت شنیع و زشت باشد، که در این جا مراد عمل زشت لواط است. «وَ اَنْتُـمْ تُبْصِـرُونَ!» یعنـی این عمل زشت بـاشـد، که در این جـا مـراد عمل زشت را در حـالی انجـام می‌دهیـد کـه مـردم هـم آن را می‌بینند.

(۱۹۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«اَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ!» (۵۵ / نمل) این استفهام برای انکار است و دلالت می‌کند بر این که مضـمون جمله در تعجب و استبعاد به حـدی است که احـدی آن را نمی‌پـذیرد و تصـدیق نمی‌کند. «بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ!» یعنی این تـوبیـخ ما فـایـده‌ای نـدارد، چـون شـمـا مردمی هستید که می‌خواهید همیشه جـاهـل بمـانید و با این تـوبیـخ و انکار و استبعاد ما متنبه نمی‌شوید!

«فَما کانَ جَوابَ قَوْمِه اِلّا اَنْ قالُوا اَخْرِجُوا الَ لُوطٍ مِنْ قَرْیَتِکُمْ اِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ!» (۵۶ / نمل) یعنی قوم لوط جوابی نداشتند جز این که گفتنـد: خانـدان لوط را از شـهر خود بیرون کنیـد، چون آنـان مردمی هسـتند که می‌خواهنـد از این عمـل منزله باشـند، به عنوان مسخـره گفتنـد و گرنه عمـل خـود را زشت نمی‌دانستند، تا دوری از آن نزاهت باشد.

«فَاَنْجَیْناهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا هامِنَ الْغابِرینَ!» (۵۷ / نمل) اهل لوط منحصر در

گفتمان لوط با مرتکبین فاحش در انظار عمومی (۱۹۳)

همان اهل خانه‌اش بود و این که درباره همسر او فرمود: «قَدَّرْنا هامِنَ الْغابِرینَ!» معنایش این است که: ما او را از جمله باقی‌ماندگان در عذاب قراردادیم!

«وَ اَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَرا فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرینَ!» (۵۸ / نمل)(۱)

گفتمان‌های بی‌نتیجه لوط با قوم فاسق

«کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلینَ،»

«اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلا تَتَّقُونَ...!»

«قوم لوط نیز پیامبران را دروغ‌گو شمردند،»

۱- المیـــــزان، ج: ۱۵، ص: ۵۳۷.

(۱۹۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«هنگامی که برادرشان لوط به ایشان گفت: آیا خدا ترس و پرهیزکار نمی‌شوید؟»

«من پیغمبری خیرخواه برای شمایم!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«من از شما برای پیغمبریم مزدی نمی‌خواهم که مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست!»

«چرا به مردان زمانه رو می‌کنید؟»

«و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده وامی‌گذارید راستی که شما گروهی متجاوزید!»

«گفتند: ای لوط اگر بس نکنی تبعید می‌شوی!»

«گفت: من عمل شما را دشمن می‌دارم!»

گفتمان‌های بی‌نتیجه لوط با قوم فاسق (۱۹۵)

«پروردگارا من و کسانم را از شئامت اعمالی که اینان می‌کنند نجات بخش!»

«پس او و کسانش را جملگی نجات دادیم،»

«مگر پیرزنی که جزو باقی ماندگان بود،»

«سپس دیگران را هلاک کردیم،»

«و بارانی عجیب بر آنان باراندیم و باران بیم یافتگان چه بد بود!»

«و در این عبرتی هست ولی بیشترشان ایمان‌آور نبودند!»

«و پروردگارت نیرومند و رحیم است!» (۱۶۰ تا ۱۷۵ / شعراء)

«اَتَأْتُونَ الذُّکْرانَ مِنَ الْعالَمینَ؟» (۱۶۵ / شعراء) آیا در بین عالمیان با این همه کثرت که دارند و این همه زنان در آنان هست تنها به سر وقت مردان می‌روید؟! و زنان را رها می‌کنید؟

(۱۹۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

اگر در خلقت انسان و انقسامش به دو قسم نر و ماده و نیز به جهازات و ادواتی که هر یک از این دو صنف مجهز به آن هستند و هم‌چنین به خلقت خاص هر یک دقت کنیم، جای هیچ تردید باقی نمی‌ماند که غرض صنع و ایجاد، از این

صورتگری مختلف و از این غریزه شهوتی که آن هم مختلف است، در یک صنف از مقوله فعل و در دیگری از مقوله انفعال است، این است که دو صنف را با هم جمع کند و بـدین‌وسیلـه عمل تنـاسـل که حـافـظ بقاء نوع انسانی تاکنون بوده انجام پذیرد.

پس یـک فرد از انسـان نر، که او را مرد می‌خوانیم، بـدین‌جهت که مرد خلق شـده است برای یـک فرد ماده از این نوع نه برای یک فرد نر دیگر و یـک فرد از انسـان مـاده که او را زن می‌نامیم برای نر از این نوع خلق شـده نه برای یک فرد ماده دیگر، آن‌چه مرد را در

گفتمان‌های بی‌نتیجه لوط با قوم فاسق (۱۹۷)

خلقتش مرد کرده برای زن خلـق شـده و آن چه کـه در زن است و در خلقـت او را زن کرده برای مرد است و این زوجیت طبیعی است، که صنع و ایجاد عالم میان مرد و زن یعنی نر و مـاده آدمی برقـرار کرده و این جنبنده را زوج کرده است.

از سوی دیگر اغراض و نتایجی که اجتماع و یا دین در نظر دارد این زوجیت را تحدید کرده و برایش مرزی ساخته به نام نکاح، که یک جفت‌گیری اجتماعی و اعتباری است، به این معنا که اجتماع میان دو فرد ـ نر و ماده ـ از انسان که با هم ازدواج کرده‌اند، نوعی اختصاص قائل شـده، که این اختصاص مسأله زوجیت طبیعی را تحدیـد می‌کنـد، یعنی به دیگران اجازه نمی‌دهـد که در این ازدواج شرکت کنند.

پس فطرت انسانی و خلقت مخصوص به او، او را به سوی ازدواج با زنان هدایت می‌کند، نه ازدواج با مردان.

(۱۹۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و نیز زنان را به سوی ازدواج با مردان هدایت می‌کند، نه ازدواج با زنی مثل خود.

و نیز فطرت انسانی حکم می‌کند که ازدواج مبنی بر اصل توالد و تناسل است، نه اشتراک در مطلق زنـدگی!

از این جا روشن می‌شود که در جمله «ما خَلَقَ لَکُمْ،» (۱۶۶ / شعراء) آن چه به ذهن نـزدیـک‌تـر اسـت ایـن است که مـراد از آن عضـوی است از زنان که با ازدواج برای مردان مباح می‌شود.

«بَلْ اَنْتُمْقَوْمٌ عـادُونَ ـ یعنی بلکه شـما مردمی متجاوز و خارج از آن حـدی هستیـد که فطرت و خلقت برایتان ترسیم کرده!» (۱۶۶ / شعراء)

«قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجینَ!» (۱۶۷ / شعراء) به حضرت لوط گفتنـد: اگـر دسـت بـرنـداری، از کسانی خواهی شد که تبعید می‌شوند و از قریه نفـی بلنـد می‌گردنـد.

گفتمان‌های بی‌نتیجه لوط با قوم فاسق (۱۹۹)

«قالَ اِنّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقالینَ!» (۱۶۸ / شعراء) مراد از عمل ایشان به طوری که از سیاق برمی‌آید همان جمع شدن مردان با یکدیگر و ترک زنان است. در مقابل تهدید قوم که گفتند: تو را تبعید می‌کنیم، لوط علیه‌السلام گفت: من از تبعید شـما هیچ بیم ندارم و ابدا در فکر و اندیشه آن نیستم، بلکه همه غصه من در این است که چرا شما چنینید عملتان را دشمن می‌دارم و بسیار علاقه‌مند به نجات شما هستم، نجات از وبال این عمل که خـواه‌ناخـواه روزی گریبانتان را می‌گیرد!

«رَبِّ نَجِّنـی وَ اَهْلـی مِمّا یَعْمَلُونَ!» (۱۶۹ / شعراء) یعنی پروردگارا مرا و اهلم را از این که پیش رویم و بیخ گوشم لواط می‌کنند و یا از این که وبال عملشان و عذابی که خواه ناخواه به ایشان می‌رسد، نجاتم بده!

(۲۰۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و اگر در این جا تنها خودش و اهلش را ذکر کرد، برای این بود که کسی از اهالی قریه به وی ایمان نیاورده بود.(۱)

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان

«وَ لَمّا جآءَتْ رُسُلُنا لُوطا سِیآءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعا وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ...!»

«و همین که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آنان (که به صورت جوانانی

۱- المیزان،ج:۱۵،ص:۴۳۴.

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۰۱)

زیباروی مجسم شده بودند،) سخت ناراحت شد، (چون مردمش به آسانی از آن‌گونه افراد زیبا روی نمی‌گذشتند) و خود را در برابر قوم بیچاره یافت و زیر لب گفت: امروز روز بلائی شدید است!»

«در همین لحظه مردم آلوده‌اش با حرص و شوقی وصف‌ناپذیر به طرف میهمانان لوط شتافتند، چون قبل از این ماجرا اعمال زشتی (در همجنس بازی) داشتند.»

«لوط گفت: ای مردم این دختران من در سنین ازدواجند، می‌توانید با آنان ازدواج کنید، برای شما پاکیزه‌ترند، از خدا بترسید و آبروی مرا در مورد میهمانانم نریزید، آخر مگر در میان شما یک مرد رشد یافته نیست؟»

«گفتند: ای لوط تو خوب می‌دانی (که سنت قومی ما به ما اجازه نمی‌دهد) که متعرض دخترانت شویم و تو خوب می‌دانی که منظور ما در این هجوم چیست؟»

(۲۰۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«لوط گفت: ای کاش در بین شما نیرو و طرفدارانی می‌داشتم و یا برای خودم قوم و عشیره‌ای بود و از پشتیبانی آن‌ها برخوردار می‌شدم!»

«فرشتگان گفتند: ای لوط ـ غم مخور ـ ما فرستادگان تو هستیم شر این مردم به تو نخواهد رسید!»

«پس با خاطری آسوده از این بابت، دست بچه‌هایت را بگیر و از شهر بیرون ببر، البته مواظب باش احدی از مردم متوجه بیرون رفتنت نشود و از خاندانت تنها همسرت را به جای گذار که او نیز مانند مردم این شهر به عذاب خدا گرفتار خواهد شد و موعد عذابشان صبح است و مگر صبح نزدیک نیست؟»

«پس همین که امر ما آمد سرزمین‌شان را زیر و رو نموده بلندی‌هایش را پست و پستی‌هایش را بلند کردیم و بارانی از کلوخ بر آن سرزمین باریدیم، کلوخ‌هایی

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۰۳)

چون دانه‌های تسبیح ردیف شده!»

«کلوخ‌هایی که در علم پروردگارت نشان دار بودند و این عذاب از هیچ قومی ستم‌گر به دور نیست!» (۷۷ تا ۸۳ / هود)

یَوْمٌ عَصیبٌ آن روزی است که به وسیله هجوم بلا آن‌قدر شدید شده باشد که عقده‌هایش بازشدنی نیست و شدایدش آن‌چنان سر در یکدیگر کرده‌اند که مانند کلاف سردرگم از یکدیگر جدا و متمایز نمی‌شوند!

وقتی فرستادگان ما که همان فرشتگان نازل بر ابراهیم علیه‌السلام بودند بر لوط علیه‌السلام وارد شدند، آمدنشان لوط را سخت پریشان و بدحال کرد و فکرش از این که چگونه آنان را از شر قوم نجات دهد ناتوان شد، چون فرشتگان نامبرده به صورت جوانانی أمرد و

(۲۰۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

زیبامنظر مجسم شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی داشتند بر این که با این‌گونه جوانان عمل فحشاء مرتکب شوند و انتظار این نمی‌رفت که متعرض این میهمانان نشوند و آنان را به حال خود بگذارند و به همین جهت لوط عنان اختیار را از دست داد و بی‌اختیار گفت: «هذا یَوْمٌ عَصیبٌ!» یعنی امروز روز بسیار سختی خواهد بود روزی که شرور آن یکی دو تا نیست و شرورش سر در

یکدیگر دارند!

«وَ جاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ اِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ!» (۷۸ / هود) قوم لوط به طرف مهیمانان لوط هجوم آوردند به طوری که یکدیگر را هل می‌دادند و انگیزه آنان بر این هجوم همان عادت زشتی بوده که فاسقان قوم به گناه و فحشاء داشته و خواسته‌اند آن عمـل زشت را با میهمـانـان لوط انجام دهند.

قوم لوط قبل از آن زمانی که ملائکه بیایند همواره مرتکب معاصی می‌شدند و

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۰۵)

گناهان و کارهای زشتی می‌کردنـد پس در ارتکاب فحشاء جسور شده بودند و در انجام فحشاء هیچ باکی نداشته بلکه معتاد به آن بودنـد و اگر گناهی پیش می‌آمـد به هیچ‌وجه از آن منصـرف نمی‌شدند نه حیاء مانعشان می‌شد و نه زشتی عمل، نه موعظه آن‌ها را از آن عمـل منزجر می‌کرد و نه مـذمت، برای این که عـادت، هر کـار زشـتی را آسـان و هر عمـل منکر و بلکـه بی‌شـرمانه‌ای را زیبا می‌سازد!

لوط از در بیچارگی و ناعلاجی به قوم خود می‌گوید که این دختران من در اختیار شمـاینـد و ایـن‌ها برای شمـا بهتـرنـد!

چرا لوط علیه‌السلام نخست به موعظه آنان نپرداخت و ابتداء چنین پیشنهادی را کرد؟ آن قوم به علت این که ملکه فسق و فحشاء در دل‌هایشان رسوخ کرده بوده دیگر گوش شنوایی برایشان باقی نمانده بود و هیچ زاجری منزجرشان نمی‌کرده و هیچ موعظه و

(۲۰۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نصیحتی به خرجشـان نمی‌رفته و به همین جهت جناب لوط در اولین کلامی که به آنان گفته دختران خود را بر آنان عرضه کرده و سپس گفته است: «فَاتَّقُوااللّهَ وَ لا تُخْزُونِ فـیضَیْفـیآـ از خـدا بتـرسیـد و مـرا نـزد میهمـانـانـم رسـوا نکنیـد!» (۷۸ / هـود)

«قالَ یقَوْمِ هآؤُلاآءِ بَناتی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ...!» (۷۸ / هود) وقتی لوط علیه‌السلام دیـد که قوم، همگی بر سوء قصـد علیه میهمانان یک دست شده‌اند و صـرف موعظه و یا خشونت در گفتار آنان را از آن چه می‌خواهند منصـرف نمی‌کند تصـمیم گرفت آن‌ها را از این راه فحشاء باز بدارد و منظورشان را از راه حلال تأمین کند از طریقی که گناهی بر آن مترتب نمی‌شود و آن مسأله ازدواج است، لذا دختران خود را به آنـان عرضه کرد و ازدواج بـا آنـان را برایشـان ترجیـح داد و گفت: ازدواج با این دختران، پاکیزه‌تر است و یا این دختران پاکیزه‌ترند!

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۰۷)

منظـور لوط علیه‌السـلام از عرضه کردن دخـتران خود این بوده که مردم بـا آن‌هـا ازدواج کننـد نه این که از راه زنـا شـهوت خود را تسـکین دهنـد. حاشا بر مقام یک پیغمبر خـدا که چنین پیشـنهادی بکنـد برای این که در زنا هیـچ طهارتی وجود نـدارد همچنان که قرآن کریم فـرمـوده: «وَ لا تَقْـرَبُـوا الـزِّنـی اِنَّـهُ کـانَ فاحِشَـةً وَ سـاءَ سَبیلًا!» (۳۲ / اسراء)

حکم این آیه از احکامی است که خدای تعالی در تمامی شرایع آسمانی که بر انبیایش نازل کرده آن را تشریع شده بوده پس جمله «هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ!» بهترین شاهد است بر این که منظور آن جناب ازدواج بوده نه زنا.

«فَاتَّقُوااللّهَ وَ لاـ تُخْزُونِ فی ضَـیْفیآ!» این جمله بیانگر خواسته لوط علیه‌السـلام است و آن حضـرت اگر از آن‌ها خواست که متعرض میهمانانش نشوند به خاطر هوای نفسش و عصبیت جاهلیت نبود بلکه به خاطر این بود که می‌خواست مردم از خدا بترسند، که اگر

(۲۰۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

می‌ترسیدند نه متعرض میهمانان او می‌شدنـد و نه متعرض هیـچ‌کس دیگر، چون در این نهی از منکر، هیچ فرقی میان میهمانان او و دیگران نبود و او سال‌ها بوده که آن مردم را از این گناه شـنیع نهی می‌کرده و بر نهی خود اصرار می‌ورزیده و اگر این بار نهی خود را وابسته بر معنای ضـیافت کرده و گفته: مرا نزد میهمانانم رسوا مسازیـد همه به این امید بوده تا شاید به این وسـیله صـفت فتوت و

کرامت را در آن‌ها به حرکت و به هیجان درآورد و لـذا بعد از این جمله، به طریقه استغاثه و طلب یاری متوسل شد و گفت: «اَلَیْسَ مِنْکُمْرَجُلٌ رَشیدٌ ـ آیا یک مرد رشـد یافته در میان شـما نیست؟» تا شایـد یک نفر دارای رشد انسانی پیدا شود و آن جناب را یاری نمایـد و او و میهمانان او را از شـر آن مردم ظالم نجات دهـد، لیکن آن مردم آن‌قـدر رو به انحراف رفته بودنـد که درست مصـداق کلام خدای‌تعالی شده بودند که فرموده: «لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ ـ به جان تو ای

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۰۹)

محمد که قوم نامبرده در مستی خود آن چنان بودند که نمی‌فهمیدند چه می‌کنند!» (۷۲ / حجر) به همین جهت گفته‌های پیغمبرشان کمترین اثری در آنان نکرد و از گفتار او منتهی نشدند، بلکه پاسخی دادند که او را از هرگونه پافشاری مأیوس کردند.

«قـالُوا لَقَـدْ عَلِمْتَ مـا لَنـا فی بَنـاتِـکَ مِنْ حَـقٍّ وَ اِنَّکَ لَتَعْلَمُ مـا نُریـدُ!» این جمله پاسـخ قـوم لوط است در برابر دعوتی که آن جنـاب می‌کرد و به آنان می‌گفت که بیایید با دختران من ازدواج کنید و حاصل پاسخ آنان این بوده که ما حق نداریم با دختران تو ازدواج کنیم و این که تـو خـود این را می‌دانـی و می‌دانی که ما چه می‌خواهیم و منظورمان از این هجوم چیست؟

قوم لوط نگفتنـد: مـا حقی در دختران تو نـداریم بلکه گفتنـد: تو از پیش می‌دانستی که ما حقی در دختران تو نـداریم و بین این دو عبارت فرقی است روشن چون ظاهر عبارت

(۲۱۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

دوم این است که خواسـته‌اند سنت و روش قومی خود را به یاد آن جناب بیاورند و بگـوینـد تـو از پیش می‌دانستی که ما هـرگـز متعـرض نامـوس مردم، آن هم از راه زور و قهر نمی‌شویم و یا بگوینـد تو از پیش می‌دانستی که ما اصولاً با زنان جمع نمی‌شویم و جمع شدن با پسران را مبـاح می‌دانیم و با پسـران دفع شهـوت می‌کنیم.

لوط علیه‌السـلام هم همواره آنـان را از این سـنت زشت منع می‌کرده و می‌فرموده: «اَئِنَّکُمْلَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبیلَ وَ تَأْتُونَفی نادیکُمُ الْمُنْکَرَ!» (۲۹ / عنکبوت) و بـدون تردیـد وقتی انجـام عملی ـ چه خوب و چه بـد ـ در میان مردمی سـنت جاری شـد حق هم برای آنان در آن عمل ثابت می‌شود و وقتی ترک عملی سنت جاری شد حق ارتکاب آن نیز از مردم سلب می‌شود.

و کوتاه سخن این که قوم لوط نظر آن جناب را به خاطرات خود او جلب کرده و به

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۱۱)

یـادش آورده‌انـد کـه از نظر سـنت قـومی، ایشـان حقی بـه دختـران او ندارنـد زیرا آن‌هـا از جنس زنـاننـد و خـود او می‌دانـد که منظـورشان از حمله‌ور شدن به خانه‌اش چیست؟

«قالَ لَوْ اَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ ءَاوِیآ اِلی رُکْنٍ شَدیـدٍ!» (۸۰ / هود) از ظاهر کلام برمی‌آیـد که لوط علیه‌السـلام بعد از آن که از راه امر به تقوی اللّه و ترس از خدا و تحریک حس جوانمردی در حفظ موقعیت و رعایت حرمت خویش اندرزشان داد تا متعرض میهمانان او نشونـد و نزد میهمانـان آبرویش را نریزنـد و خجـالتش ندهنـد و برای این که بهـانه را از دست آنـان بگیرد تـا آن جا پیش رفت که دختران خود را بر آنان عرضه کرد و ازدواج با دخترانش را پیشـنهاد نمود و بعد از آن که دید این اندرز مؤثر واقع نشد استغاثه کرد و یاری طلب نمود تا شایـد در میان آنان رشد یافته‌ای پیدا شود و او را علیه مردم یاری نموده مردم را از خانه او بیرون کند ولی دید کسی اجابتش نکرد و هیچ مرد رشیدی

(۲۱۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

یافت نشـد تا از او دفاع کنـد و به یاری او برخیزد بلکه همه با هم به یک صـدا گفتنـد: «قالُوا لَقَـدْ عَلِمْتَ ما لَنا فی بَناتِکَ مِنْ حَـقٍّ وَ اِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُریـدُ!» (۷۹ / هود) لـذا دیگر راهی نیـافت جز این که حزن و انـدوه خود را در شـکل اظهـار تمنا و آرزو ظاهر کنـد و بگوید ای کاش در میان شـما یک یار و یاوری می‌داشـتم تا با کمک او شـر سـتم‌کاران را از خود دور می‌کردم ـ و منظورش از این

یـاور همـان رجـل رشـیدی بود که در استغاثه خود سراغ او رامی گرفته ـ و یـا رکنی شدیـد و محکم می‌داشـتم یعنی قوم و قبیله‌ای نیرومند می‌داشتم تا آن‌ها شر شما را از من دفع می کردند.

«قـالُوا یلُوطُ اِنّـا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوآا اِلَیکَ...!» (۸۱ / هود) وقتی مـاجرا بـدین‌جا رسـید که گفته‌هـای لوط کم‌ترین اثری نبخشـید فرشتگان الهی خودشان را به وی معرفی نموده، گفتند: ما جوان أمرد و از جنس بشر نیستیم، ما فرشتگان پروردگار تو هستیم و

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۱۳)

بدین‌وسیله آن جناب را خوشـحال کردند و فهمید که مردم دسـتشان به او نمی‌رسد و نمی‌توانند از ناحیه آن جناب به خواسـته خود برسند.

تتمه مـاجرا چنین بود که قرآن کریم در جایی دیگر فرمود: «وَ لَقَدْ راوَدوُهُ عَنْ ضَیْفِهِ فَطَمَسْنا اَعْیُنَهُمْ...» (۳۷ / قمر) و بـه حکم این کلام الهی، خدای تعالی دیدگان آن‌هایی که بـه سـوی شـر سرعت می گرفتند و بر در خانه حضرت لوط ازدحام کردند نابینا کرد و از دیـدن پیش پـای خـود محـرومشـان ساخت.

«فَأَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ الَّیْلِ وَ لایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ!» (۸۱ / هود) این آیه حکایت کلام ملائکه است که به عنوان دسـتوری ارشادی و به منظور نجـات او از عـذابی که صـبح همـان شب بر قوم نـازل می‌شود بـا وی در میان نهاده‌انـد و در این کلام مخصوصا جمله «اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ ـ مـوعـد عـذاب ایـن قـوم صبـح همیـن شـب است!» بوئی از عجله و شتابزدگی هست.

(۲۱۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

گفتنـد: مـا نوجوانانی از جنس بشـر نیستیم بلکه فرسـتادگانی هستیم برای عـذاب این قوم و هلاک کردنشان پس تو خود و اهلت را نجات بـده، شـبانه تو و اهلت در قطعه‌ای از همین شب حرکت کنیـد و از دیار این قوم بیرون شوید که این‌ها در صبح همین شب به عـذاب الهـی گـرفتـار گشتـه هـلاک خـواهنـد شد و بین تو و صبح، فرصت بسیـاری نیست و چـون حـرکت کردید احـدی از شما به پشت سر خود نگاه نیندازد!

«اِلاَّ امْرَأَتَکَ اِنَّهُ مُصیبُها ما اَصابَهُمْ ـ و از خاندانت تنها همسرت رابه جای گذار که او نیز مانند مردم این شـهر به عذاب خدا گرفتار خواهد شد!» یعنی او به همان عذابی می‌رسد که آن‌ها به آن خواهند رسید!

«اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ‌اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریبٍ!» یعنی موعد هلاکت این قوم صبح است و

گفتمانی در روز عصیب، حمله فاسقان به فرشتگان (۲۱۵)

صبـح به معنای اول روز و بعـد از طلوع فجر است که افق رو به روشن شـدن می گـذارد، هم‌چنان که در جای دیگر این موعـد را به همـان طلـوع فجر معنا کرده نه طلوع خـورشیـد و فرموده: «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ مُشْرِقینَ!» (۷۳ / حجر)

در این آیات بیان نشده که منتهای سیر شبانه لوط و اهلش کجا است و باید متوجه چه نقطه‌ای بشوند در حالی که در جایی دیگر از کلام خـدای‌تعالی آمـده: «فَاَسْرِ بِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ اتَّبِعْ اَدْبارَهُمْ وَ لایَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌوَ امْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ!» (۶۵/حجر) که از ظاهر آن برمی‌آید ملائکه نقطه نهایی سـفر را معین نکرده بودند و مسأله را محول کرده بودند به وحیی که بعد از ناحیه خدای‌تعالی به لوط می‌شود.

«فَلَمّا جآءَ اَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَ اَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجّیلٍ مَنْضُودٍ. مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ!» (۸۲ و ۸۳ / هود) وقتی امر ما به عذاب بیامد، ما آن قریه را زیر و رو

(۲۱۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

کردیم، بلنـدی آن سـرزمین را پست سـاخته و بر سـر خـود آنـان واژگـون سـاختیم و سـنگ‌هایی از جنس کلوخ بر آنـان بباریـدیم، سنگ‌هایی مرتب و پشت سـرهم که تک‌تک آن‌ها نزد پروردگارت و در علم او علامت زده شـده بودند و به همین جهت یک دانه

از آن‌هـا از هـدف به خطـا نـرفت چون برای خـوردن به هـدف انـداخته شده بـود!

«وَ مـا هِـیَ مِــنَ الظّلِمیــنَ بِبَعیـدٍ!» (۸۳ / هـود) (۱)

نتیجه گفتمان‌های لوط: آثار باقی‌مانده از قریه‌ای نابود شده!

۱- المیزان، ج: ۱۰، ص: ۵۰۲.

نتیجه گفتمان‌های لوط: آثار باقی‌مانده از قریه‌ای... (۲۱۷)

«وَ لُـوطـا اِذْ قـالَ لِقَـوْمِـهِ اِنَّکُـمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِـنَ الْعـالَمینَ...!»

«به یاد آور لوط را که به قوم خود گفت: به درستی شما عمل زشتی می‌کنید که قبل از شمـا احـدی از مردم عالم مرتکب آن نشده بود!»

«آیـا شــرم نمی‌کنیـد که با مردان جمع شـده راه تناسل را قطع می‌کنیـد و در مجالس و انظار یکدیگر عمل زشت می‌کنید؟ اما جز این پاسخی از قـومش نیـامـد که اگـر راست می‌گـویـی برو عذاب خـدا را بیاور!»

«لوط گفت: پروردگارا! مرا برمردم فسادانگیز نصرت‌بده!» (۲۸تا ۳۰ / عنکبوت)

«وَ لَمّا اَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطا سیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْذَرْعا وَ قالُوا لا تَخَفْ

(۲۱۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وَ لاتَحْزَنْ اِنّا مُنَجُّوکَ وَ اَهْلَکَ اِلاَّ امْرَأَتَکَ کانَتْ مِنَ الْغابِرینَ...!»

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند از آمدن آنان اندوهناک شد به حدی که خود را بیچاره دید، فرشتگان گفتند: مترس و اندوه مخور که ما نجات دهنده تو و خـانــواده تو هستیـم مگر همســرت که بـایدماننـد سایرین در قریه بماند!»

«و ما به زودی بلایی از آسمان بر اهل این قریه نازل می‌کنیم به خاطر آن فسق‌ها که مـرتکـب می‌شدند!»

«چیزی نگذشت که آن قریه را آیت و عبرت مردمی کردیم که تعقل می‌کنند!»

(۳۳ تا ۳۵ / عنکبوت)

لوط علیه‌السلام به قوم خود گفت: به درستی شما عمل زشتی می‌کنید که قبل از شما احدی

نتیجه گفتمان‌های لوط: آثار باقی‌مانده از قریه‌ای... (۲۱۹)

از مردم عالم مرتکب آن نشده بود! این عمل به این صورت که در بین شـما شـیوع یافته در هیچ قومی قبل از شـما شایع نشده و هیچ قومی از اقوام قبل از شما، مرتکب آن نشدند.

ـ آیا شرم نمی‌کنید که با مردان جمع شده راه تناسل را قطع می‌کنید و در مجالس و انظار یکدیگر عمل زشت می‌کنید؟

قطع سبیـل کنایه است از اعراض از نسوان و ترک مقاربت با آنان و مراد از «اتیانهم المنکر فی نادیهم!» ایـن اســت که عمل لـواط را و یا مقــدمــات شنیعه آن را در پیش روی همه انجـام می‌دادند!

«فَمـا کـانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَـذابِ اللّهِ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ!» (۲۹/عنکبوت) این جمله بیان استهزاء و سخریه‌ای بوده از ایشان که از آن برمی‌آید لــوط علیه‌السلام ایشان را به عذاب خدا تهدید می‌کرده و ایشان در پاسخش از باب مسخره

(۲۲۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

می‌گفتند: چـرا معطلـی؟ اگـر راست می‌گـویـی بیـاور آن عـذاب را!

«قالَ رَبِّ انْصُرْنی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدینَ!» (۳۰ / عنکبـوت) این جمله سؤال و درخواست فتـح است از لوط علیه‌السلام و هم نفرینی است به قوم بـدکارش که آنان را مفسـد نامیـد، چون عملشان زمین را فاسد می‌کرد بـرای این که نســل بشــر را قطع و بشـریت را

تهـدیـد به فنـاء می‌نمود.

«اِنّا مُنْزِلُونَ عَلی اَهْلِ هـذِهِ الْقَرْیَةِ رِجْزا مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُـقُونَ!» (۳۴/عنکبـوت) غیر از تو و خـانواده‌ات آن‌چه در قریه هست به خاطر فسق‌هایی که می‌کـردنـد، دچـار عـذابی می‌شـوند که مـا آن را از آسمـان نازل خواهیم کرد!

«وَ لَقَدْ تَرَکْنا مِنْها ایَةً بَیِّنَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۳۵ / عنکبوت) ما از این قریه تنها عـلامتـی روشـن بـاقی گـذاشتیم برای مردمی که تعقل دارند، تا از دیدن آن عبرت

نتیجه گفتمان‌های لوط: آثار باقی‌مانده از قریه‌ای... (۲۲۱)

گیرند و از خدا بترسند و آن عـلامت همـان آثار و خرابه‌هایی است که بعد از نزول عذاب از قریه باقی می‌ماند!(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۶، ص: ۱۶۶.

(۲۲۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

فصل چهارم :گفتمان‌های موسی علیه‌السلام و معاصرین او

۱ ـ گفتمان‌های موسی با فرعون

آغـاز تـاریخ گفتمـان‌های مـوسی علیه‌السلام

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی بِآیاتِنآ اِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدینَ!»

(۲۲۳)

«وَ قالَ مُوسی یا فِرْعَوْنُ اِنّی رَسُـولٌ مِـنْ رَبِّ الْعالَمینَ ...!»

«از پس آن‌ها موسـی را با آیه‌های خویش به سوی فرعون و بزرگان او فرستادیم که درباره آن ستم کردند، بنگر سرانجام تبهکاران چسان بود!»

«مـوسـی گفت: ای فـرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم!»

«سزاوارم بر ایـن کـه در بـاره خـدا جز حق نگـویم، برای شـما معجزه‌ای از پـروردگارتـان آورده‌ام، بنـابـراین بنـی‌اسـرائیل را بـا من بفرست!»

«گفت: اگـر راست می‌گـویی معجزه‌ای آورده‌ای آن را بیـار!»

«پس عصـای خویش بیفکنـد که در دم اژدهـایی بـزرگ شـد!»

«و دست خویش برون آورد که در دید بینندگان سفید می‌نمود!»

«بـزرگـان قوم فرعون گفتند: راستی این جادوگری ماهر است!»

(۲۲۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«که می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنـون چـه رأی می‌دهیـد ؟»

«گفتند: او و بـرادرش را نگهـدار و مـأمـورین جمع‌آوری به شهرها فـرست!»

«تا همه جادوگران ماهر را پیش تو آرند!»

«جادوگران نزد فرعون‌آمدند و گفتنداگر ماغالب شدیم‌آیا مزدی خواهیم داشت؟»

«گفت: آری شما از مقربان خواهید بود!»

«گفتند:ای‌موسی! نخست توعصای خویش می‌افکنی یا ما ابزار خویش بیفکنیم؟»

«گفت: نخست شما بیفکنید، چون ابزار جادوی خود بیفکندند دیدگان مردم را مسحور کردند و به رعبشان انداختند و جادویی بزرگ آوردند!»

«به موسی وحی کردیم که عصای خویش بیفکن! و هماندم چیزهایی را که ساخته بودند ببلعید.»

گفتمان‌های موسی با فرعون (۲۲۵)

«و حق آشکار شد و آن چه کرده بودند بیهوده گشت!»

«در آن جا مغلوب شدند و خفت‌زده بازگشتند!»

«و جادوگران سجده‌کنان خاکسار شدند.»

«و گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان داریم!»

«که پروردگار موسی و هارون است!»

«فرعون گفت: چرا پیش از آن که به شما اجازه دهم بدو ایمان آوردید؟ این نیرنگی است که در شهر اندیشیده‌اید تا مردمش را از آن بیرون کنید، زود باشد که بدانید!»

«محققا دست‌ها و پاهایتان را به عکس یکدیگر می‌برم، آن‌گاه شما را جملگی بر دار می‌کنم!»

(۲۲۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«گفتند: مابه سوی پروردگار خویش بازگشت می‌کنیم!»

«کینه و انتقام تو از ما به جرم آن است که وقتی آیه‌های پروردگارمان به سوی ما آمد بدان ایمان آوردیم!

ـ پروردگارا صبری به‌ما عطاکن و ما را مسلمان بمیران!» (۱۰۳ تا ۱۲۶ / اعراف)

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی بِآیاتِنآ...» این جمله اجمال داستان موسی علیه‌السلام است و از عبارت «وَ قالَ مُوسی یا فِرْعَوْنُ!» شروع به تفصیل آن می‌کند.

در این جا ناگفته نگذاریم که گر چه، این‌گونه داستان‌های قرآنی را داستان موسی و نوح و داستان هود و یا صالح می‌نامیم ولی در حقیقت این داستان‌ها داستان اقوام و مللی است که این بزرگواران در میانشان مبعوث شده‌اند، چون در این داستان‌ها جریان

گفتمان‌های موسی با فرعون (۲۲۷)

حال آن اقوام و رفتاری که با پیغمبران خود کرده‌اند و سرانجام انکارشان و این که عذاب الهی همه‌شان را از بین برده و منقرضشان نمود ایراد شده و لذا می‌بینیم تمامی این داستان‌ها به آیاتی ختم شده که کیفیت نزول عذاب و هلاکت آنان را بیان می‌کند.

غرض از این آیات بیان حال مردم از حیث قبول عهد الهی و رد آن است تا برای مردم و مخصوصا امت اسلام انذار و مایه عبرت بوده باشد.

«وَ قالَ مُوسی یا فِرْعَوْنُ اِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ!» در این آیه شروع شده است به شرح و تفصیل داستان دعوت موسی علیه‌السلام که اول خود را به رسالت معرفی کرده تا زمینه برای بیان چیزهایی که مأمور ابلاغ آن است فراهم سازد.

«حَقیقٌ عَلیآ اَنْ لاـآ اَقُولَ عَلَی اللّهِ اِلاَّ الْحَقَّ...!» (۱۰۵ / اعراف) این آیه صدق موسی را در ادعای رسالتش تأکید می‌کند و معنایش این است که من سزاوارم به این که حرف

(۲۲۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حق بزنم و در رسالتی که به من داده باطلی به او نسبت ندهم و در خلال چیزهایی که مأمور به ابلاغ آنم چیزی را که مأمور نیستم نگنجانم.

«قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ!» (۱۰۵ / اعراف) این جمله در حقیقت اصلی است که بقیه جملات متفرع بر آن است به منزله تعلیل و

بیان چرائی است. «قالَ اِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآیَةٍ فَأْتِ بِهآ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ ـ فرعون گفت: اگر معجزه‌ای آورده‌ای به ما نشان بده، ولی گمان نمی‌کنم تو در ادعـایت راست بگویی!» (۱۰۶ / اعراف)

«فَاَلْقی عَصـاهُ فَاِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبینٌ.» (۱۰۷ / اعراف) در جـواب فرعـون عصـای خود را انـداخـت. ثعبـان به معنـای مـار بسـیار بزرگ است.

«وَ نَزَعَ یَدَهُ فَاِذا هِیَ بَیْضآءُ لِلنّاظِرینَ!» (۱۰۸ / اعراف) موسی دست به گریبان خود اندر کرده و وقتی بیرونش می‌آورد برای بینندگان سفید و درخشنده بود، البته این هم

هست که این درخشندگی و سفیدی به حدی بوده که برای بینندگان خارق عادت به‌شمار می‌رفت.

«قـالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هـذا لَساحِرٌ عَلیمٌ!» (۱۰۹ / اعراف) خـدای تعـالی در این جـا کلام فرعون را نقل نکرده که او در این هنگام چه گفته، بلکه گفتگویی را که بزرگان قومش با یکـدیگر داشـته‌اند نقل کرده و از آن چنین برمی‌آید که این بزرگان در هر امر مهمی مجلس شـور تشـکیل داده و بایکـدیگر شـور می‌کرده‌انـد و آن چـه را کـه بـه اتفـاق تصـویب می‌کردنـد بـه نظر فرعـون می‌رساندەانـد تـا او آن را به مرحله اجراء درآورد. دربـاره این معجزه هم بـا هم مشـورت کردنـد و رأی نهـایی خود را چنین اظهـار کردند که: این مرد به یقین ساحری است اسـتاد که مسأله رسالت را بهانه کرده تا بدین‌وسـیله بنی‌اسرائیل را از چنگ ما نجات داد و آنان را مستقل کرده و به دستیاری آنان شما را از

سرزمینتـان بیرون کنـد و دین و طریقت شـما را هم باطل سازد، اینک برای باطل کردن نقشه‌های او و خاموش کردن این آتشـی که افروخته هر امری که می‌خواهی بفرما تا اجراء شود، آیا می‌فرمایی تا او را بکشیم و یا به دار زنیم و یا به زندانش افکنیم و یا در مقام معارضه به مثل درآمده سحری مثل سحر او فراهم سازیم؟

آن‌گـاه در این بـاره نیز بـا یکـدیگر مشورت نموده و به عنوان آخرین رأی تصویب شـده، اظهار داشـتند: او و برادرش را نگهـدار و مأمورینی به شهرسـتان‌ها بفرست تا هر چه ساحر درس خوانـده و اسـتاد هست همه را حاضـر سازنـد. اصل این حرف از خود فرعون بـوده و او آن را بـه وزرای خـود داده تـا در پیرامـونش مشـورت کرده و روی آن رأی دهنـد، وزراء هم در اطرافش مطـالعه کرده و گفتند: باید آن دو را توقیف نموده و ساحران مملکت را برای معارضه با سـحر او جمع کنی، او نیز قبول کرده و آن را به رخ موسی کشید.

«وَ جـآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قـالُوآا اِنَّ لَنا لَاَجْرا...؟» (۱۱۳ / اعراف) این کلام سـؤالی است که سـاحران از فرعون کردنـد و در این سؤال تقاضای اجرت نکرده و به منظور تأکید، آن را خبر ادا نموده و گفتند: برای ما اجرتی خواهد بود؟

«قـالَ نَعَـمْ وَ اِنَّکُـمْ لَمِـنَ الْمُقَـرَّبیـنَ!» (۱۱۴ / اعراف) این جمله اجـابت سؤال سـاحران است، فرعون در این جمله علاوه بر این که تقـاضـای آنان را اجابت کرده وعـده مقـرب کـردن را هـم به آنـان داده اسـت.

«قالُوا یا مُوسیآ اِمّا اَنْ تُلْقِیَ وَ اِمّآ اَنْ نَکُونَ نَحْنُ الْمُلْقینَ؟» (۱۱۵ / اعراف) ساحران اختیار این را که او نخست عصای خود را بیندازد و یا ایشان سحرهای خود را به کار برند به موسی واگذار نمودند، چون به خیال خود آمادگی مقابله با او را داشتند، لذا

گفتنـد: اختیـار بـا تو، اگر خواهی تو اول عصایت را بینـداز و اگر خواهی با طناب‌ها و چوبـدستی‌های خود را به کار بریم. این خود یک نوع زرنگی است که انسان در برابر خصم خود را قوی و آماده و خصم را ضعیف و خوار جلوه دهد.

فرعونیان نیز با این کلام خود به موسی علیه‌السلام فهماندند که نسبت به غلبه خود اطمینان دارند، علاوه بر این که رعایت ادب را هم کردند.

«قالَ اَلْقُوا فَلَمّآ اَلْقَوْا سَحَرُوآا اَعْيُنَ النّاسِ...،» (۱۱۶ / اعراف) سحر یک نوع تصرف در حاسه انسان است، به طوری که حاسه بیننده چیزهایی را ببیند و یا بشنود که حقیقت نداشته باشد.

«وَ اَوْحَيْنـآ اِلـى مُوسـى آ اَنْ اَلْقِ...!» (۱۱۷ / اعراف) ما بعد از آن که ساحران سحر خود را انداختند به موسی وحی فرستادیم که تو نیز عصای خود را بینداز، وقتی

گفتمان‌های موسی با فرعون (۲۳۳)

انداخت آنا به صورت مار بزرگی درآمده و شروع به بلعیدن سحرهای ساحران کرد. «فَغُلِبُوا هُنالِكَ وَ انْقَلَبُوا صاغِرينَ!» (۱۱۹ / اعراف) یعنی فرعون و اصحابش در آن مجمع عظیمی که همه مردم از هر طرف هجوم آورده بودند مغلوب شدند.

«وَ اُلْقِيَ السَّحَرَةُ ساجِدينَ. قالُوآا امَنّا بِرَبِّ الْعالَمينَ. رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ!» (۱۲۰ تا ۱۲۲ / اعراف) نفرمود: ساحران خود را به سجده انداختند. بلکه فرمود: ساحران به سجده انداختند، بلکه فرمود: ساحران به سجده افتاده شدند، تا کمال تأثیر معجزه موسی و خیره شدن ساحران به سجده افتاده شدند، تا کمال تأثیر معجزه موسی و خیره شدن ساحران را برساند، تو گویی فرموده است: وقتی عظمت معجزه را دیدند آن‌قدر دهشت کردند که بی‌اختیار به سجده در آمدند، به طوری که نفهمیدند چه کسی آنان را به حالت سجده درآورد، لذا خود را ناگزیر از ایمان به رب‌العالمین دیدند!

(۲۳۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و این که فرمود: «رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ!» برای این است که دلالت کند بر این که ایمان به خدا توأم با ایمان به موسی و هارون است.

«قالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ اذَنَ لَكُمْ...؟» (۱۲۳ / اعراف) این جمله خطابی است که فرعون از در خشم و استکبار به ساحران کرده و جمله «اِنَّ هذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدينَةِ!» تهمتی است که فرعون به ساحران زده و آنان را در توطئه با موسی متهم می‌سازد. خلاصه فرعون در این جمله می‌خواسته است بگوید: شما در همین چند روزی که در شهر مجتمع بودید به جای این که خود را برای مقابله با موسی آماده کنید پنهانی او را دیده و با او توطئه کرده‌اید که علیه من و به نفع وی کار کنید و بدین‌وسیله بر مصر دست یافته اهلش را بیرون کنید، چون ساحران تا آن روز موسی را ندیده بودند و اگر توطئه‌ای در کار بوده مسلما در آن موقعی بوده که ساحران در عاصمه فرعون اجتماع کردند.

گفتمان‌های موسی با فرعون (۲۳۵)

این تهمت را برای این جهت زد که ساحران را مفسد در مملکت قلمداد کند و با این دستاویز بتواند آنان را به شدیدترین وجهی مجازات نموده و از بین ببرد. تهدیدشان کرد و گفت: اول دست و پاهاتان را به طور خلاف، یعنی دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست قطع می‌کنم و در ثانی شما را به دار می‌آویزم.

«قالُوا اِنّآ اِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ...!» (۱۲۵ / اعراف) این جمله پاسخی است که ساحران به فرعون داده و با این گفتار خود حجت او را ابطال و راه استدلال را از هر طرف بر او بستند، زیرا حاصل معنایش این است که:

ـ تو ما را در برابر ایمان به پروردگارمان تهدید به عذاب می‌کنی، خیال کرده‌ای که اگر با این عذاب رشته حیات ما را پاره کنی ما را آسیب رسانده و شری متوجه ما

(۲۳۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

کرده‌ای و حال آن که مردن در راه ایمان شر نیست، چرا که ما پس از کشته شدن به سوی پروردگارمان بازگشت نموده و نزد او به

زندگی قرب و سعادت زنده خواهیم شد، زیرا ما در خود جرم و گناهی جز همان ایمانمان به خدا که تو آن را جرم پنداشته‌ای سراغ نداریم، پس آینده ما جز خیر نخواهد بود!

در این جا جذبه معنوی و الهی سحره را گرفت و با کمال دلیری و بدون این که از تهدید فرعون اندیشه‌ای بکنند به درگاه پروردگار خود استغاثه برده و از آن درگاه صبر و تحمل در برابر شکنجه فرعون را مسألت نموده و گفتند:

«رَبَّنآ اَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْرا...! پروردگارا ما را در برابر عذابی که فرعون اراده آن را کرده صبر و تحمل ده!

ـ وَ تَوَفَّنا مُسْلِمینَ! و اگر ما را کشت ما را مسلم بمیران!» (۱۲۶ / اعراف)(۱)

گفتمان‌های موسی با فرعون (۲۳۷)

۱- المیزان، ج: ۸، ص: ۲۶۵.

(۲۳۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران

«قالَ فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی؟»

«قالَ رَبُّنَا الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!»

«قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْاُولی؟»

«قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبّی وَ لا یَنْسی...!»

«فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟»

«گفت: پروردگار ما همان است که خلقت هر چیزی را به آن داد و سپس هدایتش کرد!»

«گفت: علم آن نزد پروردگار من در کتابی است که پروردگارم نه خطا می کند

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۳۹)

و نه فراموش!»

«همان که زمین را برای شما گهواره‌ای کرد و برایتان در آن راه‌ها کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن انواع مختلف گیاه پدید آوردیم!»

«بخورید و حیوانات خود را بچرانید که در آن برای اهل خرد، عبرت‌هاست!»

«ما شما را از زمین آفریدیم و بدان بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می کشیم!»

«ما همه آیات خویش را به فرعون نشان دادیم ولی او تکذیب کرد و سر باز زد!»

«گفت: ای موسی آیا سوی ما آمده‌ای تا با جادوی خویش از سرزمینمان بیرونمان کنی؟»

«ما نیز جادویی مانند آن برای تو خواهیم آورد، میان ما و خودت در مکانی معین

(۲۴۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وعده گاهی بگذار که از آن تخلف نکنیم!»

«گفت: وعده گاه شما روز عید باشد (مشروط براین که) مردم‌نیمروزمجتمع شوند!»

«فرعون رفت و نیرنگ خویش را فراهم کرد و باز آمد!»

«موسی به آن‌ها گفت: وای بر شما به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی هلاک کند و هر که دروغ سازد نومید شود!»

«آن‌ها میـان خـودشـان در کـارشـان مناقشه کردند و رازها آهسته گفتند.»

«گفتند: اینان دو جادوگرند که می‌خواهند با جادوی خویش شما را از سرزمینتان بیرون کنند و آئین خوب شما را از میان ببرند!»

«پس نیرنگتان را فراهم کنید، آن‌گاه صف بسته بیایید که در آن روز هر که برتر شود رستگـار می گـردد!»

جزئیاتی دیگر ازگفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۴۱)

«گفتند: ای مـوسـی آیا تو می‌افکنـی یا مـا اول کـس باشیـم که بیفکنیم؟»

«گفت: شما بیفکنید و آن وقت در اثر جادوی آنان به نظر رسید که ریسمان‌ها و عصاهایشان راه می‌روند.»

«و مـوسـی در ضمیـر خـود به تـرس افتاد.»

«گفتیـم متـرس که تـو خــود بـرتـری!»

«آن‌چه به دست راست داری بیفکن تا آن‌چه را ساخته‌اند ببلعد، فقط نیرنگ جـادویـی است که ســاختــه‌اند و جـادوگـر هر جا باشد رستگار نمی‌شود!»

«جـادوگـران سجـده‌کنـان خـاکسـار شدند و گفتند: به خـدای هـارون و مـوسی ایمـان آوردیـم!»

«فـرعـون گفت: چـرا پیش از آن که اجـازه‌تـان دهیم به او ایمان آوردید؟»

«پس وی بزرگ شما است که جـادو تعلیمتـان داده پس به یقین دست‌هـا و پاهایتـان را به عکس یکـدیگر می‌برم و بر تنه‌های نخل آویزانتان می کنم تا بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است!»

«گفتنـد: هرگز تو را بر این معجزه‌هـا که سوی ما آمـده ترجیـح نمی‌دهیم، هر چه می کنی بکن فقـط به زنـدگی این دنیای ما لطمه می‌زنی!»

«مـا به پروردگارمـان ایمـان آورده‌ایم که گناهانمـان را بـا این جـادوگری که بـا زور بـدان وادارمـان کردی بیامرزد که خـدا بهتر و پاینده‌تر است!»

«و هـر کـه گنـه‌کـار به پیشگاه پروردگار خویش رود جهنمی می‌شود که در آن‌جـا نـه می‌میـــرد و نه زنـدگی دارد!»

«هـر که مـؤمـن به پیشگاه او رود و کار شایسته کرده باشد آنان مرتبت‌های

بلند دارند!»

«بهشت‌های جاوید که در آن جوی‌ها روان است و جاودانه در آنند، این پاداش کسـی است که پـاک خوئی کرده باشد!»

«و به موسی وحی کردیم: بندگان مرا شبانه حرکت ده و بیرون ببر و برای آن در دریـا خشک بجـوی و از گـرفتـن دشمنان نه بیم کن و نه بترس!»

«فرعون با سپاهیانش از پی ایشان شدند و از فرو گرفتن دریا به فرعونیان همان رسید که رسید!»

«فرعون قوم خویش را گمراه کرد و هدایت نکرد!» (۴۹ تا ۷۹ / طه)

این آیات فصل دیگری از داستان موسی علیه‌السلام است، که در آن رفتن موسی و هارون

نزد فرعون و تبلیغ رسالتشـان مبنی بر نجات بنی‌اسـرائیل را بیـان می کنـد، البته جزئیـات جریـان را هم خاطر نشان کرده، از آن جمله مسأله معجزه آوردن و مقـابله بـا سـاحران و ظهور و غلبه حق بر سـحر سـاحران و ایمـان آوردن ساحران و اشاره‌ای اجمالی به بیرون بردن بنی‌اسـرائیل و شـکافته شـدن آب دریـا و تعقیب کردن فرعون و لشـگریانش او (مـوسـی) و بنی‌اســرائیـل را سـرانجام غـرق

شـدن فـرعـون، می‌بـاشد.

اگر فرعون در پاسخ آن دو گفت: پروردگار شما کیست؟ در حقیقت خواسته است از ربوبیت خدای سبحان برای خود تغافل کند و خود را به این راه بزند که من کلمه پروردگارت را نشنیدم لذا می‌پرسد پروردگاری که شما رسول او هستید کیست؟

یکی از اصول قطعی و مسلم نزد امم بت‌پرست این است که آفریدگار تمامی عالم حقیقتی است که بزرگ‌تر از آن است که با مقیاسی اندازه‌گیری و تحدید شود و عظیم‌تر

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۴۵)

از آن است که عقل و یا وهم کسی به او احاطه یابد و محال است کسی با عبادت خود متوجه او شده و با قربانیش به او تقرب جوید، پس او را نباید اله و رب خود گرفت، بلکه واجب آن است که در عبادت متوجه بعضی از مقربین درگاهش شد و برای آن واسطه قربانی کرد، تا او آدمی را به خدا نزدیک نموده، در درگاهش شفاعت کند. این واسطه‌ها همان آلهه و اربابند و خدای سبحان نه اله است و نه رب، بلکه او اله آلهه و رب ارباب است، پس این که کسی بگوید: برای من ربی است، لابد مقصودش یکی از آلهه غیر خدا است و نمی‌تواند مقصودش خدای سبحان باشد. در محاوره وثنی‌ها و گفتگوهاشان همین معنا مقصود است.

پس این که فرعون پرسید پروردگار شما کیست؟ نخواست وجود خدای سبحان را که آفریدگار همه عالم است انکار کند و نیز این سؤال وی انکار این که خود او الهی دارد

(۲۴۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نیست، بلکه منظور او این بوده که بفهمد اله موسی و فرعون کیست؟ آیا غیر فرعون اله و ربی دارند؟ و این همان معنایی است که گفتیم از تغافل فرعون از دعوت آن دو به خدای سبحان در اولین بار دعوتشان استفاده می‌شد، پس فرعون چنین فرض کرده (ولو فرض شخص متجاهل) که موسی و برادرش او را به سوی بعضی آلهه غیر خدا که معمول در آن روز بوده می‌خوانند، لذا می‌پرسد آن اله و رب کیست؟

در میان وثنی‌ها نیز رسم بوده که هر کس از هر اله که خوشش می‌آمده آن را اله خود می‌گرفته و چه بسا که در گرفتن اله تفنن می‌کردند، وقتی از یک اله سیر می‌شدند رب و الهی دیگر بر می‌گزیدند.

«قالَ رَبُّنَا الَّذِی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!» (۵۰ / طه) یعنی، پروردگار من آن کسی است که میان همه موجودات رابطه برقرار کرده و وجود هر موجودی را با تجهیزات آن یعنی قوا و آلات و آثاری که به وسیله آن به هدفش منتهی می‌شود، با سایر موجودات مرتبط نموده است.

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۴۷)

جمله مورد بحث مشتمل بر برهانی است که ربوبیت منحصره را برای خدای‌تعالی اثبات می‌کند.

«قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْاُولی؟» (۵۱ / طه) چون فرعون مانند سایر وثنی مذهبان منکر معاد بود، لذا گفتگوی از مسأله ربوبیت را که از موسی پاسخ دندان شکنی شنیده بود رها کرده، به مسأله معاد پرداخت و از در استبعاد و ناباوری از او پرسید مگر چنین چیزی ممکن است؟ یعنی امت‌ها و انسان‌های ادوار گذشته‌ای که مردند و نابود شدند و دیگر نه خبری از ایشان هست و نه اثری چه حالی دارند و چگونه پاداش و کیفر اعمال خود را دیدند با این که در عالم هستی نه عاملی از آنان هست و نه عملی و جز نام و افسانه‌ای از آنان نمانده است؟

(۲۴۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبّی فی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبّی وَ لا یَنْسی!» (۵۲ / طه) موسی علیه‌السلام در پاسخ از سؤال فرعون، علمی مطلق و به تمام تفاصیل و جزئیات قرون گذشته را برای خدا اثبات می‌کند و می‌گوید: علم آن نزد پروردگار من است! پاداش و کیفر قرون

اولی برای کسی مشکل است که به آن علم نداشته باشد، اما برای پروردگار من که عالم به حال ایشان است و خطا و تغییر در علمش راه ندارد و غیبت و زوال نمی‌پذیرد، اشکال و استبعادی ندارد!

«قالَ اَجِئْتَنا لِتُخْرِجَنا مِنْ اَرْضِنا بِسِحْرِکَ یا مُوسی!» (۵۷ / طه) او موسی را اولاً به سحر متهم کرد تا دیگر ملزم و مجبور به اعتراف به صدق دعوت او و معجزاتش نگردد، ثانیا به این که می‌خواهد نژاد قبط را از سرزمینشان که همان سرزمین مصر است

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۴۹)

بیرون کند. این تهمت تهمتی است سیاسی تا بدان وسیله افکار عمومی را علیه او بشوراند و او را دشمن ملت معرفی کند، دشمنی که می‌خواهد با نقشه‌هایش آنان را از وطن و آب و خاکشان بیرون بریزد و معلوم است کسی که وطن ندارد زندگی ندارد.

فرعون گفت: سوگند می‌خورم که سحری در مقابل سحرت بیاورم که حجت تو را قطع و اراده‌ات را ابطال کند، حال بین ما و خودت روزی را در مکانی وعده بگذار که نه ما تخلف کنیم و نه تو!

موسی گفت: موعد شما روز زینت و روز پراکنده شدن مردم در هنگام ظهر باشد. اگر این را شرط کرد برای این بود که آن‌چه جریان می‌یابد اولاً همه باشند و در ثانی در روشنایی آفتاب همه ببینند.

«قالَ لَهُمْ مُوسی وَیْلَکُمْ لا تَفْتَرُوا عَلَی اللّهِ کَذِبا فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذابٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ

(۲۵۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

افْتَری!» (۶۱ / طه) این کلام از موسی علیه‌السلام موعظه‌ای است به فرعونیان که بترسند و بر خدا دروغ افترا نبندند.

«فَتَنازَعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوی ـ آن‌ها میان خودشان در کارشان مناقشه کردند و رازها آهسته گفتند...!» (۶۲ / طه) معلوم می‌شود که این تنازع و اختلاف به خاطر موعظه‌ای در میان آنان بپاشد که موسی با آن وعظشان کرده و تا حدی اثر خود را در ایشان گذاشته است. از جمله بعدی که در حکایت کلام ساحران فرموده: «اِنّا امَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا وَ ما اَکْرَهْتَنا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ» (۷۳ / طه) معلوم می‌شود که اختلاف مزبور در همان اولین باری که پیدا شد، در میان همین ساحران پیدا شده و از ناحیه ایشان بوده و چه بسا از جمله آینده که گفت: «ثم ائتوا صفا» فهمیده شود که آن عده‌ای که در کار معارضه با موسی تردید کردند و یا تصمیم گرفتند که معارضه نکنند، بعضی از همین ساحران بودند.

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۵۱)

به هر حال وقتی فرعون و ایادیش دیدند که مردم در کار معارضه با موسی اختلاف کردند و این اختلاف مایه رسوایی و شکست ایشان است، با یکدیگر خلوت کردند و پس از مشورت‌های محرمانه چنین تصمیم گرفتند که با مردم درباره حکمت و موعظه‌ای که موسی به سمع ایشان رسانده اصلاً حرف نزنند و نزدند بلکه آن را مسکوت گذاشته و تهمت فرعون را وسیله قرار داده و گفتند: موسی ساحری است که می‌خواهد شما نژاد قبط را از سرزمینتان بیرون کند و معلوم است که هیچ قومی به این کار تن در نمی‌دهد! بازار عوام‌فریبی و مکاری رواج یافت و مردم را وادار به وحدت کلمه و انفاق کردند و هشدار دادند که سستی مکنید، ملیت و تمدن خود را حفظ نمایید و بر دشمنان حمله دسته جمعی بکنید. فرعون از یک سو مردم را می‌شورانید و از سوی دیگر با وعده‌های

(۲۵۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

جمیل دلگرم می‌کرد و به مردم که می‌پرسیدند: «ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین؟» می‌گفت: «نعم و انکم اذا لمن المقربین!» و به هر وجهی که ممکن بود چه از راه ترغیب و یا ترهیب، مردم را وادار کردند که نسبت به کیش خود پایداری کنند و علیه موسی علیه‌السلام برخیزند.

روز موعود همه در محل موعود جمع شدند و موسی نیز حاضر شد، آن گاه قبطیان موسی را مخیر کردند بین این که او اول بیندازد

و یا صبر کند تا ساحران اول بیندازند بعد او، موسی هم میدان را به آنان واگذاشت تا هر چه از طاقتشان برمی‌آید بیاورند و پیدا است که موسی دلش نسبت به وعده خدا گرم بود و هیچ قلق و اضطرابی نداشت!

«فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعي!» (۶۶ / طه) همین که موسی گفت: اول شما بیندازید، دیگر هیچ فاصله‌ای نشد که موسی دید آن‌چه را که دید،

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۵۳)

حتی بدون این که انداختن آن‌ها فاصله شده باشد. آن‌چه به خیال موسی درآمد به خیال سایر تماشاچیان نیز درآمد. در نفس خود نوعی ترس احساس نمود که خیلی قابل اعتناء نبود.

از احساس ترس موسی علیه‌السلام برمی‌آید که ساحران سحری نشان داده‌اند که شبیه به معجزه و نزدیک به آن بوده، هرچند که با همه عظمتش سحر و خالی از حقیقت بوده است، ولی آن چه موسی علیه‌السلام آورده بود معجزه و دارای حقیقت بود!

خدای‌تعالی موسی علیه‌السلام را آن‌چنان تأییدی کرد که دیگر نقطه ابهام و کمترین اشتباهی برای مردم باقی نماند، آری عصای موسی از دم سحر ساحران را درو کرد و همه را بلعید!

«قُلْنا لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلي...حَيْثُ أَتي!» (۶۸ و ۶۹ / طه) در این جمله به

(۲۵۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

منظور تأیید و تقویت موسی علیه‌السلام او را از ترسیدن نهی می‌کند که: تو از هر جهت مافوق آن‌هایی و چون چنین است دیگر هیچ یک از نقشه‌های شوم آنان و سحرشان به تو کاری نمی‌کند، پس دیگر موجبی نیست که بترسی!

«وَ أَلْقِ ما فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا...!» (۶۹ / طه) در این جمله موسی علیه‌السلام مأمور می‌شود که عصای خود را بیفکند تا همه آن چه را که آن‌ها درست کرده بودند ببلعد!

«إِنَّما صَنَعُوا كَيْدُ ساحِرٍ...» آن چه آنان دارند کید ساحران است که حقیقتی ندارد و آن چه با موسی است معجزه و حقیقت محض است و معلوم است که حق غالب است و مغلوب نمی‌شود!

«وَ لا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتي!» (۶۹ / طه) این جمله اثبات می‌کند که آن چه سحر

جزئیاتی دیگر از گفتمان موسی با فرعون و ساحران (۲۵۵)

ساحر عاید او می‌شود خیالی است از تماشاگران، خیالی باطل و خالی از حقیقت و معلوم است که در امر موهوم و خالی از واقعیت، فلاح و رستگاری حقیقی نیست!

باطل همواره اموری را آرایش می‌کند و آن را به صورت حق جلوه می‌دهد و از سوی دیگر حق نیز همواره باطل را رسوا نموده و آن چه را که در برابر ناظران اظهار می‌دارد می‌بلعد، چیزی که هست یا به سرعت این کار را می‌کند و یا به قدری مهلت و کندی!

مثل داستان موسی و سحر ساحران در تمام جنگ‌های بین حق و باطل یعنی هر باطلی که خودنمائی کند و هر حقی که آن را نابود سازد، جریان دارد...!(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۴، ص: ۲۲۵.

(۲۵۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

گفتمان موسی با فرعون، ساختن برج دیده‌بانی آسمان‌ها

«فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا اِلّاسِحْرٌ مُفْتَرًی وَ ما سَمِعْنا بِهذا فی ابائِنَا الاَوَّلینَ...!»

«پس چون موسی با معجزات روشن ما به سوی فرعونیان آمد گفتند: این جز سحری که به خدا بسته است چیز دیگری نیست و ما از نیاکان خود چنین چیزی نشنیده‌ایم!»

«موسی گفت: پروردگار من به کسی که به هدایت کردن از ناحیه او آمده داناتر است و بهتر می‌داند که خانه آخرت برای چه کسی است چون ستمگران رستگار نمی‌شوند!»

«فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من غیر از خودم معبودی برای شما نمی‌شناسم، ای هامان

گفتمان موسی با فرعون، ساختن برج دیده‌بانی (۲۵۷)

برایم بر گِل آتش برافروز و آجر بساز و برجی درست کن باشد که از معبود موسی اطلاعی بیابم و من او را از دروغگویان می‌دانم!»

«فرعون و لشکریانش در زمین بدون حق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما برنمی‌گردند!»

«پس ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا ریختیم پس بنگر که عاقبت ستمگران چگونه بود!»

«ما آنان را پیشوایانی کردیم که مردم را به سوی آتش دعوت می‌کردند و روز قیامت از آن مردم یاوری نخواهند یافت!»

«بعد از رفتنشان هم در دنیا لعنت و در قیامت زشت‌رویی نصیبشان کردیم!»

(۳۶ تا ۴۲ / قصص)

(۲۵۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا اِلّاسِحْرٌ مُفْتَرًی...!» (۳۶ / قصص) وقتی موسی نزد فرعونیان آمد، گفتند: این سحری است مفتری! یعنی این سحر از بس خلاف واقع است که گویا عین جعل کردن است، نه این که مجعول باشد. سحر مفتری اشاره است به معجزاتی که آن جناب آورد، یعنی این‌ها جز سحری من درآوردی نیست، چشم‌بندی‌ای است که خودش درست کرده و به دروغ به خدا نسبت می‌دهد!

آن‌چه موسی آورده دینی است نوظهور، که از پدران گذشته و قدیمی ما برایمان نقل نشده، که در عصری از اعصار به آن معتقد بوده باشند.

«وَ قالَ مُوسی رَبّی اَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ ـ موسی گفت: پروردگار من به کسی که به هدایت کردن از ناحیه او آمده داناتر است و بهتر

گفتمان موسی با فرعون، ساختن برج دیده‌بانی (۲۵۹)

می‌داند که خانه آخرت برای چه کسی است چون ستمگران رستگار نمی‌شوند!» (۳۷ / قصص)

در این که گفت: «چون ستمکاران رستگار نمی‌شوند» تعریض به فرعون و قومش است و در آن عاقبةالدار را از ایشان نفی کرده، برای این که آنان اساس سنت حیات را بر ظلم بنا نهادند، که معلوم است در چنین نظامی از عدالت اجتماعی خبری نیست و چنین نظامی بر خلاف فطرت انسانی است، که جزئی از نظام کون است، در نتیجه بر خلاف نظام آفرینش نیز هست و نظام آفرینش چنین نظام و اجتماعی را نابود خواهد کرد، پس چنین مردمی رستگار نمی‌شوند!

«وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا اَیُّهَا الْمَلَاءُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْری...!» (۳۸ / قصص) فرعون برای بزرگان قوم خود چنین اظهار کرد که از آیات و معجزات موسی و دعوت او برایش روشن نشده که معبودی در عالم هست که رب همه عالمیان باشد و اصلاً اطلاع

(۲۶۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

از معبودی غیر از خودش در عالم ندارد، آن‌گاه به هامان دستور می‌دهد که برجی بسازد، بلکه از بالای آن از اله و

معبـــود موسـی اطـلاعـی پیـــدا کنــد.

می گویـد: برایم برجی بساز تـا بر آخرین پله آن بالا ـ روم و به آسـمان‌ها نظر کنم، شایـد از اله موسـی اطلاعـی یـابم! گویا او خیال می‌کرده که خدای تعالی جسمی است که در بعضـی از طبقات جو یا افلاک منزل دارد، لذا اظهار امید می‌کند که اگر چنین برجی برایش درست کننـد از بالای آن به خـدای تعـالی اشـراف و اطلاع پیـدا کنـد، ممکن هم هست که او چنین خیـالی نمی‌کرده بلکه می‌خواسته مطلب را بر مردم مشتبه نموده و گمراهشان سازد.

یا این که مرادش این بوده برایش رصدخانه‌ای بسازند، تا ستارگان را رصدبندی نموده، از اوضاع کواکب استنباط کند آیا رسولی مبعوث شده تا با رسالت موسی

گفتمان موسی با فرعون، ساختن برج دیده‌بانی (۲۶۱)

تطبیق کند یا نـه و یا آن‌چـه موسـی ادعـا می‌کنـد حـق است یا نه؟

«وَ اِنّی لَاَظُنُّهُ مِنَ الْکاذِبینَ!» (۳۸ / قصـص) در این جا می گوید: نه تنها نسبت به اله دیگر غیر از خودم جهل دارم، بلکه از این طرف گمـان به عـدم چنین معبـودی دارم و گمـان دارم که موسـی دروغ می‌گویـد و این مـدعا را برای تلبیس و گمراه کردن مردم کرده است.

«وَ اسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ اِلَیْنا لا یُرْجَعُونَ!» (۳۹/قصص) یعنی حالشان حال کسی است که برنگشتن به سوی ما در نظرش رجحان دارد، چون در سویـدای دل یقین به رجوع داشـتند. آن‌ها معاد را انکار کردنـد در حالی که دل‌هایشان به آن یقین داشت و این انکارشان از ظلم و گردنکشی بود!(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۶، ص: ۴۹.

(۲۶۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

۲ ـ گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل

گفتمان موسی و بنی‌اسرائیل درباره ذبح گاو

«وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا اَتَتَّخِذُنا هُزُوا قـالَ اَعُـوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُـونَ مِـنَ الْجـاهِلینَ...!»

«و چون موسـی به قوم خویش گفت: خدا به شـما فرمان می‌دهد که گاوی را سـر ببرید گفتند مگر ما را ریشخند می کنی؟ گفت از نادان بودن به خدا پناه می‌برم!»

«گفتنـد: برای ما پروردگار خویش بخوان تا به ما روشن کنـد گاو چگونه گاوی است گفت: خدا گوید گاوی است نه سالخورده و نه خردسال بلکه میانه این دو

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۶۳)

حال پس آن چه را فرمان یافته‌اید کار بندید!»

«گفتند: برای ما پروردگار خویش را بخوان تا به ما روشن کند گاو چگونه گاوی بـاشــد که گاوان چنین به ما مشتبـه شده‌اند و گر خـدا بخـواهـد هدایت شویم!»

«گفت: خدا گوید که آن گاوی است نه رام که زمین شـخم زند و کشت آب دهد بلکه از کار بر کنار است و نشاندار نیست گفتند حالا حق مطلب را گفتی پس گاو را سـربریدنـد در حـالی کـه هنـوز می‌خـواستنـــد نکننــد!»

«و چون کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می کردید و خدا آن چه را نهان می‌داشتید آشکار کرد!»

«گفتیم پاره‌ای از گاو را بکشته بزنید خدا مردگان را چنین زنده می‌کند و نشانه‌های قدرت خویش به شما می‌نمایاند شاید تعقل کنید!»

(۲۶۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«از پس این جریان دل‌هایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت‌تر بود که بعضی سنگ‌ها جوی‌ها از آن بشکافد و بعضی آن‌ها دو پاره شود و آب از آن بیرون آید و بعضی از آن‌ها از ترس خدا فرود افتد و خدا از آن چه می‌کنید غافل نیست!»

(۶۷ تا ۷۴ / بقره)

«وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً...!»

این آیه راجع به داستان گاو بنی‌اسرائیل است و به خاطر همین قصه بود که نام سوره مورد بحث، سوره بقره شد.

آیه مورد بحث و چهار آیه بعد از آن، بر بی‌ادبی بنی‌اسرائیل دلالت می‌کنند، که پیغمبر خود را اذیت کردند و به او نسبت دادند که ما را مسخره می‌کنی و با آن

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۶۵)

توضیح‌خواهی‌های بی‌جای خود که پرسیدند: گاوی که می‌گویی چطور گاوی باشد؟ اوامر الهی و بیانات انبیاء را نسبت ابهام دادند و طوری سخن گفتند که از سراپای سخنشان توهین و استخفاف به مقام والای ربوبیت استشمام می‌شود، چند نوبت به موسی گفتند: به پروردگارت بگو! گویا پروردگار موسی را پروردگار خود نمی‌دانستند: «ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ ـ از پروردگارت برای ما بپرس که آن گاو چگونه گاوی باشد؟» (۶۸ / بقره) و به این اکتفاء نکرده، بار دیگر همین بی‌ادبی را تکرار نموده گفتند: «ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها ـ از پروردگارت بخواه تا رنگ آن گاو را برایمان روشن سازد!» (۶۹ / بقره) باز به این اکتفاء نکرده، بار سوم گفتند: «ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ؟ اِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا ـ از پروردگارت بخواه، این گاو را برای ما مشخص کند که گاو بر ما مشتبه شده است!» (۷۰ / بقره)

(۲۶۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

به طوری که ملاحظه می‌کنید، این بی‌ادبان، حتی یک بار هم نگفتند: «از پروردگارمان بخواه!» و از این گذشته، مکرر گفتند: «قضیه گاو برای ما مشتبه شده!» و با این بی‌ادبی خود، نسبت گیجی و تشابه به بیان خدا دادند.

علاوه بر همه آن بی‌ادبی‌ها و مهم‌تر از همه آن‌ها، این که گفتند: «اِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا ـ جنس گاو برایمان مشتبه شده!» و نگفتند: «اِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَت عَلَیْنا ـ آن گاو مخصوص که باید به وسیله زدن دم آن به کشته بنی‌اسرائیل او را زنده کنی، برای ما مشتبه شده!» گویا خواسته‌اند بگویند: همه گاوها که خاصیت مرده زنده کردن ندارند و این خاصیت مال یک گاو مشخص است، که این مقدار بیان تو آن گاو را مشخص نکرد.

و خلاصه تأثیر نامبرده را از گاو دانسته‌اند، نه از خدا، با این که تأثیر همه از خدای سبحان است، نه از گاو معین و خدای تعالی هم نفرموده بود: که گاو معینی را بکشید،

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۶۷)

بلکه به طور مطلق فرموده بود: یک گاو بکشید و بنی‌اسرائیل می‌توانستند، از این اطلاق کلام خدا استفاده نموده و یک گاو بکشند. از این هم که بگذریم، در ابتدای گفتگو، موسی علیه‌السلام را نسبت جهالت و بیهوده کاری و مسخرگی دادند و گفتند: «اَتَتَّخِذُنا هُزُوا ـ آیا ما را مسخره گرفته‌ای؟» (۶۷ / بقره) و آن گاه بعد از همه بیان که برایشان کرد، تازه گفتند: «الْانَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ـ حالا حق را گفتی!» (۷۱ / بقره) گویا تاکنون هر چه گفتی باطل بوده و معلوم بوده است که بطلان پیام یک پیامبر، مساوی است با بطلان بیان الهی.

وقتی بنی اسرائیل فرمان: «اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً!» (۶۷ / بقره) را شنیدند، تعجب کردند و جز این که کلام موسی پیغمبر خدا را حمل بر این کنند که مردم را مسخره کرده، محمل دیگری برای گاوکشی نیافتند، چون هر چه فکر کردند، هیچ

(۲۶۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

رابطه‌ای میان درخواست خود، یعنی داوری در مسئله آن کشته و کشف آن جنایت و میان گاوکشی نیافتند، لذا گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟

منشأ این اعتراضشان، نداشتن روح تسلیم و اطاعت و در عوض داشتن ملکه استکبار و خوی نخوت و سرکشی بود و به اصطلاح می‌خواستند بگویند: ما هرگز زیر بار تقلید نمی‌رویم، تا چیزی را نبینیم، نمی‌پذیریم، هم‌چنان که در مسئله ایمان به خدا به او گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً ـ ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر وقتی که خدا را فاش و هویدا ببینیم!» (۵۵ / بقره) و به این انحراف مبتلاـ نشدند، مگر به خاطر این که می‌خواستند در همه امور استقلال داشته باشند، چه اموری که در خور استقلالشان بود و چه آن اموری که در خور آن نبود، لذا احکام جاری در محسوسات را در معقولات هم جاری می کردند و از

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۶۹)

پیامبر خود می‌خواستند: که پیامبرشان را به حس باصره آنان محسوس کند و یا می گفتند: «یامُوسَی اجْعَلْ لَنآاِلها کَما لَهُمْ الِهَةٌ قالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ـ ای موسی برا ما خدایی درست کن، همان‌طور که آنان خدایانی دارند، گفت: به راستی شما مردمی هستید که می‌خواهید همیشه نادان بمانید!» (۱۳۸ / اعراف) و خیال می کردند: پیغمبرشان هم مثل خودشان بوالهوس است و مانند آنان اهل بازی و مسخرگی است، لذا گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ یعنی مثل ما سفیه و نادانی؟ تا آن که این پندارشان را رد کرد و فرمود: «اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ!» (۶۷ / بقره) و در این پاسخ از خودش چیزی نگفت و نفرمود: من جاهل نیستم، بلکه فرمود: پناه به خدا می‌برم از این که از جاهلان باشم! خواست تا به عصمت الهی که هیچ‌وقت تخلف نمی‌پذیرد، تمسک جوید، نه به حکمت‌های مخلوقی، که بسیار تخلف‌پذیر است (به شهادت این که می‌بینیم، چه بسیار آلودگانی که علم و حکمت دارند، ولی از آلودگی جلوگیر ندارند!)

(۲۷۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بنی اسرائیل معتقد بودند: آدمی نباید سخنی را از کسی بپذیرد، مگر با دلیل و این اعتقاد هر چند صحیح است، و لکن اشتباهی که ایشان کردند، این بود: که خیال کردند آدمی می‌تواند به علت هر حکمی به طور تفصیل پی ببرد و اطلاع اجمال کافی نیست، به همین جهت از آن جناب خواستند تا تفصیل اوصاف گاو نامبرده را بیان کند، چون عقلشان حکم می کرد که نوع گاو خاصیت مرده زنده کردن را ندارد و اگر برای زنده کردن مقتول، الا و لابد باید گاوی کشته شود، لابد گاو مخصوصی است، که چنین خاصیتی دارد، پس باید باذکر اوصاف آن و با بیانی کامل، گاو نامبرده را مشخص کند.

لذا گفتند: از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند: این گاو چگونه گاوی است و چون بی‌جهت کار را بر خود سخت گرفتند، خدا هم بر آنان سخت گرفت و موسی در

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۷۱)

پاسخشان فرمود: باید گاوی باشد که نه لاغر باشد، نه پیر و نازا و نه بکر که تاکنون گوساله نیاورده باشد، بلکه متوسط الحال باشد. آن‌گاه پروردگارشان به حالشان ترحم کرد و اندرزشان فرمود، که این‌قدر در سؤال از خصوصیات گاو اصرار نکنند و دائره گاو را بر خود تنگ نسازند و به همین مقدار بیان قناعت کنند و فرمود: «فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ ـ همین را که از شما خواسته‌اند بیاورید!» (۶۸ / بقره)

ولی بنی‌اسرائیل با این اندرز هم از سؤال بازنایستادند و دوباره گفتند: از پروردگارت بخواه، رنگ آن گاو را برای ما بین کند،

فرمود: گاوی باشد زرد رنگ، ولی زرد پر رنگ و شفاف که بیننده از آن خوشش آید، در این جا دیگر وصف گاو تمام شد و کاملاً روشن گردید که آن گاو عبارت است از چه گاوی و دارای چه رنگی.

(۲۷۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

ولی با این حال باز راضی نشدند و دوباره همان حرف اول شان را تکرار کردند، آن هم باعبارتی که کم‌ترین بویی از شرم و حیا از آن استشمام نمی‌شود و گفتند از پروردگارت بخواه برای ما بیان کند که: این گاو چگونه گاوی باشد؟ چون گاو برای ما مشتبه شده و ما انشاءاللّه هدایت می‌شویم.

موسی علیه‌السلام برای بار سوم پاسخ داد و در توضیح ماهیت آن گاو و رنگش فرمود: گاوی باشد که هنوز برای شخم و آب‌کشی رام نشده باشد، نه بتواند شخم کند و نه آبیاری. وقتی بیان گاو تمام شد و دیگر چیزی نداشتند بپرسند، آن وقت گفتند: «حالا درست گفتی!» عینا مثل کسی که نمی‌خواهد سخن طرف خود را بپذیرند، ولی چون ادله او قوی است، ناگزیر می‌شود بگوید: بله درست است، که این اعترافش از روی ناچاری است و آن‌گاه از لجبازی خود عذرخواهی کند، به این که آخر تاکنون سخنت روشن نبود و بیانت تمام نبود، حالا تمام شد، دلیل بر این که در اعتراف به «الْاٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ!» (۷۱ / بقره) ایشان، نظیر اعتراف آن شخص است این است که در آخر می‌فرماید: «فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ ـ گاو را کشتند، اما خودشان هرگز نمی‌خواستند بکشند!» خلاصه هنوز ایمان درونی به سخن موسی پیدا نکرده بودند و اگر گاو را کشتند، برای این بود که دیگر بهانه‌ای نداشتند و مجبور به قبول شدند.

گفتمان‌های موسی با بنی‌اسرائیل (۲۷۳)

«وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسا، فَادّارَأْتُمْ فیها...» (۷۲ / بقره) در این جا به اصل قصه می‌پردازد، شخصی را کشته بودند و آن‌گاه تدافع می‌کردند، یعنی هر طائفه خون او را از خود دور می‌کرد و به دیگری نسبت می‌داد. خدا می‌خواست آن‌چه آنان کتمان کرده بودند برملا سازد، لذا دستور داد: «گفتیم پاره‌ای از گاو را بکشته بزنید خدا مردگان را چنین زنده می‌کند و نشانه‌های قدرت خویش به شما می‌نمایاند شاید تعقل کنید!»

(۲۷۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«از پس این جریان دل‌هایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت‌تر بود که بعضی سنگ‌ها جوی‌ها از آن بشکافد و بعضی آن‌ها دو پاره شود و آب از آن بیرون آید و بعضی از آن‌ها از ترس خدا فرود افتد و خدا از آن چه می‌کنید غافل نیست!»(۱)

لجاجت‌های بنی‌اسرائیل و گفتمان‌های موسی علیه‌السلام

«وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۳۰۰.

لجاجت‌های بنی‌اسرائیل و گفتمان‌های موسی علیه‌السلام (۲۷۵)

اِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ...!»

«و موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله‌پرستی به خود ستم کردید، پس به سوی خالق خود بازآئید و یکدگر را بکشید که این نزد خالقتان برای شما بهتر است پس خدا بر شما ببخشید که او بخشنده و رحیم است!»

«و چون گفتید: ای موسی تو را باور نکنیم تا خدا را آشکار ببینیم در نتیجه صاعقه شما را بگرفت در حالی که خود تماشا می‌کردید!»

«آن گاه شما را از پس مرگتان زنده کردیم شاید سپاس بدارید!»

«و ابر را سایبان کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده‌ایم بخورید و این نیاکان شما به ما ستم

(۲۷۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نکردند بلکه به خودشان ستم‌می کردند!»

«و چون گفتیم به این شهر درآیید و از هر جای آن خواستید به فراوانی بخورید و از این در سجده‌کنان درون روید و بگوئید: گناهان ما را فرو ریز تا گناهان شما را بیامرزیم و نیکوکاران را فزونی دهیم!»

«و کسانی که ستم کردند سخنی جز آن چه دستور داشتند بگفتند و بر آن‌ها که ستم کردند به خاطر کارهای ناروا که همی کردند از آسمان عذابی نازل کردیم!»

«و چون موسی برای قوم خویش آب همی خواست گفتیم عصای خود به این سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بشکافد که هر گروهی آبخور خویش بدانست روزی خدا را بخورید و بنوشید و در زمین به تباهکاری سرمکشید!»

«و چون گفتید ای موسی ما به یک خوراک نمی‌توانیم بسازیم پروردگار خویش

لجاجت‌های بنی‌اسرائیل و گفتمان‌های موسی علیه‌السلام (۲۷۷)

را بخوان تا از آن چه زمین همی رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت چگونه پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید به شهر فرود آئید تا این چیزها که خواستید بیابید و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر شد و به غضب خدا مبتلا شدند زیرا آیه‌های خدا را انکار کردند و پیامبران را بناروا همی کشتند زیرا نافرمان شده بودند و تعدی همی کردند!» (۵۴ تا ۶۱ / بقره)

ظاهر آیه شریفه و ماقبل آن این است که این خطاب‌ها و انواع تعدی‌ها و گناهانی که از بنی‌اسرائیل در این آیات شمرده، همه آن‌ها به همه بنی‌اسرائیل نسبت داده شده، با این که می‌دانیم آن گناهان از بعضی از ایشان سر زده و این برای آن است که بنی‌اسرائیل جامعه‌ای بودند که قومیت در آن‌ها شدید بود، چون یک تن بودند، در نتیجه

(۲۷۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

اگر عملی از بعضی سر می‌زد همه بدان راضی می‌شدند و عمل بعضی را به همه نسبت می‌دادند وگرنه همه بنی‌اسرائیل گوساله نپرستیدند و همه آنان پیغمبران خدای را نکشتند و همچنین سایر گناهان را همگی مرتکب نشدند.

بنابراین جمله: «فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ!» هم قطعا خطاب به همه نیست، بلکه منظور آن‌هایند که گوساله پرستیدند.

«فَتابَ عَلَیْکُمْ...!» دلالت دارد بر این که بعد از آن کشتار، توبه‌شان قبول شده است. در روایات هم آمده که توبه ایشان قبل از کشته شدن همه مجرمین نازل شد. از این جا می‌فهمیم، که امر به یکدیگرکشی، امری امتحانی بوده، نظیر امر به کشتن ابراهیم اسماعیل فرزند خود را، که قبل از کشته شدن اسماعیل خطاب آمد: «ای ابراهیم تو دستوری را که در خواب گرفته بودی، انجام دادی!»

لجاجت‌های بنی‌اسرائیل و گفتمان‌های موسی علیه‌السلام (۲۷۹)

در داستان موسی علیه‌السلام هم آن جناب فرمان داده بود که: به سوی آفریدگارتان توبه ببرید و یکدیگر را بکشید که این در نزد باریء شما، برایتان بهتر است، خدای سبحان هم همین فرمان او را امضاء کرد و کشتن بعض را کشتن کل به حساب آورده، توبه را بر آنان نازل کرد.

«ذلِکَ بِما عَصَوْا...!» نافرمانی و مداومت آنان در تجاوز، علت کفرشان به آیات خدا و پیغمبرکشی شد!(۱)

گفتمان موسی در دشت سرگردانی

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۲۸۴.

«وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِه یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ اِذْ جَعَلَ فیکُمْ اَنْبِیآءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکا وَ اتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ اَحَدا مِنَ الْعالَمینَ!»

«یا قَوْمِ ادْخُلُوا الاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی اَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ...!»

«و تو ای رسول به یاد آر آن زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای مردم به یاد آرید این نعمت را که خدا به شما ارزانی داشت که انبیائی در میان شما قرار دارد و شما را، پس از سال‌ها و قرن‌ها بردگی فرعون، آزاد و مالك سرنوشت خود کرد و از عنایات و الطاف خود به شما بهره‌هایی داد که به احدی از اهل زمان نداد!»

«ای قوم بنی‌اسرائیل به این سرزمین مقدس که خدا برایتان مقدر کرده درآئید و از

دین خود برنگردید که اگر برگردید به خسران افتاده‌اید!»

«بنی‌اسرائیل گفتند: ای موسی در آن جا مردمی نیرومند و دارای سطوت هست، و ما هرگز بدان‌جا درنیائیم مگر بعد از آن که آن مردم از آن جا خارج شوند، اگر خارج شدند البته ما داخل خواهیم شد!»

«دو نفر از میان جمعیتی که ترس خدا در دل داشتند و خدا به آن دو موهبتی کرده، روی به مردم کرده و گفتند: از مرز این سرزمین داخل شوید و مطمئن باشید که همین که از مرز گذشتید شما غالب خواهید شد! و اگر به راستی ایمان دارید توکل و تکیه به خدا کنید!»

«مجددا گفتند ای موسی تا آن مردم در آن سرزمین هستند ابدا ما داخل آن سرزمین نخواهیم شد و اگر پاره‌ای جز گرفتن آن سرزمین نیست تو خودت با

پروردگارت بروید و با آنان جنگ بکنید ما همین‌جا نشسته‌ایم!»

«موسی عرضه داشت: پروردگارا من اختیار جز خودم و برادرم را ندارم و نمی‌توانم این قوم را به اطاعت فرمان تو مجبور سازم پس بین من و بین این مردم عصیانگر جدائی بینداز!»

«خدای تعالی فرمود: به جرم این نافرمانیشان دست یافتن به آن سرزمین تا چهل سال بر آنان تحریم شد در نتیجه چهل سال در بیابان سرگردان باشند و تو برای این قوم عصیانگر هیچ اندوه مخور!» (۲۰ تا ۲۶ / مائده)

این آیات نیز به پاره‌ای از میثاق‌هایی که از اهل کتاب گرفته شده بود اشاره دارد و آن میثاق این بود که با خدا پیمان بستند که نسبت بدان‌چه موسی می‌گوید مطیع محض

باشند، ولی در برابر موسی جبهه‌گیری نموده، به طور صریح دعوتش را رد کردند و خدای‌تعالی در کیفر این گناهشان به عذاب تیه و سرگردانی که خود عذابی از ناحیه خدا بود گرفتار نمود!

آیاتی که در داستان‌های موسی علیه‌السلام نازل شده دلالت دارد بر این که داستان مورد بحث که موسی علیه‌السلام قوم خود را دعوت کرده به این که داخل در سرزمین مقدس شوند در زمانی واقع شده که از مصر بیرون آمده بودند.

قبل از فرمان داخل شدن در سرزمین مقدس عده‌ای از معجزات از قبیل منّ و سلوی و انفجار چشمه‌های دوازده‌گانه از یک سنگ و سایه‌افکندن ابر بر سر آنان رخ داده بود.

از این رو که جمله «الْقَوْمِ الْفاسِقینَ!» دو نوبت تکرار شده چنین برمی‌آید که قبل از این فرمان از ناحیه بنی‌اسرائیل مخالفت و معصیت رسول مکرر پیش آمده بوده و

(۲۸۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

به قدری این مخالفت را تکرار کرده‌اند که صفت فسق بر آنان صادق شده است!

بنابراین همه این‌ها قرینه‌هایی است که دلالت می‌کند بر این که داستان داخل نشدنشان به ارض مقدسه و در نتیجه سرگردانیشان در قسمت اخیر زندگی موسی علیه‌السلام در بین بنی‌اسرائیل واقع شده و غالب داستان‌هایی که در قرآن کریم از بنی‌اسرائیل حکایت شده قبل از این قسمت بوده است.

این که موسی علیه‌السلام خطاب به قوم خود فرموده: «اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ...!» منظور از آن نعمت‌هایی است که خدای تعالی بر بنی‌اسرائیل ارزانی داشته و آنان را بدان اختصاص داده و اگر قبل از صدور این فرمان که باید داخل ارض مقدسه شوند نعمت‌ها را به رخ آنان کشیده و به یادشان آورده، برای این بوده که این فرمان را با نشاط بپذیرند و آن را مایه زیادتر شدن نعمت و تمامیت نعمت‌های قبلی خود تلقی کنند، چون

گفتمان موسی در دشت سرگردانی (۲۸۵)

خدای تعالی قبل از این فرمان نعمت‌ها به آنان ارزانی داشته بود: موسی را بر آنان مبعوث نموده و به سوی دین خود هدایتشان کرده بود و از شر آل‌فرعون نجاتشان داده تورات را بر آنان نازل و شریعت را برایشان تشریع کرده بود، دیگر تا تمامیت نعمت چیزی به جز تشکیل حکومت نمانده بود و فرمان داخل شدن در ارض مقدسه به همین منظور بوده که در آن سرزمین توطن نموده آقائی و استقلال به دست آورند.

«یا قَوْمِ ادْخُلُوا الاَْرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی اَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ!» (۲۱ / مائده) در این آیه موسی به بنی‌اسرائیل دستور داده که داخل در سرزمین مقدس شوند و خود آن جناب از وضع آنان پیش‌بینی کرده بود که از این دستور تمرد خواهند کرد و رفتن به آن سرزمین را نخواهند پذیرفت، به همین جهت امر خود را تأکید کرد به این که مبادا سرپیچی کنید و دوباره به دوران سابق خود برگردید

(۲۸۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

که اگر چنین کنید زیانکار خواهید شد! دلیل بر این که جناب چنین استنباطی داشته این است که وقتی بنی‌اسرائیل دستور آن جناب را رد کردند، موسی علیه‌السلام آنان را به وصف فاسقین توصیف کرد و اگر بنی‌اسرائیل مردم درستی بودند و سابقه نافرمانی و تمرد نداشتند و تنها این یک دستور موسی را تمرد کرده بودند، اطلاق فاسق که اسم فاعل است و ثبات و دوام را می‌رساند بر آنان درست نبود!

«قالُوا یا مُوسی اِنَّ فیها قَوْما جَبّارینَ وَ اِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّی یَخْرُجُوا مِنْها فَاِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَاِنّا داخِلُونَ!» (۲۲ / مائده) جبارین کسانی است که صاحب سطوت و نیرو باشند و به مردم زور بگویند و هر چه بخواهند به مردم تحمیل کنند. بنی‌اسرائیل با موسی شرط کرده‌اند که ما وقتی دستور تو را عملی نموده و داخل این سرزمین می‌شویم که آن جباران از آن جا خارج شوند و حقیقت این شرط کردن رد گفتار موسی علیه‌السلام است، هر چند که بعد از رد گفتار آن جناب دوباره وعده داده‌اند که اگر آن‌ها خارج شوند ما داخل خواهیم شد.

گفتمان موسی در دشت سرگردانی (۲۸۷)

«قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذینَ یَخافُونَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمَا...!» (۲۳ / مائده) در بین آن جمعیت دو نفر بودند که از خدا می‌ترسیده‌اند و از نافرمانی امر او و دستور پیغمبر او دلواپس بوده‌اند. البته خداترسان تنها آن دو نفر نبوده‌اند، بلکه جماعتی بوده‌اند که از میان آنان

دو نفر برخاسته و گفته‌اند ای مردم به شهر درآئید، همین که از در داخل شوید غالب خواهید بود.

«قالُوا یا مُوسی اِنّا لَنْ نَدْخُلَها اَبَدا ما دامُوا فیها...!» (۲۴ / مائده) این که در این آیه شریفه ـ البته به حکایت قرآن کریم ـ عبارت هرگز داخل آن نمی‌شویم را تکرار کرده‌اند برای این بوده که موسی علیه‌السلام را برای همیشه مأیوس سازند، تا در

(۲۸۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نتیجه موسی دیگر نسبت به دعوتش اصرار نورزد و دعوت خود را تکرار نکند!

در این گفتار بنی‌اسرائیل وجوهی از اهانت و عتاب و زورگویی نسبت به مقام موسی علیه‌السلام و نسبت به تذکری که آن جناب درباره امر خدای‌تعالی داد، دیده می‌شود. سخن بی‌ادبانه و عصیانگرانه خود را دوباره تکرار و تأکید کردند که ما هرگز داخل این سرزمین نخواهیم شد! جهالتشان آن‌قدر جرأت و جسارتشان داد که از بی‌ادبی‌های قبلی خود نتیجه‌ای گرفتند که از سخنان سابقشان زشت‌تر بود، آن این بود که: تو و پروردگارت بروید با مردم این سرزمین قتال کنید ما همین‌جا نشسته‌ایم!

این گفتارشان به روشن‌ترین وجهی دلالت دارد بر این که درباره خدای تعالی همان اعتقاد باطلی را داشته‌اند که بت‌پرستان دارند و آن این است که پنداشته‌اند خدای تعالی هم موجودی شبیه به یک انسان است. واقعا هم یهود چنین اعتقادی داشته‌اند، برای این

گفتمان موسی در دشت سرگردانی (۲۸۹)

که همین یهود بود که بنا به حکایت قرآن کریم بعد از عبور از دریا و رسیدن به قومی که بت می‌پرستیدند به موسی گفتند: تو نیز برای ما خدایانی چند درست کن، همان‌طور که این‌ها خدایان زیاد دارند، موسی در پاسخشان فرمود: به راستی که شما مردمی نادان هستید!

این اعتقاد به جسمانی بودن خدا و شباهتش به انسان‌ها همواره در یهود بوده و امروز نیز بر همان اعتقاد هستند، به دلیل کتاب‌هایی که در بین آنان دائر و رائج است.

«قالَ رَبِّ اِنّی لا اَمْلِکُ اِلاّ نَفْسی وَ اَخی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقینَ!» (۲۵/مائده) موسی علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را به دینی فطری و همه‌کس فهم، خوانده و در ابلاغ رسالت خود هیچ‌گونه کوتاهی نکرده ولی مجتمع بنی‌اسرائیل دعوتش را رد کرده، آن هم به بدترین و بی‌ادبانه‌ترین وجه، خوب در چنین مقامی اقتضا داشته که بگوید

(۲۹۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پروردگارا من رسالت تو را ابلاغ کردم و عذر را از گردنم افکندم و در اقامه امر تو صاحب اختیار و مالک غیر خودم نیستم، برادرم نیز مثل من و ما هر دو آن مقدار تکلیف را که متوجه ما بود انجام دادیم، ولی قوم با شدیدترین وجه انکار و امتناع در برابر ما جبهه‌گیری کردند و ما الان در حالی هستیم که به کلی از بنی‌اسرائیل مأیوسیم و خلاصه راه قطع شده، تو خودت به ربوبیت گره از این کار بگشا و راه را برای رسیدن آنان به وعده‌ای که به ایشان داده‌ای هموار ساز، وعده اتمام نعمت و به ارث دادن زمین و جانشین کردن آنان در زمین و بین ما و قوم فاسق ما حکمی قاطع بفرما!

این برخورد خشن موسی علیه‌السلام را بیچاره کرد، چون نمی‌توانست بنی‌اسرائیل را به‌حال خودشان واگذارد و از دستوری که داده بود چشم‌پوشی نماید، برای این که اگر چنین می‌کرد دعوتش از اصل باطل می‌شد و دیگر از این به بعد

گفتمان موسی در دشت سرگردانی (۲۹۱)

هم نمی‌توانست امر و نهیی به آنان بکند و ارکان آن وحدتی که تا امروز در بین آنان ایجاد کرده بود به کلی متلاشی می‌شد.

«قالَ فَاِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ اَرْبَعینَ سَنَةً یَتیهُونَ فِی الاْرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْفاسِقینَ!» (۲۶ / مائده) مراد از این جمله که فرمود: آن سرزمین محرم شده، حرمت شرعی نیست، بلکه منظور حرمت تکوینی است، یعنی خدای تعالی به خاطر سرپیچی بی‌ادبانه و بی‌شرمانه که کردید چنین مقدر فرموده که تا چهل سال نتوانید داخل آن سرزمین شوید و گرفتار سرگردانی گردید!

خدای تعالی در این آیه نظریه و کلام موسی را که آن مردم را فاسق خوانده بود امضا و تصدیق نموده و خود او نیز آنان را فاسق خواند!

سرزمین مقدس بر آنان حرام شد، یعنی داخل شدنشان به آن سرزمین حرام

(۲۹۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

تکوینی شد، به این معنا که: ما چنین مقدر نمودیم که تا چهل سال موفق به داخل شدن در آن نشوند و از صبح تا شام به طرف آن سرزمین راهپیمایی بکنند ولی مانند اسب عصاری در آخر روز ببینند که در همان نقطه‌ای هستند که صبح از آن جا به راه افتاده بودند، نه قدمی به سوی آن سرزمین نزدیک شده باشند و نه لحظه‌ای و روزی به شهر دیگری از شهرهای روی زمین برسند درآورند و نه زندگی صحرانشینی داشته باشند تا چون قبائل بدوی و صحرانشین زندگی کنند، پس ای موسی دل تو به حال این مردمی که به قول خودت فاسقند نسوزد و غمشان را مخور که مبتلاـ به این عذاب یعنی عذاب سرگردانی شده‌اند برای این که فاسقند و نباید درباره مردم فاسق وقتی که وبال فسق خود را می‌چشند محزون شد!(۱)

۱- المیزان، ج: ۵، ص: ۴۶۴.

گفتمان موسی در دشت سرگردانی (۲۹۳)

۳ ـ گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام

گفتمان شعیب با قوم کم‌فروش و مفسدین فی‌الارض

«وَ اِلی مَدْیَنَ اَخاهُمْ شُعَیْبا قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْجاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاَوْفُواالْکَیْلَ وَالْمیزانَ وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیآءَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِی الاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ...!»

«و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، او به قوم خود گفت: ای قوم! خدای یگانه را که جز او خدایی ندارید بپرستید، برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمده و حجت بر شما تمام شده، پیمانه و وزن را تمام دهید (کم‌فروشی مکنید!) و حق مردم را کم مدهید و در این سرزمین پس از اصلاح آن فساد راه میندازید، این دستور را اگر باور داشته باشید برای شما بهتر است!»

(۲۹۴)

«بر سر هر راه منشینید که مردم را بترسانید و کسی را که به خدا ایمان آورده از راه خدا بازدارید و راه خدا را منحرف خواسته باشید، زمانی را به یاد آرید که اندک بودید و خدا بسیارتان کرد، به یاد آرید و بنگرید سرانجام تباهکاران چگونه بود!»

«اگر گروهی از شما به این آیینی که من برای ابلاغ آن مبعوث شده‌ام ایمان آورده‌اند، و گروهی ایمان نیاورده‌اند، صبر کنید تا خدای‌مان داوری کند، او بهترین داوران است!»

«بزرگان قوم وی که گردن‌کشی می‌کردند گفتند: ای شعیب! ما تو را با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند، از آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آیین ما بازگردید، گفت: به آیین شما بازگردیم هر چند از آن نفرت داشته باشیم؟»

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۲۹۵)

«اگر پس از آن که خدا ما را از آیین شما رهایی داده بدان بازگردیم درباره خدا دروغی ساخته‌ایم، ما رانسزد که بدان بازگردیم، مگر خدا، پروردگارمان بخواهد که علم پروردگار ما به همه چیز رسا است و ما کار خویش را به خدا واگذاشته‌ایم، پروردگارا! میان ما و قوممان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی!»

«بزرگان قوم که کافر بودند گفتند: اگر شعیب را پیروی کنید زیان خواهید دید!»

«زلزله گریبان ایشان را بگرفت و در خانه‌های خویش بی‌جان شده و به زانو درآمدند!»

«گویی کسانی که شعیب را تکذیب کردند هرگز در آن دیار نبودند و کسانی که شعیب را تکذیب می‌کردند، خود مردمی زیان‌کار بودند!»

(۲۹۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«آن گاه از آنان روبرتافته و گفت: ای قوم! من پیغام‌های پروردگار خویش را به شما رساندم و نصیحتتان کردم، چگونه برای گروهی که کفر می‌ورزند اندوهگین شوم؟» (۸۵ تا ۹۳ / اعراف)

شعیب علیه‌السلام نیز مانند نوح و سایر انبیای قبل از خود دعوت خویش را بر اساس توحید قرار داده بود.

«فَاَوْفُواالْکَیْلَ وَ الْمیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیآءَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها...!» شعیب علیه‌السلام نخست قوم خود را پس از دعوت به توحید که اصل و پایه دین است به وفای به کیل و میزان و اجتناب از کم‌فروشی که در آن روز متداول بوده دعوت نموده و ثانیا آنان را دعوت به این معنا کرده که در زمین فساد ایجاد نکنند و برخلاف

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۲۹۷)

فطری بشری ـ که همواره انسان را به اصلاح زمین فساد ایجاد نکنند و برخلاف فطرت بشری ـ که همواره انسان را به اصلاح دنیای خود و تنظیم امر حیات دعوت می‌کند ـ راه نروند.

گرچه افساد در زمین بر حسب اطلاق شامل گناهان مربوط به حقوق اللّه نیز می‌شود لیکن از ما قبل و ما بعد جمله مورد بحث برمی‌آید که مقصود از فساد خصوص آن گناهانی است که باعث سلب امنیت در اموال و اعراض و نفوس اجتماع می‌شود، مانند راهزنی، غارت، تجاوزهای ناموسی و قتل و امثال آن.

«ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ!» شعیب علیه‌السلام سپس این دو دعوت خود را چنین تعلیل می‌کند که: وفای به کیل و وزن و بر هم نزدن نظم جامعه برای شما بهتر است و سعادت دنیای شما را بهتر تأمین می‌کنند، زیرا زندگی اجتماعی انسان وقتی قابل دوام

(۲۹۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

است که افراد، مازاد فرآورده خود را در مقابل فرآورده‌های دیگر مبادله نموده و بدین‌وسیله حوائج خود را برآورده کنند. این وقتی میسر است که در سراسر اجتماع امنیت حکم‌فرما بوده و مردم در مقدار و اوصاف هر چیزی که معامله می‌کنند به یکدیگر خیانت نکنند، چون اگر خیانت از یک نفر صحیح باشد از همه صحیح خواهد بود و خیانت همه معلوم است که اجتماع را به چه صورت و وضعی در می‌آورد، در چنین اجتماعی مردم به انواع حیله و تقلب، سم مهلک را به جای دوا و جنس معیوب و مخلوط را به جای سالم و خالص به خورد یکدیگر می‌دهند.

فساد انگیزی نیز امنیت عمومی را که محور چرخ اجتماعی انسانی است از بین برده و مایه نابودی کشت و زرع و انقراض نسل انسان است.

«وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ مَنْ امَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۲۹۹)

عِوَجا...!» (۸۶ / اعراف) شعیب علیه‌السلام در این جمله، سومین بخش دعوت خود را بیان می‌کند و آن این است که کاری به صراط مستقیم خدا نداشته باشند!

از این جمله برمی‌آید که قوم شعیب به انحای مختلف مردم را از شعیب گریزان می‌کرده‌اند و از این که به وی ایمان آورند و نزدش رفته کلماتش را گوش دهند و در مراسم عبادتش شرکت جویند، بازشان داشته آنان را در این که به دین حق و طریقه توحید

درآیند تهدید می‌کردند و همواره سعی می‌کردند راه خدا را که همان دین فطرت است کج و ناهموار طلب کنند و بپیمایند.
کوتاه سخن، در راه ایمان راهزنانی بودند که با تمام قوا و با هر نوع حیله و تزویر مردم را از راه برمی‌گرداندند.
شعیب علیه‌السلام هم در مقابل، ایشان را به یاد نعمت‌های خداوند انداخته توصیه
(۳۰۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم
می‌کند که از تاریخ امم گذشته و سرانجام مفسدین ایشان عبرت گیرند.
«وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلیلًا فَكَثَّرَكُمْ وَ انْظُرُوا كَیْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدینَ!» (۸۶ / اعراف) در جمله اول را به یاد یکی از نعمت‌های بزرگ خدا می‌اندازد و آن مسأله ازدیاد نسل است، برای این که انسان برخلاف سایر انواع حیوانات زندگیش اجتماعی است و آن کمالاتی که برای این نوع میسر و متوقع است و خلاصه، سعادت عالیه‌ای که انسان را از سایر انواع حیوانات متمایز می‌کند و حساب او را از آن‌ها جدا می‌سازد اقتضاء می‌کند که این موجود دارای ادوات و قوای مختلف و ترکیبات وجودی خاصی بوده باشد که با داشتن آن نمی‌تواند مانند سایر حیوانات به طور انفرادی زندگی نموده و همه حوائج ضروری خود را تأمین نماید، بلکه ناگزیر است از این که در تحصیل خوراک، پوشاک، مسکن، همسر و سایر حوائج با سایر افراد تشریک مساعی نموده و همه با کمک فکری و عملی یکدیگر حوائج خود را تأمین نمایند.
گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۳۰۱)
پر واضح است که برای چنین موجودی کثرت افراد، نعمت بسیار بزرگی است، زیرا هر چه بر عدد افراد اجتماعیش افزوده شود نیروی اجتماعیش بیشتر و فکر و اراده و عمل آن قوی‌تر می‌گردد و به دقایق بیشتر و باریک‌تری از حوائج پی برده در حل مشکلات و تسخیر قوای طبیعت راه حل‌های دقیق‌تری را پیدا می‌کند.
روی این حساب مسأله ازدیاد نسل و این که عدد افراد بشر به تدریج رو به فزونی می‌گذارد خود یکی از نعمت‌های الهی و از پایه‌ها و ارکان تکامل بشر است. آری، هیچ‌وقت یک ملت چند هزار نفری نیروی جنگی و استقلال سیاسی و اقتصادی و قدرت علمی و ارادی و عملی ملت چندین میلیونی را ندارد.
و اما عاقبت مفسدین، این نیز برای کسانی که چشم بصیرت داشته باشند موعظه و
(۳۰۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم
عبرت بزرگی است و خوشبختانه تاریخ به اندازه کافی از احوال امم گذشته ضبط کرده، همه می‌دانند که در دوران‌های گذشته از قیصرها و فرعون‌ها و کسری‌ها و فغفورها و امثال آنان گردن فرازانی طاغی بوده‌اند که دل‌ها را از هیبت سلطنت خود مرعوب نموده، خانه‌ها را خراب و اموال را غارت می‌کردند و خون مردم را به سهولت ریخته، زن و فرزند آنان را به زیر یوغ بردگی خود می‌کشیدند. خدای تعالی هم آنان را در این ظلم و ستم مهلت داد تا به اوج قدرت خود رسیده و به منتهای درجه شوکت نائل آمدند، دنیا و زینت و شهواتش دل آنان را فریفته و از این که ساعتی عقل خود را به کار اندازند بازشان داشت و تمامی اوقات خود را صرف عیش و نوش نموده، هوای دل را معبود خود ساختند. به این وسیله خداوند گمراهشان ساخته کارشان را به این جا کشانید که در عین داشتن قدرت و اراده و هر نعمت دیگری از آن استفاده ننموده، به
گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۳۰۳)
تدریج از میان رفتند و امروز جز نام ننگینی از بعضی از آنان باقی نمانده است!
آری سنت پروردگار بر این جریان یافته که انسان زندگی خود را بر اساس تعقل بنا کند و اگر غیر این کند و راه فساد و افساد را پیش گیرد، طبع عالم و اسباب جاری در آن با او بنای ضدیت و دشمنی را می‌گذارد و او هر قدر هم نیرومند باشد در بین دو سنگ آسیای طبیعت له و نابود می‌شود.

«وَ اِنْ کـانَ طآئِفَـةٌ مِنْکُمْ امَنُوا بِالَّذیآ اُرْسِلْتُ بِهِ...» (۸۷ / اعراف) در این آیه چهارمین دستور خود را به آنان گوشزد می‌کند. آن این است که در صورتی که اختلاف کلمه در بین شـما روی داد و عده‌ای از شما به طرف کفر متمایل شدند شما به خاطر آنان دست از حق و حقیقت برندارید بلکه به طرف حق گرائیده، در مقابل کارشکنی‌های آنان صبر کنید!

(۳۰۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

از این جـا معلوم می‌شود که شـعیب علیه‌السـلام از اتفـاق مردم بر ایمـان و عمل صالـح مأیوس بوده و احساس کرده که چنین اتفاقی نخواهنـد کرد و مسلما اختلاف خواهنـد داشـت و طبقه اول و تـوانگران قـومش به زودی دست به خرابکـاری و کارشـکنی و آزار مؤمنین خواهنـد زد و قهرا مؤمنین در تصـمیم خود سـست خواهنـد شـد، ناچار همه ایشان را از مؤمن و کافر امر به صبر و انتظار فرج نمـوده است تـا خداونـد در میانشـان حکـومت کنـد، چرا کـه او بهـترین حکم‌کننـدگان است. یکی از شواهـد بر این که او بهـترین حکم‌کنندگان است، همین امر به صبری است که به کافر و مؤمن قوم شـعیب کرده، زیرا صـلاح جمعیتی که مرکب از کافر و مؤمن است در همین است که در برابر یکـدیگر صبر و خویشتن‌داری را پیشه کننـد، مـؤمنین در زنـدگی خود آرامش خـاطر را از دست نداده و در دین خود دچار حیرت و اضطراب نشوند، کفار هم به کفر خود اکتفا نموده، کارهایی

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۳۰۵)

که مایه نـدامت است نکرده و از در نادانی دامن خود را به ننگ ظلم و مفسـده‌جویی آلوده نسازند، پس همین دسـتور خود یکی از شواهدی است بر این که خداوند خیرالحاکمین است برای این که در هر موقع مناسبی حکمی می‌کند که مایه خیر همه مردم است و هر حکمی هم که می‌کند، عادلانه و خالی از جور و تعدی است.

«قالَ الْمَلَاَءُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَـوْمِـهِ لَنُخْـرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ...!» (۸۸ / اعراف) شـعیب علیه‌السـلام به وظیفه ارشاد و راهنمایی خود قیام نمود ولیکن قوم او اسـتکبار نموده به دسـتوراتش گردن ننهادند و در عوض او و گروندگان به او را تهدید نموده و گفتند: باید از دین تـوحیـد دست بـرداریـد وگـرنه از شهـر و دیـارتـان اخراج خواهیم کرد.

و از آن جایی که تهدیـد خود را به طور قطع خاطرنشان شـعیب کردنـد، شـعیب ترسـیده و از خدای تعالی فتح و فیروزی و نجات از این گرفتاری را طلب نموده و گفت:

(۳۰۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا!»

«رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنـا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحینَ!» (۸۹ / اعراف) پس از آن کـه قـوم شـعیب را در صـورتی که به کیش آنـان برنگردد تهدید به اخراج نمودند و شعیب هم به طور قطع آنان را از برگشتن به کیش و ملت آنان مأیوس نمود اینک به خدای خود پناه برده و برای خود و یارانش فتـح و پیروزی طلب می‌کنـد. مقصودش از فتـح، همانا حکم کردن بین دو فریق است، چون فتح بین دو چیز، مستلزم جدا کردن آن دو از یکدیگر است و این کلام خود کنایه از یک نحو نفرینی است که باعث هلاکت قوم است. اگر صریحـا هلاـکت آنـان را از خداونـد طلب نکرد و اهـل نجـات و اهـل هلاکت را معلوم نساخت، برای این بود که حق را به صورت انصاف بگیرد. و نیز برای این بود که با علم و اطمینانی که به عنایت پروردگارش داشته و می‌دانست که به زودی او را یاری خواهد

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۳۰۷)

نمود، رسوایی و بـدبختی نصیب کفار خواهد گردید، خواست تا در حرف زدن رعایت ادب را نموده، امر را به خدا واگذار نماید، همچنان که در جمله «فَاصْبِرُوا حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ بَیْنَنا وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ!» (۸۷ / اعراف) آن را مرعی داشت.

«قـالَ الْمَلَاَءُ الَّذینَ اسْـتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ...» (۸۸ / اعراف) در این جمله کفـار، مؤمنین به شـعیب و کسـانی را که بخواهنـد به او ایمـان آورنـد تهدیـد می‌کننـد و این همان عمل زشتی است که شـعیب در جمله «وَ لا تَقْعُـدُوا بِکُـلِّ صِـراطٍ تُوعِـدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ

اللّهِ!» (۸۶ / اعراف) آنان را از ارتکاب آن نهی فرموده بود. اگر در این جا از همه اقسام کارشکنی‌های آنان خصوص این گفتارشان را اسم می‌برد در حقیقت برای این است که زمینه‌را برای جمله «اَلَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْبا...کانُوا هُمُ‌الْخاسِرینَ!»(۹۲/اعراف)فراهم‌نماید.

«فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ ـ زلزلـه گریبـان ایشـان را بگرفـت و در خانه‌هـای خـویش بی‌جـان شـده و بـه زانو درآمدند!» (۹۱ / اعراف)

(۳۰۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«اَلَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْبا کَأَنْ لَمْ‌یَغْنَوْا فیهَا... کانُوا هُمُ الْخاسِرینَ!» در این آیه حال تکذیب‌کننـدگان قوم شـعیب را به حال کسـی تشبیه می‌کند که نتوانسته در وطن اصلی خود زیاد اقامت کند، چون نوعا این‌گونه اشخاص از جهت نداشتن علاقه و اهل و عشیره و خانه و زنـدگی به آسانی از وطن چشم می‌پوشـند، به خلاـف کسـانی که در وطن خود علاـقه دارنـد و در آن زیاد اقامت گزیده‌انـد که چشم‌پوشی از آن برایشان دشوار است تا چـه رســد به مـردمـی که قرن‌ها و نسل‌ها بعد نسل در سر ـ زمینی به سر برده باشند.

خـدای متعـال قـوم شـعیـب را که چنیــن مــردمــی بودنـد، به مردمی تشبیه نموده که هیـچ علاـقه‌ای به سـرزمین خود نداشـته‌اند، زیــرا به اندک مدتی و با یک زلزله شــدیـد به دیـار خاموشی شتافتند.

گفتمان‌های شعیب علیه‌السلام (۳۰۹)

«آن‌گاه از آنان رو برتافته و گفت:

ـ ای قـوم! مـن پیغام‌هـای پروردگـار خـویش را بـه شــما رسانـدم و نصـیحتتان کردم، چگونه بـرای گــروهــی کـه کفر می‌ورزند اندوهگین شوم؟»(۱)

جزئیات بیشتری از گفتمان شعیب علیه‌السلام با اهالی مدین

«وَ اِلی مَدْیَنَ اَخاهُمْ شُعَیْبا قالَ یقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مـا لَکُـمْ مِـنْ اِلـهٍ غَیْـرُهُ وَ لاتَنْقُصُوا الْمِکْیـالَ وَ الْمیـزانَ اِنّی آ اَریکُمْ‌بِخَیْرٍ وَ اِنّیآ اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ

۱– المیزان، ج: ۸، ص: ۲۳۶.

(۳۱۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

یَـوْمٍ مُحیطٍ...!»

«و هم‌چنیـن به برادر مردم مـدین، یعنی شـعیب وحی کردیم او نیز به مردمش گفت: ای قـوم! خـدا را بپرستیـد چـون غیر او معبـودی ندارید و در معاملات، ترازو و قپان را به نفع خود زیاد و به ضـرر مردم کم نگیرید، من خیرخواه شـما هسـتم من بر شـما از عــذاب روزی می‌تــرســم کــه عــذابــش از هــر جهــت فـراگیـــر است!»

«و ای مردم! پیمانه و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء مردم عیب مگذارید و از حق آنان نکاهید و در زمین فساد مکنید!»

«سودی که خدا در معامله برایتان باقی می‌گذارد برایتان بهتر است و بدانید که (ضامن کنترل شـما در دوری از کم‌فروشـی و قناعت به خیر خدا، تنها و تنها ایمان شمـا است و) من مسؤول کنترل شما نیستم!»

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۱۱)

«گفتنـد: ای شـعیب آیا نمازت به تو دسـتور می‌دهد که ما آن چه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوییم و آن چه را می‌خواهیم، در اموالمان انجام ندهیم؟ که همــانــا تو مــرد بردبــار و رشیدی هستی!»

«شـعیب گفت: ای قوم من! هرگـاه من دلیـل آشـکاری از پروردگـارم داشـته و رزق خوبی به من داده باشـد (آیا می‌توانم بر خلاف فرمـان او رفتـار کنم؟) من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شـما را از آن باز می‌دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصـلاح تــا آن‌جــا که

توانایی دارم نمی‌خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او بازگشت!»

«و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست!»

(۳۱۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار بندگان توبه‌کار است!»

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن‌چه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم و ما تو را در میان خود ضعیف می‌یابیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری!»

«گفت: ای مردم (همشهریان من!) آیا چند نفر خویشاوند من در نظر شما عزیزتر از خدایند که او را به کلی از یاد برده، اعتنایی به او ندارید با این که پروردگار من بدان‌چه شما می‌کنید محیط است!»

«و این قوم من! شما هر قدرتی که دارید به کار بزنید من نیز کار خودم را می‌کنم،

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۱۳)

به زودی می‌فهمید که عذاب خوارکننده به سراغ چه کسی می‌آید و چه کسی دروغ‌گو است، شما منتظر باشید که من نیز با شما منتظر می‌مانم!»

«و همین که امر ما (عذاب موعود) آمد شعیب و گروندگان به وی را، با رحمت خود نجات دادیم و صیحه همه آن‌هایی را که ستم کردند بگرفت و در محل سکونتشان به صورت جسدی بی‌جان در آورد.»

«آن‌چنان که گویی اصلاً در آن سرزمین زندگی نکرده‌اند (و فرمان الهی رسید) که قوم مدین از رحمت من دور باشند همان‌طور که قوم ثمود دور شدند!»

(۸۴ تا ۹۵ / هود)

این که از میان همه گناهان قوم، خصوص کم‌فروشی و نقص در مکیال و میزان را

(۳۱۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

نام برده، دلالت دارد بر این که گناه در بین آنان شیوع بیشتری داشته و در آن افراط می‌کرده‌اند به حدی که فساد آن چشم‌گیر و آثار سوء آن روشن شده بوده و لازم بوده که داعی به سوی حق، قبل از هر دعوتی آنان را به ترک این گناه دعوت کند و از میان همه گناهانی که داشته‌اند انگشت روی این یک گناه می‌گذارد.

«اِنّیآ اَریکُمْ بِخَیْرٍ ـ من شما را در خیر مشاهده می‌کنم،» یعنی می‌بینم که خدای‌تعالی به شما مال بسیار و رزقی وسیع و بازاری پر رونق داده و باران‌های به موقع، محصولات زراعی شما را بسیار کرده، با این همه نعمت که خدا به شما ارزانی داشته چه حاجتی به کم‌فروشی و نقص در مکیال و میزان دارید؟ و چرا باید از این راه در پی اخلاس مال مردم باشید و به مال اندک مردم طمع ببندید و در صدد به دست آوردن آن از راه نامشروع و به ظلم و طغیان برآیید؟

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۱۵)

«وَ یقَوْمِ اَوْفُواالْمِکْیالَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا ـ تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیآءَهُمْ...!» (۸۵/هود) در این آیه بار دیگر سخن از مکیال و میزان را تکرار کرد و این می‌فهماند که سفارش به ایفای کیل و وزن آن‌قدر مهم است که مجتمع شما از آن بی‌نیاز نیست.

چون جناب شعیب در بار اول با نهی از نقص کیل و وزن، آنان را به سوی صلاح دعوت کرد و در نوبت دوم به ایفاء کیل و وزن امر کرد و از بخس مردم و ناتمام دادن حق آنان نهی نمود و این خود اشاره است به این که صرف اجتناب از نقص مکیال و میزان در دادن حق مردم کافی نیست ـ و اگر در اول از آن نهی کرد در حقیقت برای این بود که مقدمه‌ای اجمالی باشد برای شناختن

وظیفه به طور تفصیل ـ بلکه واجب است ترازودار و قپاندار در ترازو و قپان خود ایفاء کند یعنی حق آن دو را بدهد و در حقیقت خود ترازودار و قپاندار طوری باشند که اشیای مردم را در معامله کم نکنند و خود آن دو بدانند که امانت‌ها و اشیای مردم را به طور کامل به آنان داده‌اند.

(۳۱۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«وَ لاتَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدینَ!» (۸۵ / هود) این جمله نهی جدیدی است از فساد در ارض یعنی از کشتن و زخمی کردن مردم و یا هر ظلم مالی و آبرویی و ناموسی دیگر.

توضیح این که: اجتماع مدنی که بین افراد نوع انسانی تشکیل می‌شود اساسش حقیقتا بر مبادله و داد و ستد است، پس هیچ مبادله و اتصالی بین دو فرد از افراد این نوع برقرار نمی‌شود مگر آن که در آن اخذی و اعطائی باشد.

بنابراین به ناچار افراد مجتمع در شؤون زندگی خود تعاون دارند، یک فرد چیزی از خود به دیگری می‌دهد تا از چیزی مثل آن و یا بیشتر از آن که از او می‌گیرد استفاده کند و یا به دیگری نفعی می‌رساند تا از او به سوی خود نفعی دیگر جذب کند که ما این را معامله و مبادله می‌گوییم.

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۱۷)

از روشن‌ترین مصادیق این مبادله، معاملات مالی است، مخصوصا معاملاتی که در کالاهای دارای وزن و حجم صورت می‌گیرد، کالاهایی که به وسیله ترازو و قپان سنجش می‌شود. این قسم داد و ستدها از قدیمی‌ترین مظاهر تمدن است که انسان به آن متنبه شده، چون چاره‌ای از اجرای سنت مبادله در مجتمع خود نداشته است.

پس معاملات مالی و مخصوصا خرید و فروش، از ارکان حیات انسان اجتماعی است، آن‌چه را که انسان در زندگیش احتیاج ضروری دارد و آن‌چه را هم که باید در مقابل به عنوان بها بپردازد با کیل و یا وزن اندازه‌گیری می‌کند و زندگی خود را بر اساس این اندازه‌گیری و این تدبیر اداره می‌کند.

بنابراین اگر در معامله‌ای از راه نقص مکیال و میزان به او خیانتی شود که خودش ملتفت نگردد تدبیر او در زندگیش تباه و تقدیر و اندازه‌گیریش باطل می‌شود و با این

(۳۱۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

خیانت، نظام معیشت او از دو جهت مختل می‌گردد: یکی از جهت آن کالایی که می‌خرد و لازمه زندگیش را تأمین می‌کند و دیگری از جهت آن‌چه که به عنوان بها می‌پردازد، در جهت اول احتیاجش آن‌طور که باید برآورده نمی‌شود و در جهت دوم پولی بیشتر از آن‌چه گرفته است می‌پردازد، پول زایدی که در به دست آوردنش تلاش‌ها کرده و خود را خسته نموده است، در نتیجه دیگر نمی‌تواند به اصابه و درستی نظر و حسن تدبیر خود اعتماد کند و در مسیر زندگی دچار خبط و سرگیجه می‌شود و این خود فساد است.

حال اگر این فساد از یک نفر و دو نفر تجاوز نموده و در کل افراد شیوع یابد فساد در مجتمع شیوع یافته و چیزی نمی‌گذرد که وثوق و اعتماد به یکدیگر را از دست داده، امنیت عمومی از آن جامعه رخت بر می‌بندد و این خود نکبتی است عمومی که صالح و

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۱۹)

طالح، کم‌فروش و غیر کم‌فروش را به یک جور دامنگیر می‌شود و اجتماعشان بر اساس نیرنگ و افساد حیات اداره می‌شود نه براساس تعاون برای تحصیل سعادت، لذا خدای‌تعالی می‌فرماید: «وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ اِذاکِلْتُمْ وَ زِنُوابِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأویلًا!» (۳۵ / اسراء)

«بَقِیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ وَ مآ اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظٍ!» (۸۶ / هود) کلمه بَقِیَّتُ به معنای باقی است و مراد از آن، سودی است

که از معامله برای فروشنده بعد از تمام شدن معامله باقی می‌ماند و آن را در مصارف زندگی و در حوایجش خرج می‌کند. تاجر در تجارتش سودی مشروع دارد، سودی که مجتمع به مقتضای فطرتش به دادن آن راضی است زیرا او از نقاط مختلف، اجناس مختلف و کالاهای مورد حاجت مجتمع را گرد می‌آورد و راه افراد مجتمع را نزدیک می‌کند.

(۳۲۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پس منظور جمله مورد بحث این است که اگر به خدای تعالی ایمان دارید سودی که بقیه‌ای است الهی و خدای تعالی شما را از طریق فطرتتان به سوی آن بقیه هدایت فرموده بهتر است از مالی که شما آن را از طریق کم‌فروشی و نقص مکیال و میزان به دست می‌آورید، آری مؤمن تنها از راه مشروع از مال بهره‌وری می‌کند، از راهی که خدای‌تعالی او را از طریق حلال به آن راهنمایی کرده و اما مال‌های دیگر که خدا آن را نمی‌پسندد و مردم نیز آن را به حسب فطرتشان نمی‌پسندند، خیری در آن نیست و انسان با ایمان احتیاجی به چنین مالی ندارد!

«قالُوا یشُعَیْبُ اَصَلوتُکَ تَأْمُرُکَ اَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ ءَاباؤُنا...؟» (۸۷ / هود) گفتند: آن‌چه تو از ما می‌خواهی که پرستش بت‌ها را ترک نموده و نیز به دلخواه خود در اموالمان تصرف نکنیم چیزی است که نمازت تو را بر آن وادار کرده و آن را در نظرت

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۲۱)

زشت و مشوه جلوه داده پس در واقع نماز تو اختیاردار تو شده و تو را امر و نهی می‌کند و این که تو خیال کرده‌ای خودت هستی که از ما می‌خواهی چنان بکنیم و چنین نکنیم، اشتباه است، این نماز تو است که می‌خواهد ما چنین و چنان کنیم در حالی که نه تو مالک سرنوشت مایی و نه نمازت، زیرا ما در اراده و شعور خود آزادیم، هر دینی را که بخواهیم اختیار می‌کنیم و هر جور که بخواهیم در اموال خود تصرف می‌کنیم بدونی این که چیزی و کسی جلوگیر ما باشد و حال که ما آزادیم غیر آن دینی که دین پدرانمان بود انتخاب نمی‌کنیم و در اموال خود به غیر آن چه دلخواه خود ما است تصرف نمی‌کنیم و کسی هم حق ندارد از تصرف صاحب مال در مال خودش جلوگیری کند.

«قالَ یقَوْمِ اَرَءَیْتُمْ اِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبّی وَ رَزَقَنی مِنْهُ رِزْقا حَسَـنا...» (۸۸/هود) مراد از این که فرمود: من بر بینه‌ای از پروردگارم هستم این است که من آیت

(۳۲۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و معجزه‌ای دارم که دلالت بر صدق من بر ادعای نبوتم دارم و مراد از این که گفت: خدای‌تعالی از ناحیه خود رزق نیکویی به من داده این است که به من وحی نبوت داده که مشتمل است بر اصول معارف و فروع شرایع!

جناب شعیب علیه‌السلام با این جمله‌اش که گفت: «وَ مآ اُریدُ اَنْ اُخالِفَکُمْ...!» اشاره کرد به این که آن‌چه من شما را از آن نهی می‌کنم از اموری است که صلاح مجتمع شما که من فردی از آنم در آن است و بر همه واجب است آن را مراعات نموده و به هیچ وجه ترک نکنند، نه این که پیشنهادی باشد که من به دلخواه خودم کرده باشم و شما را مجبور به انجام آن نموده باشم.

و چون منظور آن جناب این بوده، لذا دنبالش فرمود: «اِنْ اُریدُ اِلاَّ الْاِصْلحَ مَا اسْتَطَعْتُ!»

جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۲۳)

جناب شعیب در رد گفتار آنان فرمود: آن‌چه من شما را به سوی آن می‌خوانم پیشنهادی از ناحیه خودم نیست تا درخواست آن با حریت شما منافات داشته باشد و استقلال شما در درک و اراده را باطل کند بلکه من فرستاده پروردگار شما به سوی شمایم و بر این ادعایم آیت و معجزه‌ای روشن دارم و آن چه برای شما آورده‌ام از ناحیه خدایی آورده‌ام که مالک شما و مالک همه عالم است و شما در برابر او آزاد نیستید بلکه بنده و عبد او هستید و شما در آن‌چه او از شما خواسته نه آزادی دارید، نه اختیار و نه استقلال!

علاوه بر این، آن چه خدای تعالی شما را به سوی آن خوانده از اموری است که صلاح مجتمع شما و سعادت تک‌تک افراد شما در آن است، هم سعادت و صلاح دنیایتان و هم سعادت و صلاح آخرتتان و شاهدش هم این است که من نمی‌خواهم در آن‌چه از آن
(۳۲۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم
نهیتان می کنم خلاف گفته خود عمل کنم بلکه من نیز در عمل مثل شما هستم و جز اصلاح به قدر وسع و طاقتم منظوری ندارم و در برابر این دعوتم هیچ اجری از شما نمی‌خواهم، اجر من تنها به عهده خدای رب‌العالمین است.

«وَ مـا تَوْفیقی آ اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنیبُ!»

«وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوآا اِلَیْهِ اِنَّ رَبّی رَحیمٌ وَدُودٌ!» (۹۰ / هود) می‌فرماید: از خدای‌تعالی درباره گناهان خود طلب مغفرت کنید و با ایمان آوردن به او و به رسول او و به سویش برگردید زیرا خدای‌تعالی دارای رحمت و مودت است و استغفارکنندگان و تائبین را رحم می کند و دوست می‌دارد!

«وَ لَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْنکَ!» (۹۱ / هود) یعنی اگر ملاحظه این عده قلیل از بستگانت نبود تو را به طور یقین سنگسار می کردیم، ولی ما ملاحظه جانب این چند نفر خویشان
جزئیات بیشتری‌از گفتمان‌شعیب علیه‌السلام با اهالی‌مدین (۳۲۵)
تو را می کنیم و متعرض تو نمی‌شویم!

«وَ یقَوْمِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ اِنّی عمِلٌ...!» (۹۳ / هود) این جمله تهدیدی است از جانب شعیب علیه‌السلام به مردم مدین به شدیدترین تهدیدها، چون سخن او اشعار دارد بر این که نسبت به گفتار و تهدیدش اطمینان کامل دارد و هیچ قلق و اضطرابی از کفر مردم به وی و تمردشان از دعوت وی ندارد، پس مردم با همه نیرو و تمکنی که دارند کاری را که می‌خواهند بکنند او نیز کار خود را آن‌چنان ادامه می‌دهد ولی چیزی نخواهد گذشت که به‌طور ناگهانی و بدون خبر قبلی عذابی بر سرشان می‌آید که در آن هنگام می‌فهمند عذاب، چه کسی را خواهد گرفت، آنان را و یا شعیب را؟!

پس مردم در انتظار باشند او نیز با آنان در انتظار می‌نشیند و از آنان جدا نمی‌شود.
(۳۲۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم
وقتی عذاب ما آمد، شعیب و مؤمنین به وی را به رحمتی که به آن‌ها داشتیم نجات دادیم و عذاب صیحه، مردم مدین را بگرفت و صبح کردند در حالی که جسمانی بی‌روح بودند و تو گویی اصلاً در این سرزمین زندگی نمی کردند!

فرمان ما رسید که لعنت بر مردم مدین، همان‌طور که ثمود لعنت شدند!(۱)

گفتمان حضرت شعیب با ساکنان شهر «ایکه»

«کَذَّبَ اَصْحابُ الْاَیْکَةِ الْمُرْسَلینَ،»

«اِذْ قالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ اَلا تَتَّقُونَ...!»

۱- المیزان، ج: ۱۰، ص: ۵۳۸.

گفتمان حضرت شعیب با ساکنان شهر «ایکه» (۳۲۷)

«اصحاب ایکه نیز پیغمبران را دروغ‌گو شمردند،»

«چون شعیب به ایشان گفت: چرا نمی‌ترسید!»

«به درستی من پیغمبری خیرخواه شمایم!»

«از خدا بترسید و اطاعتم کنید!»

«از شما برای پیغمبری خود مزدی نمی‌خواهم که مزد من به عهده پروردگار جهانیان است!»

«پیمانه را تمام دهید و کم‌فروشی نکنید و مردم را به خسارت نیندازید!»

«و با ترازوی درست، وزن کنید!»

«و چیزهای مردم را کم ندهید و در این سرزمین به فساد مکوشید!»

«و از آن که شما و مردم گذشته را آفریده است بترسید!»

(۳۲۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«گفتند: حقا که تو جادو زده‌ای!»

«تو جز بشری مانند ما نیستی و ما ترا دروغ‌گو می‌پنداریم!»

«اگر راست می‌گویی پاره‌ای از آسمان را روی ما بینداز!»

«گفت: پروردگارم به اعمالی که می‌کنید داناتر است!»

«پس دروغگویش شمردند و به عذاب روز ابر (آتشبار) دچار شدند که عذاب روزی بزرگ بود!»

«که در این عبرتی است ولی بیشترشان ایمان‌آور نبودند!»

«و پروردگارت نیرومند و رحیم است!» (۱۷۶ تا ۱۹۱ / شعرا)

ایکه به معنای بیشه‌ای است که درختان تودرهمی داشته باشد. بعضی گفته‌اند این

گفتمان حضرت شعیب با ساکنان شهر «ایکه» (۳۲۹)

بیشه جنگلی بوده و در نزدیکی‌های مدین که طایفه‌ای در آن زندگی می‌کرده‌اند و از جمله پیامبرانی که به سویشان مبعوث شده شعیب علیه‌السلام بوده، وی اهل آن محل نبوده است.

«اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرینَ. وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ!» (۱۸۱ و ۱۸۲ / شعراء) این دو آیه دستور می‌دهد به این که کم‌فروشی نکنند و در دادن و گرفتن کالا کیل و ترازو را درست به کار ببرند.

«وَاتَّقُوا الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الاَوَّلینَ!» (۱۸۴ / شعراء) از خدایی که شما و صاحبان جبلت گذشته را آفریده بترسید، همان خدایی که پدران گذشته شما و شما را با این فطرت آفریده که فساد را تقبیح نموده به شئامت آن اعتراف کنید!

«قالُوا اِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرینَ... وَ اِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبینَ...فَاَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفا

(۳۳۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

مِنَ السَّماءِ...!» (۱۸۵ تا ۱۸۷ / شعراء) گفتند: حقا که تو جادو زده‌ای! تو جز بشری مانند ما نیستی و ما تو را دروغ‌گو می‌پنداریم! اگر راست می‌گویی پاره‌ای از آسمان را روی ما بینداز! یعنی تو هیچ کاری از دستت برنمی‌آید، هر چه می‌خواهی بکن!

«قالَ رَبّی اَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ!» (۱۸۸ / شعراء) این جمله پاسخی است که شعیب به گفته آنان و پیشنهادی که در خصوص آوردن عذاب کرده‌اند داده و این کنایه است از این که او هیچ اختیاری در آوردن عذاب از خود ندارد و این کار مثل همه کارها به دست خداست، چون او به آن‌چه مردم می‌کنند داناتر است و بهتر می‌داند که آیا عملشان مستوجب عذاب هست یا نه و اگر هست مستوجب چه عذابی است؟

«فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ...!» (۱۸۹ / شعراء) یَوْمِ الظُّلَّة همان روز عذاب قوم شعیب است، که ابری برایشان سایه افکند...! (۱)

گفتمان حضرت شعیب با ساکنان شهر «ایکه» (۳۳۱)

فصل پنجم: گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام

گفتگـوی عیسی بـا حواریون هنگام احساس کفر در مردم

«فَلَمّا اَحَسَّ عیسی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قالَ مَنْ اَنْصاری اِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ امَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ...!»

«پس همین که عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت: چه کسانی یاوران من در راه

۱– المیزان، ج: ۱۵، ص: ۴۳۹.

(۳۳۲)

خدا می‌شوند؟ حواریون گفتند: مائیم یاوران خدا، ما به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه بـاش که ما مسلمـانیـم!»

«پروردگارا! ما بدان‌چه نازل کرده‌ای ایمان داریم و رسول را پیروی کردیم ما را در زمره شاهدان بنویس!»

«و نیـرنـگ کـردنـد خـدا هـم نیـرنگ کرد و خدا بهترین نیرنگ‌کاران است!»

(۵۲ تا ۵۴ / آل‌عمران)

در آیه مـورد بحث، احسـاس را در مورد کفر اسـتعمال نموده بـا این که کفر یـک امر قلبی است و قابـل احسـاس نیست و این برای اشاره به این معنا بود که کفر باطنی مردم به قدری قوی بوده که آثارش در ظاهر رفتار و گفتارشان نمودار شده و ممکن هم هست

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۳۳)

منظور از احساس کفر، اعلام صـریح آنان و در صـدد ایذا و کشـتن برآمدنشان باشد، پس این که فرمود: «فَلَمّا اَحَسَّ...،» یعنی همین که عیسـی از بنی‌اسـرائیل (که در این آیات در مسأله بشارت مورد بحث بودنـد،) احساس کفر نمود، فرمود: کیست که مرا در راهی که به سوی خدا منتهی می‌شود یاری کند؟ و منظورش از این پرسش این بود که بفهمد از میان مردم چند نفر طرفدار حقند، تا روی همانان حساب کند و خلاصه بفهمند چقدر عِدّه و عُـدّه دارد، نیـرویش در آنان متمرکز گشته، دعوتش از ناحیه آنان منتشر شود.

این خصـیصه هر نیروی طبیعی و اجتمـاعی و امثـال آن است که وقتی می‌خواهـد دست به کـار گشته و هر جزء از آن یک ناحیه را اداره و در آن عمـل کنـد، بایـد نخست مرکزی و کانونی داشته باشـد تا همه نیروهای جزئیش در آن محل متمرکز شود و آن مرکز تکیه‌گاه نیروهای جزئی و کمک‌رسان به آن باشد و گرنه صدها نیروی جزئی و

(۳۳۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

پراکنده کاری از پیش نمی‌برند و بلکه همه هدر می‌روند.

نظیـر این عمـل که عیســی علیه‌السلام انجـام داد چنــد نـوبت در دعوت اسلام پیش آمد، یکی بیعت عقبه بود که قبل از هجرت رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله مردم مدینـه در عقبه منا جمع شدند و با آن جناب بیعت کردند و یکی هم بیعت شـجره و یا بگو بیعت رضوان بود کـه در جـریـان صلح حـدیبیه اتفـاق افتـاد، رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله نیروهـای متفرق را یـک جـا جمـع کـرد تا بتـواند دعوت خود را به نتیجه برساند.

عیسـی علیه‌السـلام بعـد از آن که یقین کرد که دعوتش در بین بنی‌اسـرائیل ـ یا همه و یا حـداقل اکثریت آنان ـ پیشـرفتی ندارد و به نتیجه نمی‌رسد و فهمید که بنی‌اسـرائیل به هیچ‌وجه از کفر خود دست برنمی‌دارد و از سوی دیگر اگر میدان را به دست آن‌ها بدهد دعوتش به کلی باطل و گرفتاری‌ها بیشتر می‌شود، برای بقای دعوتش این نقشه را طرح کرد که

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۳۵)

از آنان یاری بخواهـد و به این وسـیله دوست را از دشـمن جدا کند، حواریون حاضـر شدند آن جناب را یاری دهند و به این وسـیله مؤمنین از کفـار جـدا و دوستان از دشـمنان متمـایز شدنـد و بـا انتشار دعوت و اقامه حجت، ایمان بر کفر غالب گشت، هم‌چنان که خـدای تعالی یاری همین چند نفر حواری را به رخ همه انسان‌ها کشـیده می‌فرماید: «یا اَیُّهَاالَّذینَ امَنُوا کُونُوااَنْصارَاللّهِ کَما قالَ عیسَی

ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیّینَ مَنْ اَنْصاری اِلَی‌اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ فَامَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنیاسْرائیلَ وَ کَفَرَتْ طائِفَةٌ فَاَیَّدْنَا الَّذینَ امَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظاهِرینَ!»(۱۴ / صف)

در آیه مورد بحث انصار را به قید «اِلَی اللّهِ» مقید کرد و این بدان خاطر بود که بهتر و نافذتر تشویق و تحریک کرده باشد. غرض اصلی آن جناب هم از این استفهام همین تشویق بوده است.

(۳۳۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ امَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ!» (۵۲ / آل‌عمران) کلمه حواری به معنای کسی است که از میان همه مردم به آدمی اختصاص داشته باشد.

جمله: «امَنّا بِاللّهِ!» به منزله تفسیری است برای جمله: «نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ!» و می‌فهماند منظور از این که گفتیم ما انصار خدا هستیم این است که به او ایمان آوردیم. جمله «اَنْصاری اِلَی اللّهِ!» متضمن معنای سلوک و پیمودن طریقی است که به سوی خدا منتهی شود، برای این که ایمان خود طریق است و وقتی ایمان تفسیر کننده نصرت باشد، قهرا نصرت هم طریق می‌شود و صحیح می‌شود که بگوئیم: نصرت خدا، نصرت به سوی خدا است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا مفاد آیه حکایت کننده آن مرتبه اولی است که حواریین به عیسی علیه‌السلام ایمان آوردند یا آن که قبلاً ایمان داشته‌اند و در این جا در اجابت

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۳۷)

دعوت عیسی علیه‌السلام برای چندمین بار گفته‌اند: امَنّا؟ چه بسا بعضی‌ها از آیه: «کَما قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیّینَ مَنْ اَنْصاری اِلَی اللّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ فَامَنَتْ طائِفَةٌ...» (۱۴ / صف) استفاده کرده باشند که پاسخ حواریین یعنی جمله: ایمان آوردیم ایمان بعد از ایمان باشد و به نظر ما هم این استفاده عیبی ندارد (برای این که روی سخن آن جناب با حواریین است که معنایش گذشت و بعید است که قرآن کریم افراد کافری را که صرفا با آن جناب معنایش گذشت و بعید است که قرآن کریم کافری را که صرفا با آن جناب ارتباطی داشته‌اند، حواری آن جناب بخواند، پس قطعا ایمان داشته‌اند، چیزی که هست می‌خواهد از این افراد با ایمان کسانی را انتخاب کند که انصاراللّه هم باشند!) چون ایمان و اسلام دارای مراتبی مختلفند، بعضی از مراتب بالاتر از بعض دیگر است.

(۳۳۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بلکه چه بسا که آیه زیر هم بر این معنا دلالت بکند: «وَ اِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوارِیّینَ اَنْ ءَامِنُوا بی وَ بِرَسُولی قالُوآا ءَامَنّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ!» (۱۱۱ / مائده) برای این که حواریین را کسانی که دانسته که به آنان وحی می‌شده و فرموده: «به یاد آر که من به حواریین وحی کردم که به من و به رسولم ایمان بیاورید، گفتند: ایمان آوردند و خود شاهد باش به این که ما مسلمانیم!»

پس معلوم می‌شود اجابت در این دعوتشان به وحی خدائی بوده، یعنی بعد از سال‌ها داشتن ایمان، خدای‌تعالی به ایشان وحی فرستاده که باید به ایمانی مافوق آن‌چه دارید ارتقا یابید.

پس معلوم می‌شود حواریین انبیاء بوده‌اند و ایمان پیشنهادی عیسی علیه‌السلام ایمانی بعد از ایمان بوده است.

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۳۹)

جمله: «وَ اشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ. رَبَّنا امَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ...» (۵۲ و ۵۳ / آل‌عمران) هم بر این معنا دلالت دارد، برای این که منظور از اسلام در این جمله تسلیم شدن بدون قید و شرط است برای خدای تعالی، به طوری که هر چه از ایشان خواست انجام دهند و هر کاری از آنان خواست بکنند، چون و چرا نکنند!

چنین اسلامی جز در بین مؤمنین خالص یافت نمی‌شود و چنان نیست که هر کس به زبان شهادت به توحید و نبوت بدهد به مقام

تسلیم هم برسد!

توضیح این که در بحث از مراتب ایمان و اسلام، قبل از هر مرتبه از ایمان مرتبه‌ای از مراتب اسلام قرار دارد، شاهد آن سخن، جمله: «امَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ!» است کـه از ایمـان خـود به صیغـه فعـل و از اسلام خود به صیغه صفت تعبیر آوردند.

پس اولین مراتب اسلام، تسلیم و شهادت بر اصل دین و اجمال آن است، دنبال آن

(۳۴۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

اذعان و باور قلبی به این شهادت زبانی و صوری است، آن هم باور اجمالی به دنبال آن مرتبه دوم اسلام است و آن عبارت است از تسلیم قلبی به معنای این ایمان، که اگر کسی دارای چنین تسلیمی بشود، ناراحتی باطنی و اعتراض درونیش نسبت به تمامی دستورات خدا و رسول او به کلی از بین می‌رود و این همان پیروی عملی و بدون چون و چرای از دین خدا است. به دنبال این مرتبه از اسلام مرتبه دوم از ایمان است و آن عبارت از خلوص عمل و به رنگ عبودیت در آمدن همه اعمال و افعال است. به دنبال این مرتبه از ایمان مرتبه سوم از اسلام واقع است و آن عبارت است از این که بنده خدا تسلیم محبت خدا و اراده او شود، چنین بنده‌ای دیگر دوست نمی‌دارد و اراده نمی‌کند مگر به خاطر خدا و آن چه هم در خارج واقع می‌شود همان چیزی است که خدا دوست دارد و اراده‌اش کرده است.

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۴۱)

و در این میان از دلبخواه بنده و اراده مستقل او خبری نیست، به دنبال این مرتبه از اسلام، مرتبه سوم‌ایمان واقع‌است و آن عبارت است از تسلیم عبودی خدا در همه اعمال!

خواننده عزیز بعد از تذکر این مطلب اگر در کلام عیسی علیه‌السلام و دعوتی که از آن جناب نقل شد دقت کند، فرمود: «...فَاتَّقُوا اللّهَ وَ اَطیعُونِ! اِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ!» (۵۰ و ۵۱ / آل‌عمران) خواهد فهمید که آن جناب نخست مردم را امر به تقوا کرده و پرهیز از خدا و اطاعت خودش و سپس دستور خود را تعلیل کرده به این که: «اِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ!» یعنی علت این که گفتیم از خدا بترسید، این است که خدا پروردگار شما امت است و پروردگار رسولی است که به سوی شما گسیل داشته، پس واجب است که از او پروا کنید، به او ایمان آورده، مرا با پیروی خود اطاعت کنید! سخن کوتاه این که بر شما واجب است که با تقوای خود و اطاعتتان از رسول و ایمان آوردن به دعوت او و پیروی از او خدا را بپرستید!

(۳۴۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

این آن نکته‌ای است که از این کلام بر می‌آید و به همین جهت در تعلیل نامبرده، تقوا و اطاعت را خلاصه نموده و از آن تعبیر به پرستش کرد و تنها منظورش از این تعبیر این بوده که ارتباط مسأله تقوا و اطاعت باخدا را روشن سازد، چون این ارتباط به روشنی ارتباط عبادت باخدا نیست، بعد از روشن ساختن این ارتباط فرموده: این عبادت تنها صراط مستقیم است و با این جمله فهماند راه عبادت، کوتاه‌ترین راهی است که سالکش را به سوی خدای سبحان می‌برد و به حق تعالی منتهی می‌سازد!

آن گاه وقتی از مردم احساس کفر نمود و نشانه‌های یأس از ایمان عموم آنان برایش ظاهر گردید، فرمود: «مَنْ اَنْصاری اِلَی اللّهِ ـ کیست که مرا در پیمودن راه خدا یاری کند؟» (۵۲ / آل‌عمران) و با در نظر گرفتن روشنگری‌های قبلیش معنای این گفتارش

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۴۳)

چنین می‌شود: کیست که مرا در پیمودن صراط مستقیم و یا در عمل به دستوراتی که قبلاً ـ دادم، یعنی عبودیت خدا و یا تقوا و اطاعت یاری کند؟ حواریین در پاسخش عین درخواست او را به زبان آورده و گفتند: «نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ ـ مائیم انصار خدا!» و دنبال پاسخ جمله‌ای را گفتند که به منزله تفسیر آن است و آن این است که: «امَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِاَنّا مُسْلِمُونَ!» و منظورشان از اسلام، تسلیم خدا و رسول او شدن و اطاعت و پیروی کردن است و لذا وقتی همین حواریین پروردگار خود را از تذلل و اطاعت و پیروی کردن

است و لذا وقتی همین حواریین پروردگار خود را از در تذلل و التجاء مخاطب قرار دادند و وعده‌ای را که به عیسی داده بودند برای خدای‌تعالی بازگو نمودند، چنین گفتند: «رَبَّنا امَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ...!» (۵۳ / آل‌عمران) و در این گفتار خود به جای اسلام اتباع رسول را آوردند (که از آن فهمیده می‌شود اسلام همان پیروی رسول است ـ

(۳۴۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

مترجم) و دامنه ایمان را هم توسعه داده، گفتند: به تمامی آن‌چه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم!

در نتیجه با این عبارت فهماندند که به تمامی احکام و دستورات که عیسی علیه‌السلام آورده و به همه کتاب و حکمت و تورات و انجیلی که خدای تعالی به وی تعلیم داده، ایمان آورده‌اند و رسول را در آن‌ها پیروی می‌کنند.

این به طوری که ملاحظه می‌فرمائید اول درجه ایمان نیست بلکه از مصادیق اعلی درجه ایمان است!

در این گفتار به صرف عرضه حال خود به پروردگارشان قناعت نکرده و عیسی علیه‌السلام را بر اسلام و پیروی خود شاهد گرفتند، با این که می‌توانستند بگویند: «امَنّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ وَ اَنّا مُسْلِمُونَ،» به این مقدار اکتفا ننموده، گفتند: «رَبَّنا امَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَ

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۴۵)

اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ...!» پس گویا گفته‌اند: پروردگارا حال ما چنین حالی است و «رَبَّنا امَنّا بِما اَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ!» حواریین از پروردگار خود خواسته‌اند که ایشان را جزء شاهدان بنویسد و این تقاضای خود را با حرف فا بر ایمان و اسلام خود تفریع کردند و هر دو را یعنی هم ایمان و هم اسلام را اساس تقاضای خود قرار دادند، خواستند به طور ضمنی این شهادت را داده باشند که عیسی علیه‌السلام هم وحی خدای را به ایشان رسانید و هم خودش به آن عمل کرد، برای این که وقتی ایمان آوردنشان صادق است که رسول رسالت خود را به درستی تبلیغ کرده، هم به زبان آن را بیان کرده باشد و هم به عمل، هم معالم دین را به مردم رسانده باشد و هم خودش به آن‌ها عمل کرده باشد، پس اگر شهادت می‌دهند بر این که عیسی علیه‌السلام تبلیغ رسالت خود کرده، معنایش این است که ما معارف دین را به وسیله تعلیم آن جناب آموخته‌ایم و با عمل آن

(۳۴۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

جناب و پیروی ما از این عمل او به آن معارف عمل هم کرده‌ایم و اگر رسول از آن چه مردم را بدان می‌خواند تخطی و تعدی کرده باشد، مردم نمی‌توانند شهادت دهند به این که بدان‌چه خدا نازل کرده، ایمان آورده و رساننده آن را پیروی کرده‌اند!

ظاهرا این شهادت همان حقیقتی است که آیه شریفه: «فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلينَ!» (۶ / اعراف) به آن اشاره کرده که همان شهادت بر تبلیغ است.

چه بسا بشود از این جا سخنشان، بعد از استشهاد رسول بر اسلام خود، که گفتند: «فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ!» استفاده کرد: درخواستشان این بوده که خدای تعالی ایشان را جزو گواهان و شهدای اعمال قرار دهد.

«وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرينَ!» (۵۴ / آل‌عمران) منظور از مکرکنندگان بنی‌اسرائیل هستند که علیه عیسی علیه‌السلام توطئه کردند، توطئه‌ای که جمله «فَلَمّا اَحَسَّ

گفتمان‌های عیسی علیه‌السلام (۳۴۷)

عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ...،» را به آن اشاره دارد. (۱)

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح

«اِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يعيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ...!»

«به یاد آر زمانی که حواریین عیسی به وی گفتند ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو توانایی دارد مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟ گفت بپرهیزید از خدا اگر دارنده ایمانید!»

۱- المیزان، ج: ۳، ص: ۳۱۷.

(۳۴۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«گفتند: می‌خواهیم از آن مائده بخوریم تا قلب‌هایمان مطمئن شود و بدانیم که تو ما را در ایمانمان تصدیق کرده‌ای و بر آن از گواهان باشیم!»

«عیسی بن مریم گفت: بار الها! ای پروردگار ما! نازل فرما بر ما مائده‌ای از آسمان تا برای ما و پیروان کنونی و آینده ما عید و خود معجزه‌ای از ناحیه تو باشد، پروردگارا روزیمان کن که تو بهترین روزی دهندگانی!»

«خدای متعال فرمود: من به زودی آن مائده‌ای را که خواستی نازل خواهم کرد، ولی اگر بعد از آن باز هم کسی کفر بورزد باید بداند که به راستی او را عذابی می‌کنم که احدی از عالمیان را به چنان عذاب دچار نمی‌کنم!»

(۱۱۲ تا ۱۱۵ / مائده)

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۴۹)

مائده سفره و خوانی را گویند که در آن طعام باشد. این آیات، داستان نزول مائده آسمانی را بر مسیح و یارانش یادآوری می‌کند. اگر چه تصریح ندارد به این که چنین مائده‌ای نازل شده، لیکن از این که آیه آخری مشتمل است بر وعده قطعی و بدون قید به این که نازل خواهد کرد و از این که خدای متعال همان‌طوری که خودش خود را وصف کرده، تخلف در وعده نمی‌کند، استفاده می‌شود که چنین مائده‌ای نازل کرده است.

دقت در داستان مائده و سیاق آیات قرآن که متضمن نقل آن است انسان را به یک بحث دیگری راهنمایی می‌کند، زیرا سؤالی که در اول این آیات از قدرت خدای‌تعالی شده به ظاهرش سؤالی است خالی از ادبی که رعایتش در حق خدای تعالی واجب است، آخر این آیات هم منتهی می‌شود به این که خدای تعالی کسی را که به این آیات کفر

(۳۵۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بورزد تهدید به عذابی کرده که نظیرش در خصوص هیچ‌یک از معجزات مخصوص به انبیاء و معجزاتی که امت‌ها از پیغمبران خود مطالبه کرده‌اند، از قبیل درخواست‌های قوم نوح و هود و صالح و شعیب و موسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده نشده است.

از دقت در صدر و ذیل آیه این سؤال پیش می‌آید که حواریون به چه جرمی مستحق چنین کیفر باشند، کیفری که نظیری برای آن نباشد؟ اگر بگویی از جهت سؤال که خارج از ادب و نزاکت‌شان بوده، زیرا تعبیرشان تعبیر کسی است که در قدرت خدای سبحان شک داشته باشد، در جواب می‌گوییم سؤالات امت‌های سابق بر امت مسیح و هم‌چنین رفتار سرکشان قوم رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و رفتار یهودی‌های معاصر آن جناب خیلی بدتر و به مقام پروردگار اهانت‌آمیزتر بود، بلکه آنان انبیاء خود را مسخره و استهزاء می‌کردند، تا چه رسد به بی‌ادبی در کلام.

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۵۱)

و اگر بگویی برای این بوده که حواریین قبل از این سؤال ایمان آورده بودند و در این صورت صحیح است که تهدید شوند به این که اگر بعد از ایمان و نزول مائده و مشاهده این معجزه باهره باز هم کفر بورزند مستحق چنین عذاب شدید هستند.

در جواب می‌گوییم: گر چه کفر این طوری طغیان بزرگی است، لیکن باز هم اختصاص به حواریین نداشته و عمل بی‌سابقه نیست، زیرا در سایر امت‌ها نیز از این قبیل طغیان‌ها زیاد بوده و هیچ‌یک از آنان حتی کسانی که بعد از رسیدن به مقام قرب حق و مشاهده آیات خداوندی مرتد شدند به چنین وعیدی مواجه نشدند.

چیزی که در این مقام ممکن است گفته شود این است که این قضیه از جهت سؤالی که در صدر آن است به معنای مخصوصی از سایر معجزات انبیاء که در قبال درخواست امت‌های خود و یا ضرورت‌های دیگر اقامه کرده‌اند متمایز می‌شود.

(۳۵۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

توضیح این که معجزاتی که کلام‌اللّه مجید از آن‌ها یاد کرده چند قسم است: یکی معجزاتی که در همان اوان بعثت انبیاء به آن داده تا مؤید و حجت بر نبوت یا رسالتشان باشد، مانند ید بیضا و عصایی که به موسی علیه‌السلام داد و زنده کردن مردگان و خلقت طیر و شفای کور مادر زاد و پیسی، که به عیسی علیه‌السلام ارزانی داشت و قرآن که به رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل فرمود.

و این نوع معجزات را به خاطر دعوت انبیاء و اتمام حجت‌شان بر کفار، خداوند به آنان داده است تا اگر کسی زیر بار نرفت و گمراه شد حجت بر او تمام باشد و آن کس هم که پذیرفت و به نور ایمان زندگی یافت با حجت و بینه زنده شده باشد.

قسم دیگر، معجزاتی است که کفار، انبیای خود را به ارائه آن تکلیف کرده‌اند، مانند ناقه صالح و امثال آن و از همین قسم است عذاب‌های مخوفی که انبیاء در دعوت خود

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۵۳)

استعمال کرده‌اند، مانند: ملخ، شپش و قورباغه و غیر این‌ها از عذاب‌های هفتگانه‌ای که موسی علیه‌السلام درباره قوم فرعون به کار برده و نیز مانند طوفان نوح و زلزله ثمود و باد صرصر عاد و غیر این‌ها. این گونه معجزات مخصوص معاندینی بوده که زیر بار حق نمی‌رفتند.

قسم سوم معجزاتی است که خداوند متعال در مواقعی که احتیاج و ضرورتی ایجاب می‌کرده آن را ارائه می‌داده، مانند منفجر شدن چشمه از شکم سنگ و نزول منّ و سلوی در بیابان بر بنی‌اسرائیل و کندن کوه طور از ریشه و نگه‌داشتنش بر بالای سر آنان و شکافتن دریا برای نجاتشان از فرعون و ستمگری‌های او، همه این‌ها معجزاتی بوده که به منظور ترسانیدن عاصیان و کسانی که از پذیرفتن حق استنکاف می‌ورزیدند یا به منظور تعظیم و تکریم مؤمنین انجام می‌شده، تا شاید کلمه رحمت، در حقشان تمام

(۳۵۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

شود، گر چه خودشان درخواست نکرده باشند.

و از همین باب است مواعیدی که خدای تعالی در قرآن کریم مؤمنین را به آن‌ها وعده داده تا کرامتی باشد برای رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ، مانند وعده به فتح مکه و خذلان مشرکین از کفار قریش و غلبه روم و غیر آن.

این بود انواع معجزاتی که در قرآن کریم و در تعلیمات الهی از آنها یاد شده و اما این که بعضی از هوسبازان با دیدن معجزه باز مطالبه معجزه دیگری کرده‌اند ـ و ما آن را در این اقسام ذکر نکردیم ـ برای این بود که این عمل به تعبیر قرآن و تعلیمات الهی هذیان‌هایی بوده که نباید به آن‌ها اعتنا نمود، مانند مطالبه کردن اهل کتاب از رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله که با بودن قرآن در دسترس‌شان کتاب دیگری بر ایشان نازل کند و قرآن در این‌باره می‌فرماید. و نیز مانند درخواستی که مشرکین درخصوص

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۵۵)

نازل کردن ملائکه و نشان دادن پروردگارشان از رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله کردند.

این بی‌اعتنائی‌های قرآن همه برای این است که غرض از معجزه ظهور حق و اتمام حجت است نه چیز دیگر و معلوم است که برای ظهور حق و اتمام حجت، انجام یک معجزه کافی است و سؤال از تکرار آن جز بازیچه گرفتن آیات خدا و لعب با مقام ربوبی و تردید بی‌جا، معنای دیگری ندارد و این خود بزرگ‌ترین طغیان و استکبار است و اگر همین عمل زشت از مؤمنین سر بزند معلوم است که گناهش بیشتر و زشتیش نمودارتر است!

مؤمن با این که ایمان به خدا دارد و خصوصا مؤمنی که معجزات و آیات خدا را به چشم خود دیده آن‌گاه ایمان آورده است، چه کار با معجزه مجدد و نزول آیات آسمانی دارد؟ آیا مطالبه معجزات مجدد را با این فرض جز به اقتراحات هواپرستان و

(۳۵۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

درخواستشان از شعبده‌بازان و مرتاضین که برای سرگرمی و خوش‌گذرانی‌شان عجیب و غریب‌ترین نمایش‌ها را بدهند، می‌توان تشبیه نمود؟ و چیزی که ظاهر آیه «اِذْ قالَ الْحَوارِیُّونَ یعیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطیعُ رَبُّکَ اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً...» آن را افاده می‌کند این است که حواریین از مسیح تقاضای معجزه مخصوصی کرده‌اند در حالی که خود از اصحاب و از خواص آن جناب بوده‌اند و بارها معجزات باهره و کرامات ظاهره‌ای که داشت از او دیده بودند.

آری مسیح مبعوث به قوم خود نشد مگر به همان معجزات، کما این که آیه «وَ رَسُولاً اِلی بَنی اِسْرائیلَ اَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْرا بِاِذْنِ اللّهِ...» (۱۴۹ / آل‌عمران) این معنا را به خوبی می‌رساند با این حال چگونه تصور می‌شود کسی که به مسیح ایمان آورده معجزات او را ندیده

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۵۷)

باشد؟ با این که مسیح خودش به خودی خود معجزه بود، زیرا خداوند او را بدون پدر آفریده و به روح‌القدس تأییدش نمود و در نتیجه در گهواره با مردم تکلم می‌کرد، همان‌طوری که در کهولت می‌کرد و خداوند با معجزات پی‌درپی روز بروز به کرامتش می‌افزود تا آن که به سوی درگاه خویش صعودش داد و عاقبت امرش را هم به عجیب‌ترین معجزات خاتمه داد، با این حال درخواست کردن حواریین معجزه‌ای را که به سلیقه خود انتخاب کرده بودند ـ مائده ـ بعد از مشاهده آن همه آیات، عمل بسیار زشتی بود و از همین جهت مسیح علیه‌السلام با این کلام خود «اتَّقُواْ اللّهَ اِنْ کُنْتُم مُؤْمِنینَ!» آن‌ها را توبیخ نموده است. و به خاطر همین زننده‌گی بود که خود آن‌ها اقتراح و درخواست خود را توجیه کرده و مطالبی گفتند که آن حدت و صولتی را که در اطلاق کلامشان بود شکست و آن مطالب این بود که گفتند: «نُریدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا

(۳۵۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّهِدینَ!» (۱۱۳ / مائده) غرض ما از این درخواست تنها خوردن و تفنن به امور خارق‌العاده و بازیچه گرفتن آیات الهی نیست بلکه اغراض دیگری در نظر گرفته‌ایم و آن عبارت است از تکمیل علم خود و ازاله خاطرات سوء از دل‌هایمان و گواه بودنمان بر آن معجزه!

و این اعتذارشان خود مؤید گفتار ما است که این درخواست از حواریین زشت و غیر متوقع است، ولیکن در عین این که غرض خود را از این درخواست توجیه کردند، معذلك از مسأله خوردن صرف‌نظر نکردند و اشکال هم همین‌جا است، باز اگر می‌گفتند: «نُریدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْهَا فَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا ـ می‌خواهیم از آن مائده بخوریم و در نتیجه خوردن آن دل‌هایمان مطمئن شود،» اشکال کمتر بود از این که گفته‌اند: ««نُریدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا ـ می‌خواهیم از آن بخوریم و دلهایمان مطمئن شود!» برای این

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۵۹)

که بین این دو تعبیر فرق واضحی است، تعبیر اول به خوبی می‌رساند که غرض هوسرانی و گزاف گویی نیست به خلاف تعبیر دومی.

و چون حواریین در این پیشنهاد خود پافشاری کردند، عیسی علیه‌السلام درخواست آنان را پذیرفت و از پروردگار خود خواهش کرد که آن‌ها را به مائده‌ای که خواسته‌اند اکرام نماید و چون این معجزه در نوع خود منحصر است به امت عیسی و بر خلاف سایر معجزات که در حال ضرورت انجام می‌شده بدون هیچ ضرورت و تنها به خاطر اقتراح در یك امر غیر لازم انجام یافته است، از همین جهت عیسی علیه‌السلام به درخواست خود عنوانی داد که صلاحیت داشته باشد سؤال خود را از ساحت عظمت و کبریایی

خداوند به آن عنوان توجیه نماید، عرض کرد: «اَللّهُمَّ رَبَّنآ اَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَکُونُ لَنا عیدا لِاَوَّلِنا وَ ءاخِرِنا - بار الها فروفرست بر ما خوانی از آسمان تا برای همه ما از از اولین و آخرین عیدی باشد!» (۱۱۴ / مائده) چون عید در نزد هر قوم و ملتی عبارت است از روزی که در آن روز به افتخار موهبتی اختصاصی نایل آمده باشند و روز نزول مائده هم برای مسیحیت همین خاصیت را دارد.

(۳۶۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

باری عیسی علیه‌السلام از پروردگار خود خواست آن‌چه را که خواست و حاشا که عیسی از خدا خواهشی کند مگر بعد از این که بداند و امیدوار باشد که خداوند دعایش را مستجاب می‌کند و او را در نزد امتش خوار و رسوا نمی‌سازد و حاشا که پروردگار، پیغمبرش را در خواهشی که کرده ناامید ساخته و دست رد به سینه‌اش بزند!

آری پروردگار مسیح دعای او را مستجاب کرد، الا این که شرط کرد که هرکس نسبت به این معجزه کفر بورزد همان طوری که خود معجزه بی‌سابقه و مخصوص این امت است، عذاب آن کس هم بی‌سابقه و عذابی خواهد بود که کسی تاکنون به آن عذاب

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۶۱)

معذب نشده است و فرمود: «اِنّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَاِنّیآ اُعَذِّبُهُ عَذابا لا اُعَذِّبُهُ اَحَدا مِنَ الْعلَمینَ!» (۱۱۵ / مائده)

متن سؤالی که خداوند در این آیه از حواریون حکایت نموده، یعنی جمله: «آیا پروردگار تو می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟» معنی ظاهریش معنایی است که بسیار بعید به نظر می‌رسد که از مثل حواریین صدور یابد و حال آن که آنان اصحاب مسیح و شاگردان و خواص و ملازمین او بودند و از انوار علم و معارف او اقتباس می‌نمودند، از آداب و آثارش پیروی می‌کردند و پست‌ترین مراتب ایمان در آدمی این مقدار اثر را دارد که بفهمد خدا بر هر چیز قادر است و عجز و زبونی در ساحت او راه ندارد، با این حال چه‌طور ممکن است حواریون با داشتن مراتب عالیه ایمان این معنا را نفهمند و از پیغمبر خود بپرسند که آیاپروردگارش می‌تواندمائده‌ای‌از آسمان‌نازل کند؟!

(۳۶۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللّهُمَّ رَبَّنآ اَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَکُونُ لَنا عیدا لِاَوَّلِنا وَ ءاخِرِنا وَ ءایَةً مِنْکَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرّزِقینَ!»

حضرت مسیح در این خواهشی که از خدای تعالی کرد خود را هم داخل آن‌ها نمود و در ابتدای کلامش ندا را به لفظ عام ادا کرد و گفت: رَبَّنآ - ای پروردگار ما! با این که آنان به مسیح گفته بودند: آیا پروردگار تو قادر است، زیرا منظورش این بود که ندا با دعا مطابقت کند.

نکته‌ای که در این آیه است، این است که این ادعا در میان همه دعاها و تقاضاهایی که در قرآن از انبیاء حکایت شده دارای خصوصیتی است که در هیچ یک از آن‌ها نیست و آن افتتاح دعا است به ندای «اللّهُمَّ رَبَّنآ!» و سایر ادعیه انبیاء افتتاحشان به ندای رب و یا رَبَّنا است و این خصوصیت نیست مگر برای دقت مورد و هول مطلع.

مسیح علیه‌السلام سپس عنوانی به مائده داده که صلاحیت داشته باشد غرض او و

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۶۳)

اصحابش قرار گیرد و آن این بود که او و امتش روز نزول مائده را عید بگیرند. این ابتکار کار مسیح علیه‌السلام بود و در درخواست حواریین از مسیح چنین عنوانی وجود نداشت.

دیگر این که مسیح علیه‌السلام با این که این پیشنهاد، پیشنهاد حواریین بود به عنوان عموم ما مطلب را ادا نمود.

و به همین تعبیر زیبا مطلب را از صورت درخواست معجزه با وجود معجزات بزرگ الهی در دسترس و پیش چشم همه بیرون آورد و طوری ادا کرد که مرضی رضای پروردگار و غیر منافی با مقام عزت و کبریایی او باشد، چون عید گرفتن دارای آثار حسنه‌ای

است، از آن جمله وحدت کلمه است و تجدید حیات ملی و مسرت دل‌های مردم و اعلان دین در هر بار که فرامی‌رسد. از همین جهت گفت: «لِاَوَّلِنا وَ ءاخِرِنا،» و معنی آن

(۳۶۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

بنابر آن چه سیاق دلالت دارد این است که می‌خواهیم روز نزول مائده عیدی باشد برای نسل حاضر از امت و هم برای نسل آینده آن، چون اصولاً لفظ عید از ماده عود و به معنای برگشتن و تکرار شدن است و عید، عید نمی‌شود مگر این که برای همیشه و هر چند وقت یک بار تکرار شود.

و این عیداز مختصات قوم عیسی علیه‌السلام است چنان‌که خود این معجزه هم همان‌طوری که گفتیم بی‌سابقه و از خصایص مسیحیت است.

و «ءايَةً مِنْكَ» بعد از این که فایده اساسی نزول مائده را که همان عید بودن است که خود خواهشی به جا و خالی از اشکال است ذکر نمود، دنبالش عرض کرد می‌خواهیم این مائده معجزه‌ای باشد، گویا خواست اشاره کند به این که غرض اصلی ما این نبود، بلکه همان عید بودن روز نزول مائده بود و این یک فایده زایدی است که قهرا بر آن

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۶۵)

غرض اصلی مترتب می‌شود، نه این که غرض اصلی ما این باشد تا مستحق سرزنش و یا سخط تو گردیم! و گرنه اگر غرض تنها دیدن معجزه بود نتیجه این درخواست نامطلوب می‌شد زیرا آن چه را که از مزایای حسنه برای دیدن این معجزه فرض شود همه آن‌ها در سایر معجزات روزمره عیسی ممکن‌الوصول بود.

«وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرّزِقينَ!» این فایده دیگری است که مسیح آن را به عنوان یکی دیگر از فوایدی که بر غرض اصلی (عید) مترتب می‌شود برشمرده، در حالی که حواریون همین را غرض اصلی خود دانسته و گفته بودند: «نُريدُ أنْ نَأْكُلَ مِنْهَا،» حتی این را جلوتر از سایر اغراض خود ذکر کرده بودند!

ولیکن مسیح علیه‌السلام آن را در ضمن فواید غیر مطلوب بالذات، آن هم در آخر همه ذکر نمود، علاوه بر این، لفظ اکل ـ خوردن را هم برداشت و به جایش کلمه رزق را به کار برد

(۳۶۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و بلافاصله گفت: «و تو بهترین روزی دهندگانی!»

این‌جاست که خواننده محترم به خوبی پی می‌برد که تا چه اندازه این پیغمبر عظیم‌الشأن نسبت به پروردگار خود مؤدب بوده، مخصوصا وقتی کلام او را با کلام حواریین مقایسه نماید، با این که هر دو کلام در مقام ادای یک چیز (نزول مائده) بودند، یقینا به شگفت درمی‌آید.

زیرا می‌بینید که عیسی علیه‌السلام حرف آنان را گرفت و چیزی را بر آن اضافه و چیزی را از آن حذف نمود و بعضی از جملات آن را مقدم و بعضی را مؤخر کرد و پاره‌ای از الفاظ را به لفظ دیگری تبدیل و پاره‌ای دیگر را دست نزد تا بدین‌وسیله کلام سراپا پر از اشکال حواریین را به صورتی درآورد که برای عرض به درگاه عزت و ساحت عظمت پروردگار، لایق شود و از جهت مشتمل بودنش بر آداب عبودیت زیباترین کلام شود.

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۶۷)

«قالَ اللّهُ أِنّى مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَأِنّيآ أُعَذِّبُهُ عَذابا لا اُعَذِّبُهُ اَحَدا مِنَ الْعلَمينَ!» (۱۱۵ / مائده) وعده‌ای که در آیه است صریح است، ولی شرطی که در آن ذکر شده صریح و قطعی نیست، بلکه مشروط و مربوط به کفر بعد از نزول است.

معجزه برای تمامی مردم نعمت است چه اولین و چه آخرین و ممکن است خیال شود که حتی کفار امت هم از این نعمت برخوردار

می‌شود، از این جهت خدای‌تعالی برای رفع چنین توهمی اطلاق کلام خود را مقید به آن شرط نمود و ماحصل آن شرط هم این بود که این عید که خداوند مسیحیت را به آن اختصاص داد نعمتی است که همه‌شان از آن منتفع نمی‌شوند بلکه تنها کسانی از آن بهره‌مند می گردند که ایمان داشته و بر ایمان خود پایدار باشند و اما کسانی که به این نعمت کفر می‌ورزند نه تنها از این نعمت برخوردار نمی‌شوند، بلکه به شدیدترین وجه متضرر هم می گردند!

(۳۶۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

جهت اصلی در این عذابی که مخصوص به قوم مسیح است همان درخواستی است که خودشان کردند و در نوع خود بی‌نظیر و مخصوص به خودشان می‌باشد، بنابراین اگر خداوند دعایشان را مستجاب کند، بجا است که در صورتی که کفر بورزند عذابی بچشند که آن هم در نوع خود بی‌نظیر باشد. از همین جا روشن می‌شود که مراد از عالمین عالم‌های جمیع اعصار است نه تنها عالم‌های زمان آنان، برای این که امتیازی که خدا به آنان داد منحصر به امت معاصرشان نبود، بلکه آنان را از جمیع اهل عالم و برای همیشه ممتازشان کرد!(۱)

۱- المیزان، ج: ۶، ص: ۳۲۴.

درخواست دور از انتظار حواریون از حضرت مسیح (۳۶۹)

۱ـ گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام

گفتمان حواریون مسیح در انطاکیه

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحابَ الْقَرْیَةِ اِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ،»

«اِذْ اَرْسَلْنا اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ...!»

«مردم قریه را برایشان مثل بیاور که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند،»

«آن زمان که ما دو نفر از رسولان را به سوی ایشان گسیل داشتیم و آن دو را تکذیب کردند پس به وسیله رسول سومی آن دو رسول را تقویت کردیم و همگی گفتند که ما فرستاده به سوی شماییم!»

(۳۷۰)

«گفتند شما به جز بشری مثل ما نیستید و رحمان هیچ پیامی نازل نکرده و مدعای شما به جز دروغ نمی‌تواند باشد!»

«گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما فرستادگان به سوی شماییم!»

«و ما به جز رساندن پیام او به طور آشکار وظیفه دیگری نداریم!»

«گفتند ما شما را بد قدم و نحس می‌دانیم اگر دست از گفته خود برندارید قطعا سنگسارتان می کنیم و از ناحیه ما عذابی دردناک به شما خواهد رسید!»

«رسولان گفتند: نحوست با خود شماست که وقتی تذکرتان می‌دهند حق را نمی‌پذیرید بلکه شما مردم مسرف و متجاوزید!»

«و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم! فرستادگان خدا را پیروی کنید!»

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۷۱)

«پیروی کنید کسانی را که هم راه‌یافتگانند و هم به طمع مزد شما را به پیروی خود نمی‌خوانند!»

«و چرا من آفریننده خود را نپرستم در صورتی که بازگشت شما به سوی او است!»

«آیا به جای او خدایانی دیگر اتخاذ کنم که اگر خدای رحمان ضرری برایم بخواهد شفاعت آن‌ها هیچ دردی از من دوا و از آن ضرر نجاتم نمی‌دهند!»

«مسلم است که من در این صورت در ضلالتی روشن قرار گرفته‌ام!»

«مـن به پروردگار شما رسولان ایمـان می‌آورم و شمـا بشنویـد تـا فـردا شهـادت دهیـد!»

«(مردم او را کشتند،) در همان دم بـه او گفتـه شـد به بهشت درآی و او که داشت داخل بهشت می‌شـد گفت ای کـاش مردم من می‌دانستند چه سعادتی نصیبم شده!»

(۳۷۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«می‌دانستنـد چگـونه پروردگـارم مرا بیـامـرزید و مـرا از مکرمین قرار داد!»

«و ما برای هـلاک سـاختـن مردم او لشکـری از آسمـان نفرستادیم و نباید هم می‌فرستادیم!»

«چون از بین بردن آن‌ها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آن‌ها در جای خود خشکیدند!»

«ای حسرت و ندامت بر بندگان من که هیچ رسولی نزدشان نیامد مگر آن که به جـز استهـزاء عکس‌العملی نشـان نـدادند!»

«آیا ندیدند چه‌قدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان بـرنمی‌گـردنـد!»

«با این که هیچ یک از آنان نیست مگر آن که همگی نزد ما حاضر خواهند شد!»

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۷۳)

(۱۳ تا ۳۲ / یس)

این آیات مثلی است مشتمل بر انذار و تبشیر که خدای سبحان آن را برای عموم مردم آورده که در آن به رسالت الهی و تبعات و آثار دعوت به حق اشاره می‌کنـد که عبارت است از مغفرت و اجر کریم برای هر کس که ایمان آورد و پیروی ذکر (قرآن) کنـد و از رحمان به غیب خشیت داشته باشد و نیز عبارت است از عذاب الیم برای هر کس که کفر بورزد و آن دعوت را تکذیب کند!

در مجمع‌البیان می‌گویـد: «نقل می‌کنند که عیسـی علیه‌السـلام دو نفر از حواریین را به عنوان رسول به شـهر انطاکیه گسیل داشت... بعد از آن که شاه رسولان را تکذیب کرد و تازیانه زد، عیسی علیه‌السلام شمعون صفا، بزرگ حواریین را فرستاد، تا به کار آن دو

(۳۷۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

رسیـدگی نموده یـاریشان کند... .»

«قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ اِنّا اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ. وَ ما عَلَیْنا اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ!» (۱۶ و ۱۷ / یس) خدای‌تعالی در این قصه حکایت نکرده که رسولان در پاسخ مردم که گفتنـد: «ما اَنْتُمْ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا ـ شـما جز بشری چون ما نیستید...!» (۱۵ / یس) چه جوابی دادنـد، بلکه تنهـا از آن رسولان حکایت کرده که به قوم خود گفتنـد: ما فرسـتاده خدا به سوی شـما و مأمور تبلیغ رسالت او هستیم و جز این شأنی نداریم و احتیاجی نداریم به این که ما را تصدیق بکنید و به ما ایمان بیاورید، تنها برای ما این کافی است که: خدای می‌داند که ما فرستاده او هستیم و ما بـه بیش از این هم احتیاج نداریم!

«وَ مـا عَلَیْنا اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ!» بلاغ به معنای تبلیغ است و مراد از آن تبلیغ رسالت است و معنای جمله این است که: ما مأمور نشـده‌ایم مگر تنها به این که رسالت خدا را به

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۷۵)

شمـا ابـلاغ کنیـم و حجـت را تمـام نمـاییم!

«قـالُوا اِنّاتَطَیَّرنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ‌تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنّا عَـذابٌ اَلیمٌ!» (۱۸/یس) مردم قریه به رسولان گفتنـد: ما شـما را بد قدم و شوم می‌دانیم و سوگنـد می‌خوریم که اگر دست از سـخنان خود برنداریـد و تبلیغـات خود را ترک نکنیـد و هم‌چنان به کار دعوت بپـردازیـد، ما شما را سنگبـاران می‌کنیم و از ما به شما عذابی دردناک خواهد رسید!

«قالُوا طائِرُکُمْ مَعَکُمْ اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ!» (۱۹ / یس) این سـخن پاسخ رسولان به اهل قریه است. کلمه طائر مرغی چون کلاغ است که عرب با دیدن آن فال بد می‌زد و سـپس مورد اسـتعمالش را توسعه دادند و به هر چیزی که با آن فال بد زده می‌شود

طیر گفتند و چه بسا که در حوادث آینده بشر نیز استعمال می‌کنند و چه بسا بخت بد اشخاصی را طائر می‌گویند، با این که اصلاً بخت امری است موهوم، ولی مردم

(۳۷۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

خرافه‌پرست آن را مبدأ بدبختی انسان و محرومیتش از هر چیز می‌دانند.

به هر حال این که فرمود: «طائِرُکُمْ مَعَکُمْ!» ظاهر معنایش این است که: آن چیزی که جا دارد با آن فال بد بزنید آن چیزی است که با خودتان هست و آن عبارت است از حالت اعراضی که از حق دارید و نمی‌خواهید حق را همان توحید است بپذیرید و این که به سوی باطل یعنی شرک تمایل و اقبال دارید!

«وَ جاءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدینَةِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ!» (۲۰ / یس) منظور از «آمدن از دورترین نقطه شهر» این است که بفهماند بین رسولان و آن مرد، هیچ تبانی و سازش قبلی در امر دعوت نبوده، هیچ رابطه‌ای با او نداشته‌اند.

آن‌چه مورد اهمیت است، دقت و تدبر در این معنا است که این شخص چه حظ وافری از ایمان داشته که در چنین موقعی به تأیید رسولان الهی علیهم‌السلام برخاسته و ایشان را

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۷۷)

یاری کرده است، چون از تدبر در کلام خدا که داستان او را حکایت کرده این معنا به دست می‌آید که وی مرده بوده که خدای سبحان دلش را به نور ایمان روشن کرده، به خدا ایمان آورده و با ایمان خالص او را می‌پرستیده، نه به طمع بهشت و نه از ترس آتش، بلکه‌ازاین‌جهت‌که او اهلیت پرستش دارد و به‌همین‌جهت از بندگان مکرم خدا شده.

خدای سبحان در کلامش هیچ‌کس به جز ملائکه را به صفت مکرم توصیف نکرده، تنها ملائکه مقرب درگاهش و بندگان خالصش را به این وصف ستوده، از آن جمله این مرد است که با مردم مخاصمه و احتجاج کرده و بر آنان غلبه جسته و حجت قوم را باطل نموده و در مقابل اثبات کرده است که تنها باید خدا را پرستید! و رسولان او را در دعوی رسالت تصدیق نموده و سپس به آنان ایمان آورده است.

«وَ ما لِیَ لا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ. ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ الِهَةً...

(۳۷۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

وَ لایُنْقِذُونِ!» (۲۲ و ۲۳ / یس) این که گفت: چرا خدایی را که مرا آفریده نپرستم؟ در معنا این است که گفته باشد: چرا انسان خدایی را که خلقش کرده نپرستد و آیا کسی که انسان باشد غیر از خدا، آلهه دیگری می‌گیرد؟

این دو آیه شریفه مشتمل بر دو حجت و برهان علیه دلیلی است که بت‌پرستان آن را اساس بت‌پرستی و اعتقاد به ارباب‌بودن بت‌ها قرارداده‌بودند.

جمله «اِنّی امَنْتُ بِرَبِّکُمْ...!» (۲۵ / یس) تجدید شهادت به حق و تأکید ایمان است و منظورش از این تکرار این بوده که با ایمان خود در حضور مردم قریه رسولان را تأیید کرده باشد.

«قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ. بِما غَفَرَلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ!» (۲۶ و ۲۷ / یس) این آیه اشاره می‌کند به این که مردم قریه آن مرد را کشتند و

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۷۹)

خدای‌تعالی از ساحت عزتش به وی خطاب کرد که داخل بهشت شو!

بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه و بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان! مراد از جنت در این آیه، بهشت برزخ است نه

بهشت آخرت.

«وَ ما اَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّماءِ وَ ما کُنّا مُنْزِلینَ!» (۲۸ / یس) ما بعداز قتل‌او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم و نازل‌کننده هم نبودیم!

این آیه زمینه‌چینی برای آیه بعدی است و برای بیان این معنا است که کار و هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد و هلاک کردن آن‌ها برای خدا آسان بود و احتیاج به عِدّه و

(۳۸۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

عُدّه‌ای نداشت، تا ناگزیر باشد از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آن‌ها بجنگند و هلاکشان کنند و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت‌های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت!

«اِنْ کانَتْ اِلّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ!» (۲۹ / یس) یعنی آن امری که به مشیت ما سبب هلاکت آنان گردید، غیر از یک صیحه چیز دیگری نبود!

«یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ!»

«ای حسرت و ندامت بر بندگانی که هر چه رسول به سویشان آمد به استهزایش پرداختند!»

(۳۰ / یس)(۱)

۱- المیزان، ج: ۱۷، ص: ۱۰۳.

گفتمان‌های حواریون عیسی علیه‌السلام (۳۸۱)

فصل ششم :گفتمان‌های رسول‌اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله

۱ ـ گفتمان‌های رسول خدا با یهود و نصاری

گفتمانی با بنی‌اسرائیل، بهانه‌های عدم گرایش به اسلام

«وَ اِذا قیلَ لَهُمْ امِنُوا بِما اَنْزَلَ اللّهُ قالُوا نُؤْمِنُ بِما اُنْزِلَ عَلَیْنا وَ یَکْفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِما مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِیاءَ اللّهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ...!»

(۳۸۲)

«و چون به ایشان گفته شود به آن چه خدا نازل کرده ایمان بیاورید گویند ما به آن چه بر خودمان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن کفر می‌ورزند با این که غیر آن هم حق است و هم تصدیق کننده کتاب است! بگو اگر به آن‌چه بر خودتان نازل شده ایمان داشتید پس چرا انبیاء خدا را کشتید!»

«مگر این موسی نبود که آن همه معجزه برای شما آورد و در آخر بعد از غیبت او گوساله را خدای خود از در ستمگری گرفتید؟»

«و مگر این شما نبودید که از شما میثاق گرفتیم و طور را بر بالای سرتان نگه داشتیم که آن چه به شما داده‌ایم محکم بگیرید و بشنوید با این حال نیاکان شما گفتند: شنیدیم ولی زیر بار نمی‌رویم و علاقه به گوساله در دل‌هاشان جای گیر شد به خاطر این که کافر شدند بگو چه بد دستوری است که ایمان شما به شما می‌دهد اگر به راستی مؤمن باشید؟! (۹۱ تا ۹۳ / بقره)

گفتمان‌های رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله (۳۸۳)

قبل از بعثت، کفار عرب متعرض یهود می‌شدند و ایشان را آزار می‌کردند و یهود در مقابل، آرزوی رسیدن بعثت خاتم‌الانبیاء صلی‌اللهعلیه‌وآله را می‌کرده‌اند و می‌گفته‌اند: اگر پیغمبر ما که تورات از آمدنش خبر داده مبعوث شود و نیز به گفته تورات به

مدینه مهاجرت کند، ما را از این ذلت و از شر شما اعراب نجات می‌دهد.

این آرزو را قبل از هجرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره می‌کرده‌اند، به حدی که در میان همه کفار عرب نیز معروف شده بود.

قرآن علت کفر یهود را با وجود علمی که به حقانیت اسلام داشتند، بیان می‌کند و آن را منحصرا حسد و ستم‌پیشگی می‌داند.

(۳۸۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

حاصل سؤال این است که: اگر این که می‌گویید: «ما تنها به تورات ایمان داریم!» حق است و راست می‌گویید، پس چرا پیامبران خدا را می‌کشتید؟ و چرا با گوساله‌پرستی به موسی کفر ورزیدید؟ و چرا در هنگام پیمان دادن که کوه طور بالای سرتان قرار گرفته بود گفتید: «سَمِعْنا وَ عَصَیْنا ـ شنیدیم و نافرمانی کردیم!» (۹۳ / بقره)

«قُلْ بِئْسَ ما یَأْمُرُکُمْ بِهِ ایمانُکُمْ...!» (۹۳ / بقره) این جمله به منزله اخذ نتیجه از ایرادهایی است که به ایشان کرد، از کشتن انبیاء، کفر به موسی، استکبار در بلند شدن کوه طور به اعلام نافرمانی، که علاوه بر نتیجه‌گیری استهزاء به ایشان نیز هست می‌فرماید: «چه بد دستورانی به شما می‌دهد این ایمان شما...!» و عجب ایمانی است که اثرش کشتن انبیاء و کفر به موسی و غیره است!(۱)

گفتمان‌های رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله (۳۸۵)

گفتمان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در رد درخواست یهود و نصارا

«وَ لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَا النَّصاری حَتّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَیاللّهِ هُوَ الْهُدی وَ لَاِنِاتَّبَعْتَ اَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذی جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مالَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ...!»

«یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر وقتی که از کیش آنان پیروی کنی، بگو تنها هدایت، هدایت خدا است! و اگر هوی و هوس‌های آنان را پیروی

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۳۳۵.

(۳۸۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

کنی بعد از آن علمی که روزیت شد، آن وقت از ناحیه خدا نه سرپرستی خواهی داشت و نه یاوری!»

«کسانی که ما کتاب به ایشان دادیم و آن طور که باید، آن را خواندند، آنان به این کتاب نیز ایمان می‌آورند و کسانی که به آن کفر بورزند زیانکارند!»

«ای بنی‌اسرائیل به یاد آورید آن نعمتی که به شما انعام کردم و این که شما را بر مردم معاصرتان برتری دادم!»

«و بترسید از روزی که هیچ نفسی جورکش نفس دیگر نمی‌شود و از هیچ‌کس عوض پذیرفته نمی‌گردد و شفاعت سودی به حال کسی ندارد و یاری هم نمی‌شوند!» (۱۲۰ تا ۱۲۳ / بقره)

گفتمان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در رد درخواست‌یهود ونصارا (۳۸۷)

یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر وقتی که تو به دین آنان درآیی، دینی که خودشان به پیروی از هوی و هوسشان تراشیده و با آراء خود درست کرده‌اند. لذا در رد این توقع بی‌جای آنان، دستور می‌دهد به ایشان بگو: «اِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی ـ هدایت خدا هدایت است، نه من درآوردی‌های شما!» می‌خواهد بفرماید: پیروی دیگران کردن، به خاطر هدایت است و هدایتی به غیر هدایت خدا نیست و حقی به جز حق خدا نیست تا پیروی شود، غیر هدایت خدا ـ یعنی این کیش و آئین شما ـ هدایت نیست، بلکه هواهای نفسانی خود شماست که لباس دین بر تنش کرده‌اید و نام دین بر آن نهاده‌اید!

در جمله: «اِنَّ هُدَیاللّهِ هُوَ الْهُدی...!» هدایت را کنایه از قرآن گرفته و آن‌گاه آن را به خدا نسبت داده و هدایت خدایش

معـرفی کـرده و در نتیجه «غیر از هـدایت خـدا هـدایتی نیست،» را افـاده کرده است و با این انحصار فهمـانـده که پس ملت و دین آنان

(۳۸۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

خـالی از هـدایت است، از ایـن هـم نـتیجه گرفتـه کـه پس دیـن آنـان هـوی و هوس‌هـای خـــودشــان اســت، نــه دسـتـورات آسمــانی!

لازمه این نتیجه‌ها این است که پس آن‌چه نزد رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، علم است و آن‌چه نزد خود آنان است، جهل. و چون سخن بـدین‌جا کشیـد، میـدان برای این تهدیـد باز شد که بفرماید: «اگر بعد از این علمی که به تو نازل شده، هواهای آنان را پیروی کنی، آن‌گاه از ناحیه خدا نه سرپرستی خواهی داشت و نه یاوری!»

سؤال این است که: وقتی امیدی به ایمان آوردن یهود و نصاری نیست پس چه کسی از ایشان به این کتاب ایمان می‌آورد؟ و راستی دعوت ایشـان به کلی باطـل و بیهوده اســت؟ در جــواب می‌فـرمـایـد: از میـانه آن‌هایی که کتابشان داده بودیم تنها کسانی به این کتــاب ایمــان می‌آورند که کتاب خود را حقیقتا تلاوت می‌کردند و به راستی به

گفتمان رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در رد درخواست‌یهود ونصارا (۳۸۹)

کتــاب خود ایمان داشتند. (۱)

گفتمان رسول‌اللّه به عنوان پیرو واقعی ملت ابراهیم علیه‌السلام

«وَ قالُوا کُونُوا هُودا اَوْ نَصاری تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْراهیمَ حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ...!»

«یهودیان گفتنـد یهودی شدیـد تا راه یافته باشیـد و نصاری گفتنـد نصاری شویـد تا راه یافته شویـد! بگو بلکه ملت ابراهیم را پیروی می‌کنم که دینی میانه است و خود او هــم از مشرکین نبـود!»

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۴۰۰.

(۳۹۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«بگوییـد به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه به ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آن چه به موسی و عیسی دادنـد و به آن چه انبیاء از ناحیه پروردگارشان داده شدنـد و خلاصه به همه این‌ها ایمان داریم و میانه این پیغمبر و آن پیغمبر فرق نمی‌گذاریم و ما در برابر خدا تسلیم هستیم!»

«اگر ایمان آورنـد به مثل آن چه شـما بـدان ایمان آوردیـد که راه یافته‌انـد و اگر اعـراض کـردنــد پس بدانیـد که مردمی هستند گرفتار تعصب و دشمنی و به زودی خــدا شـــر آنــان را از شمــا می‌گــردانــد و او شنــوا و دانــا است!»

«بگویید ما رنگ خدایی به خود می‌گیریم و چه رنگی بهتر از رنگ خداست و ما تنها او را عبادت می‌کنیم!»

گفتمان‌رسول‌اللّه‌به‌عنوان‌پیرو واقعی‌ملت‌ابراهیم علیه‌السلام (۳۹۱)

«بگــو آیــا با ما درباره خــدا بگومگو می‌کنیــد که پروردگار ما و شـما هر دو است؟ و با این که اعمال شـما برای خودتان و اعمال ما برای خودمان است و ما در عمل برای او خالصیم!»

«و یا می‌گویید ابراهیم و اسـماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی و یا نصرانی بودند؟ اگر این را بهانه کرده بودند در پاسخشان بگو آیا شـما داناترید و یا خــدا؟ و چــه کســی ستمگرتر است از کسی که شهادتی را که از ناحیه خدا نزد خـــود دارد کتمــان کنــد و خــدا از آن چــه می‌کنیــد غــافـل نیســت!»

«به هر حال آن‌ها امتی بودنـد و رفتنـد هر چه کردند برای خود کردند و شـما هم هر چه کردید برای خود می‌کنید و شـما از آن چه

آن‌ها کردند بازخواست نمی‌شوید!»

(۱۳۵ تا ۱۴۱ / بقره)

(۳۹۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

خدای تعالی بعد از آن که بیان کرد که: دین حق که اولاد ابراهیم از اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان وی بر آن دین بودند اسلام بود و خود ابراهیم هم آن را دین حنیف خود داشت، اینک در این آیه نتیجه می‌گیرد که اختلاف و انشعاب‌هایی که در بشر پیدا شده، دسته‌ای خود را یهودی و دسته‌ای دیگر مسیحی خواندند، همه ساخته‌های هوی و هوس خود بشر است و بازیگرهایی است که خود در دین ابراهیم کرده‌اند و دشمنی‌هایی که با هم داشتند به حساب خدا و دین او گذاشتند.

در نتیجه طائفه‌های مختلف و احزابی دینی و متفرق گشتند و رنگ هوی و هوس‌ها و اغراض و مطامع خود را به دین خدای سبحان یعنی دین توحید زدند، با این که دین به‌طور کلی یکی بود، همچنان که معبودی که به وسیله دین عبادت می‌شود یکی است و

گفتمان‌رسول‌اللّه‌به‌عنوان‌پیرو واقعی‌ملت‌ابراهیم علیه‌السلام (۳۹۳)

آن دین ابراهیم است و باید مسلمین به آن دین تمسک جویند و شقاق و اختلاف اهل کتاب را پیروی ننموده، آن را برای خود اهل کتاب بگذارند!

توضیح این که یکی از آثار طبیعی بودن زندگی زمینی و دنیوی، این است که این زندگی در عین این که به منزله ماده است برای زندگی و لازمه این تحول آن است که رسوم و آداب و شعائر قومی که میانه طوائف ملل و شعبات آن هست نیز دگرگونه شود و ای بسا این دگرگونگی رسوم، باعث شود که مراسم دینی هم منحرف و دگرگون شود و ای بسا این نیز موجب شود که چیزهایی داخل در دین گردد، که جزء دین نبوده و یا چیزهایی از دین بیرون شود، که جزء دین بوده و ای بسا پاره‌ای اغراض دنیوی جای اغراض دینی و الهی را بگیرد و بلا و آفت دین هم همین است!

و این جاست که دین رنگ قومیت به خود گرفته و به سوی هدفی غیر هدف اصلیش

(۳۹۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

دعوت می‌کند و مردم را به غیر ادب حقیقیش مؤدب می‌سازد، تا آن جا که رفته‌رفته کاری که در دین منکر بود معروف و جزء دین بشود و مردم نسبت به آن تعصب به خرج دهند، چون بر طبق هوس‌ها و شهواتشان است و به عکس کاری که معروف ـ و جزء دین بود ـ منکر و زشت شود، کسی از آن حمایت نکند، هیچ حافظ و نگهبانی نداشته باشد و سرانجام کار به جایی برسد، که امروز به چشم خود می‌بینیم، که چگونه...!

سخن کوتاه این که جمله: «وَ قالُوا کُونُوا هُودا اَوْ نَصاری!» اجمال این تفصیل است. «و قالت الیهود کونوا هودا تهتدوا و قالت‌النصاری کونوا نصاری تهتدوا ـ بیایید همه یهودی شوید، تا هدایت یابید، نصاری هم گفتند: بیایید مسیحی شوید تا همه راه یابید...!»

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْراهیمَ حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ!» (۱۳۵ / بقره) این آیه جواب همان گفتار یهود و نصاری است. می‌فرماید: بگو بلکه ملت ابراهیم را پیروی می‌کنیم که

گفتمان‌رسول‌اللّه‌به‌عنوان‌پیرو واقعی‌ملت‌ابراهیم علیه‌السلام (۳۹۵)

فطری است، ملت واحده‌ای است که تمامی انبیاء شما از ابراهیم گرفته تا بعد از او همه بر آن ملت بودند و صاحب این ملت یعنی ابراهیم از مشرکین نبود و اگر در ملت او این انشعاب‌ها و ضمیمه‌هایی که اهل بدعت منضم به آن کردند و این اختلاف‌ها را راه انداختند، می‌بود، ابراهیم هم مشرک بود، چون چیزی که جزء دین خدا نیست هرگز به سوی خدای سبحان دعوت نمی‌کند، بلکه به سوی غیر خدا می‌خواند و این همان شرک است، در حالی که ملت ابراهیم دین توحیدی است که در آن هیچ حکمی و عقیده‌ای

که از غیر خدا باشد، وجود ندارد.

«قُولُوا امَنّا بِاللّهِ وَ ما اُنْزِلَ اِلَینا...،» (۱۳۶ / بقره) بعد از آن که دعوت یهود و نصاری به سوی پیروی مذهب خود را حکایت کرد، اینک آن‌چه نزد خدا حق است (خدایی که جز حق نمی گوید!) ذکر نموده و آن عبارت است از شهادت بر ایمان به خدا و

(۳۹۶) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

ایمان به آن چه نزد انبیاء است، بدون این که فرقی میانه انبیاء بگذارند و آن همانا اسلام است. اگر از میانه همه احکامی که بر پیغمبران نازل شده یک حکم را بیرون کشید و جلوترش ذکر کرد، آن مسئله ایمان به خدا بود که فرمود: «بگویید به خدا ایمان می‌آوریم و به همه احکامی که بر ما نازل شده...!» این بدان جهت بود که خصوص ایمان به خدا فطری بشر بود، که دیگر احتیاج به معجزات انبیاء نداشت.

بعد از ایمان به خدای سبحان، ایمان «به آن‌چه بر ما نازل شده...،» را ذکر کرد، منظور از آن قرآن و یا معارف قرآنی است. سپس آن چه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب نازل شده، بعد از آن، آن چه بر موسی و عیسی نازل شده را ذکر کرد. اگر موسی و عیسی را از سایر انبیاء جدا کرد و آن چه را بر آن دو نازل شده به‌خصوص ذکر کرد، بدان جهت بود که در آیه شریفه روی سخن با یهود و نصاری بود

گفتمان‌رسول‌اللّه‌به‌عنوان‌پیرو واقعی‌ملت‌ابراهیم علیه‌السلام (۳۹۷)

و آن‌ها مردم را تنها به سوی آن‌چه بر موسی و عیسی نازل شده دعوت می کردند.

و در آخر آن چه بر سایر انبیاء نازل شده را نام برد، تا شهادت نامبرده شامل همه انبیاء بشود در نتیجه معنای: «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ - بین احدی از انبیاء فرق نمی گذاریم!» (۱۳۶ / بقره) روشن تر گردد.

«فَاِنْ امَنُوا بِمِثْلِ ما امَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا...!» (۱۳۷ / بقره) آوردن کلمه «مِثْل» با این که اصل معنا «فَاِنْ امَنُوا بِما امَنْتُمْ بِهِ - پس اگر ایمان آورند به آن چه شما بدان ایمان آورده‌اید،» است، به این منظور بوده که با آوردن آن شاهرگ دشمنی و جدال را زده باشد، چون اگر می‌فرمود: «آمنوا بما آمنا به - ایمان آورید به همان دینی که ما بدان ایمان آوردیم،» ممکن بود در پاسخ بگویند: «نه، ما تنها به آن چه بر خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم و به غیر از آن کافریم!» هم‌چنان که همین پاسخ را دادند. ولی اگر به جای آن بفرماید (که همین‌طور هم فرمود:) «مابه دینی ایمان آوردیم که مشتمل نیست جز بر حق و در آن غیر حق چیزی نیست، پس شما هم به دینی مثل آن ایمان بیاورید که غیر از حق چیزی در آن نباشد!» در این صورت خصم دیگر بهانه‌ای ندارد که جدال کند و جز پذیرفتن چاره‌ای ندارد، چون آن چه خود او دارد حق خالص نیست.

(۳۹۸) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

«صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً؟» می‌فهماند این ایمان که گفتگویش می کردیم، یک نوع رنگ خدایی است، که ما به خود گرفته‌ایم و این بهترین رنگ است، نه رنگ یهودیت و نصرانیت، که در دین خدا تفرقه انداخته آن را آن طور که خدا دستور داده بپانداشته است.

«قُلْ اَتُحاجُّونَنا فِی اللّهِ؟» (۱۳۹ / بقره) این جمله محاجه و بگومگوی اهل کتاب را انکار نمود، نابجا می‌خواند و دلیل لغو و باطل و نابجا بودنش را این‌طور بیان کرده، که:

گفتمان‌رسول‌اللّه‌به‌عنوان‌پیرو واقعی‌ملت‌ابراهیم علیه‌السلام (۳۹۹)

«وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا اَعْمالُنا وَ لَکُمْ اَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ!» (۱۳۹ / بقره)

«اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْراهیمَ... کانُوا هُودا اَوْ نَصاری؟» (۴۰ / بقره) این جمله رد جهت اولی است که هر طایفه‌ای می گفتند ابراهیم و بقیه انبیاء نامبرده در آیه از ما است و لازمه این حرف این است که آن حضرات نیز یهودی یا نصرانی باشند، بلکه از لازمه گذشته

صریح در آن است، همچنان که از آیه: «یا اَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحاجُّونَ فی اِبْراهیمَ وَ ما اُنْزِلَتِ التَّوْریةُ وَ الْاِنْجیلُ اِلّا مِنْ بَعْدِهِ اَفَلا تَعْقِلُونَ؟ ـ ای اهل کتاب چرا در آیین ابراهیم با یکدیگر مجادله می‌کنید در صورتی که تورات و انجیل شما بعد از او نازل شده است، آیا تعقل نمی‌کنید؟» (۶۵ / آل‌عمران) استفاده می‌شود که صریحا هر یک ابراهیم را از خود می‌دانسته‌اند.

«قُلْ ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمِ اللّهُ ـ بگو آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا...؟» (۱۴۱ / بقره) با این که

خدا در این کتاب به ما و شما خبر داد: که موسی و عیسی و انجیل و توراتشان بعد از ابراهیم و انبیاء نامبرده دیگر بودند!

«وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ ـ و کیست ستم‌کارتر از آن کس که با این که شهادتی از خدا را تحمل کرد، کتمان کند؟» (۱۴۰ / بقره)

«تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ...» (۱۴۱ / بقره) یعنی اصلاً دعوا بر سر این که فلان شخص از چه طایفه‌ای بوده و آن دیگری از کدام طایفه، چه سودی دارد؟ و سکوت از این بگومگوها چه ضرری؟ آن چه الان باید بدان بپردازید مسایلی است که فردا از آن بازخواست خواهید شد. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۴۶۸.

۲ ـ گفتمان‌های رسول‌اللّه با کافران و مشرکان

نمونه‌ای از گفتمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با کافرین

«وَ اِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مااَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مااَلْفَیْنا عَلَیْهِ اباءَنا اَوَ لَوْ کانَ اباؤُهُمْ لایَعْقِلُونَ شَیْئاوَ لا یَهْتَدُونَ!»

«و چون به ایشان گفته شود آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه به جایی نمی‌بردند باز هم پیرویشان می‌کردند؟»

«مثل کسانی که کافر شدند مثل آن چوپانی است که بر گوسفندان خود نهیب می‌زند و چیزهایی می‌گوید که گوسفندان نمی‌فهمند تنها صدایی و ندایی از او می‌شنوند، کر و گنگ و کورند و در نتیجه راهی برای تعقل ندارند!» (۱۷۰ و ۱۷۱ / بقره)

این آیات پاسخ به سخن کفار است و بیان می‌کند که این سخن شما، همان قول بدون علم و بدون تبین است، که صریح عقل با آن مخالف است، چو این که گفتند: «ما تنها آن‌چه را که پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم!» سخنی است مطلق و معنایش این است که ما پدران خود را در هر حالی و بر هر وصفی که بودند، چه صحیح و چه غلط، پیروی می‌کنیم، حتی اگر هیچ علمی هم نداشته‌اند و هیچ راه

نیافته‌اند، باز پیرویشان می‌کنیم و می‌گوییم: آن چه آن‌ها می‌کردند حق است.

این حرف همان سخن بدون علم است و سر از مطلبی در می‌آورد که هیچ عاقلی اگر به آن تنبه داشته باشد لب بدان نمی‌گشاید، بله اگر پدران خود را تنها در مسایلی پیروی می‌کردند که پدران در آن مسایل دارای علمی بودند و راه حق را یافته بودند و این‌ها

هم از علم و اهتداء پدران اطلاع می‌داشتند، چنین اتباعی، اهتداء بدون علم نمی‌شد.

«وَ مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ اِلّادُعاءً وَ نِداءً...» (۱۷۱ / بقره) مَثَل کفاری که پیامبر، ایشان را به سوی هدایت می‌خواند، مثل گوسفندانی است که چوپان آن‌ها را صدا می‌زند و آن‌ها کر و لال و کور بی‌عقلند.(۱)

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۶۳۴.

۳ـ گفتمان مباهله بین رسول‌اللّه و نصارای نجران

گفتمان مباهله در قرآن

«فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ماجاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَ اَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ!»

«پس هر کس با تو درباره بندگی و رسالت عیسی مجادله کرد بعد از علمی که از مطلب یافتی، به ایشان بگو بیایید ما فرزندان خود و شما فرزندان خود را، ما زنان

خود و شما زنان خود را، ما نفس خود و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباهله کنیم و دوری از رحمت خدا را برای دروغگویان که یا ماییم یا شما، درخواست!»

(۶۱ / آل‌عمران)

مباهله به معنای ملاعنه است، یعنی لعنت کردن یکدیگر، هر چند که در خصوص آیه به معنای چیز نظیر محاجه بین شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بین بزرگان نصارا است، ولی تعمیم دادن دعوت به فرزندان و زنان برای این بوده که این احتجاج اطمینان‌آورتر باشد، چون وقتی کسی زن و بچه خود را هم نفرین کند، طرف مقابلش می‌فهمد که او به صدق دعوی خود ایمان کامل دارد، برای این که خدای تعالی محبت به زن و فرزند و شفقت بر آنان را در دل هر کسی قرار داده است، به طوری که هر انسانی حاضر است با مایه گذاشتن جان خود، آنان را از خطر حفظ کند و برای حفظ آنان و در راه حمایت و غیرت و

دفاع از آنان دست به کارهای خطرناک می‌زند، ولی حاضر نیست برای حفظ خود، ایشان را به خطر بیندازد و عینا به همین جهت است که می‌بینیم در آیه شریفه فرزندان را اول و زنان را دوم و خویشتن را در مرحله سوم ذکر کرده است، چون محبت انسان نسبت به فرزندان شدیدتر و بادوام‌تر است.

این که به طور تفصیل موارد را یکی‌یکی شمرده، خود دلیلی دیگر است بر این که پیشنهاد کننده سخت به دعوت خود ایمان و به حق اعتماد و خاطرجمعی داشته، گویا پیشنهاد می‌کند ای مسیحیان بیایید همگی ما و همگی شما یکدیگر را نفرین کنیم، تا لعنت بر دروغ‌گویان شامل همه ما و یا شما شود، به طوری که لعنت شامل حال زن و فرزند ما هم بشود و در نتیجه نسل دروغ‌گو از روی زمین برچیده شود و اهل باطل ریشه کن شوند!

مفسرین اتفاق دارند و روایات هم متفقند، تاریخ هم مؤید است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، وقتی برای مباهله حاضر می‌شد

احدی به جز علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را با خود نیاورد، پس از ناحیه آن جناب کسی حضور به هم نرسانید مگر دو نفس و دو ابن و یک زن و با آوردن اینان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، امر پروردگارش را امتثال نمود.

این معنا روشن است که اگر ادعا و مباهله‌ای بر سر آن، بین شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بین جمعیت نصارا بود یک طرف شخص واحد و طرف دیگر جمعیتی بود، لازم بود در آیه تعبیری بیاورد که قابل انطباق بر مفرد و جمع باشد، مثلاً بفرماید: «لعنت خدا را بر کسی قرار دهیم که دروغ‌گو بوده باشد،» ولی این طور نفرموده، معلوم می‌شود دروغ‌گویی که نفرین شامل حالش شود جمعیتی است که در یک طرف این محاجه قرار گرفته، حال یا در طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا در طرف نصارا و این خود دلیل بر این است

گفتمان مباهله بین رسول‌اللّه و نصارای نجران (۴۰۹)

که همه حاضران در مباهله، شریک در ادعا هستند، چون کذب همواره در ادعا است، پس هر کس که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، یعنی علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام در دعوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در دعوتش شریک بودند.

این از بالاترین مناقبی است که خدای تعالی اهل بیت پیامبرش علیهم‌السلام را به آن اختصاص داده، همچنان که می‌بینیم در آیه شریفه از اهل بیت تعبیر به انفس و نساء و ابناء کرده یعنی این چند تن را از میان همه مردان و زنان و فرزندان خصوص اهل بیت را جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و زنی که منتسب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و فرزندان رسول خدا خوانده است.

«نَبْتَهِلْ» به معنای لعنت است، این اصل معنای کلمه است، ولی بعدها در مطلق دعا و درخواست زیاد شد، البته دعایی که با اصرار و سماجت صورت بگیرد.

(۴۱۰) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

و جمله: «فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ!» این جمله به منزله بیانی است برای ابتهال و اگر فرموده: «فَنَجْعَلْ ـ لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار بدهیم» و نفرمود: «فنسئل ـ و از خدا لعنت را برای دروغ‌گویان درخواست کنیم» برای این بود که اشاره کند به این که این نفرین درگیر است، چون باعث می‌شود حق از باطل ممتاز گردد و خلاصه روشن شدن حق از باطل فعل بستگی دارد به درگیر شدن این نفرین و چون درگیریش به این جهت حتمی است، این‌طور تعبیر کرد که لعنت را بر دروغ‌گو قرار دهیم و نفرمود: «درخواست کنیم،» چون استجابت شدن و نشدن درخواست معلق است!

منظور از «کاذِبینَ» این نیست که بفرماید تمام دروغ‌گویان دنیا و جنس آنان را نفرین کنیم، بلکه دروغ‌گویانی را نفرین کنیم که در این ماجرا در یکی از دو طرف مباهله قرار دارند، یا در طرف اسلام و یا در طرف مسیحیت قرار گرفته‌اند.

گفتمان مباهله بین رسول‌اللّه و نصارای نجران (۴۱۱)

اسلام می‌گفت: هیچ معبودی غیر خدا نیست و عیسی علیه‌السلام بنده خدا و رسول او است، مسیحیت می‌گفت: عیسی خودش اللّه و یا پسر اللّه است و یا اللّه سومی از سه خدا است!!

«اِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاَّ اللّهُ!» (۶۲ / آل‌عمران) یعنی تنها این مطالبی که ما درباره عیسی علیه‌السلام گفتیم حق است، نه آن چه نصارا درباره آن جناب ادعامی کند.

« فَاِنَّ اللّهَ عَلیمٌ بِالْمُفْسِدینَ!» (۶۳ / آل‌عمران) از آن‌جایی که غرض از محاجه و همچنین غرض از مباهله به حسب حقیقت اظهار حق بود، قهرا تصور معقول نمی‌رفت که کسی که به دنبال همین غرض است از راه آن منحرف شود، پس این مسیحیان نجران اگر با این مباهله بخواهند حق را اظهار کنند و می‌دانند که خدای تعالی ویل حق است و حاضر نیست حق از بین برود و ضعیف گردد، قهرا از حق روی نمی‌گردانند و اگر دیدیم

(۴۱۲) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

از حق روی گرداندند، باید بفهمیم که منظورشان از محاجه و مباهله ظهور حق نبوده، بلکه منظورشان این است که به حسب ظاهر غلبه کنند و دین خود و وضع حاضر و سنت‌های دیرینه خود را حفظ نمایند، سنت‌هایی که بر پیروی آن عادت کرده‌اند، پس منظورشان همان هوا و هوس‌هایی است که به زندگیشان شکل داده، نه زندگی صالحه‌ای که با حق و با سعادت واقعیشان انطباق دارد، پس اگر حق را نپذیرفتند باید فهمید که در پی اصلاح نیستند بلکه می‌خواهند با به تباه کشیدن زندگی سعادتمندانه، دنیا را به فساد بکشانند، پس علت اعراضشان این است که مفسدند.

با آوردن کلمه: «اِنَّ» جمله را تأکید می‌کند تا بفهماند این صفت مفسده‌گری در دل‌هایشان هست و در قلوبشان ریشه کرده و با فهماندن این نکته اشاره می‌کند به این که مسیحیان یاد شده به زودی از پذیرش مباهله طفره می‌روند و به هیچ وجه آن را

گفتمان مباهله بین رسول‌اللّه و نصارای نجران (۴۱۳)

قبول نمی‌کنند و اتفاقا همین طور شد که اشاره فرموده بود و مسیحیان با عمل خود این اشعار آیه را تصدیق کردند!(۱)

۱- المیزان، ج: ۳، ص: ۳۵۱.

(۴۱۴) گفتمان‌های تبلیغی قرآن کریم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».